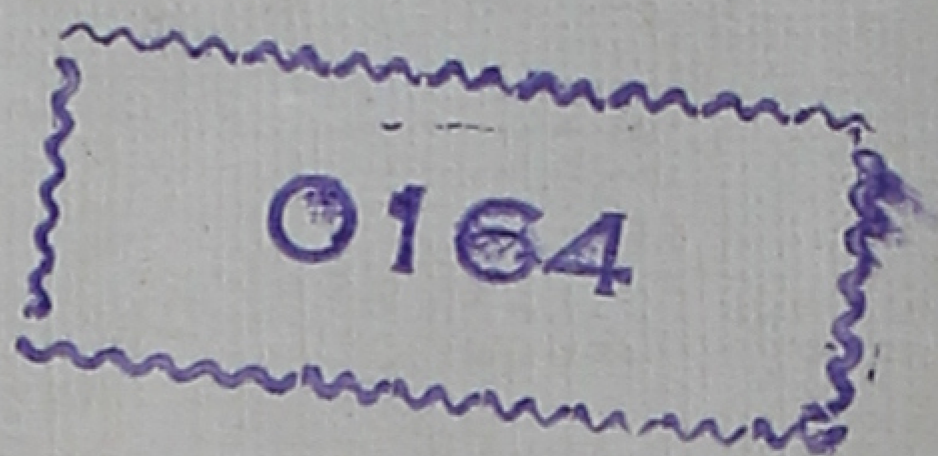
Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



205

Grammar.

S.No:- 2540

Grammer.

L2567

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

استاد سعید نفیسی

۲۸۵

در مکتب استاد

از برنامه‌های رادیو ایران

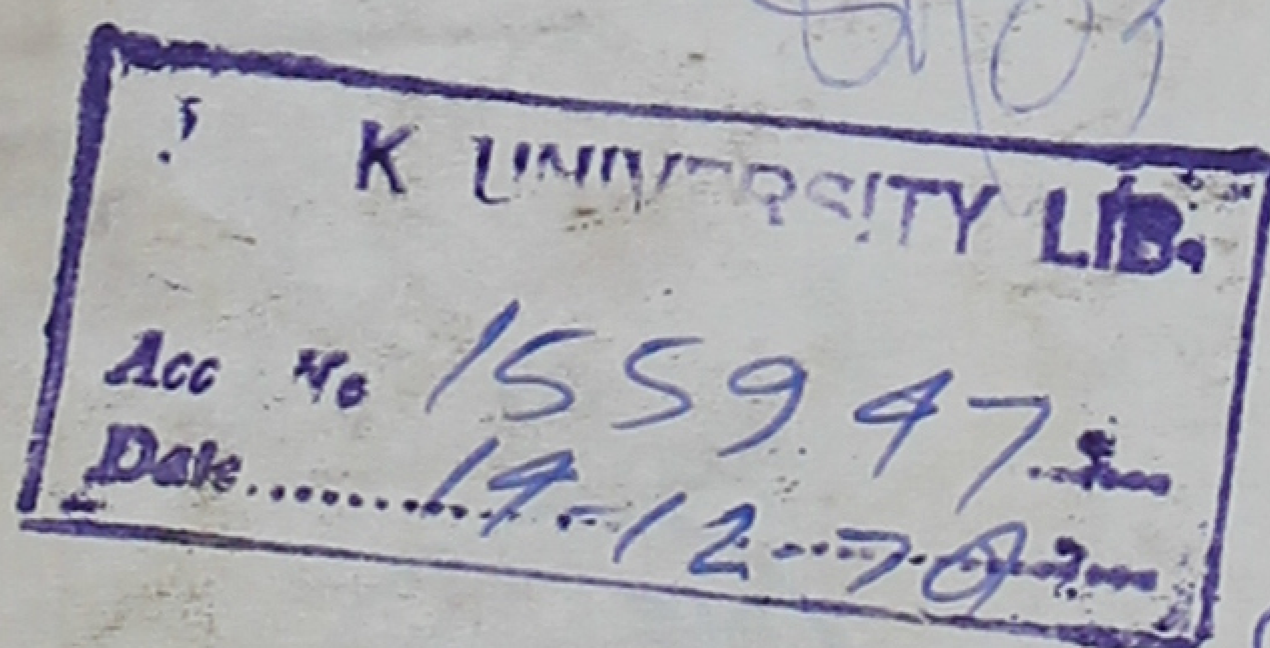
شامل مباحثی درباره‌ی

درست گفتن ، درست نوشتن و درست خواندن

ناشر :



تهران ـ ناصر خسرو تلفن ۵۰۴۰۶



از این کتاب یکهزار و پانصد نسخه باسرمایه‌ی مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطائی
دراسفند ماه ۱۳۴۳ درچاپخانه‌ی زهره بچاپ رسید

پیشگفتار

کوشش براه درست گفتن و درست نوشتن و نیز درست خواندن و آگاهی بپاره ای از پیچیدگیهای اشعار و مصطلحات زبان فارسی برای ما که پارسی‌زبان هستیم و میراث گرانقدر ادبیاتی غنی و شکوهمند در اختیار داریم امری است در حد یك نیاز کامل و فوری. باین نظر رادیو ایران در شمار یکی از رسالتهای بزرگ و پر ارج خود همواره در پی آن بوده است که در این زمینه نیز گامهایی بردارد، گامهاییکه‌مثمر ومؤثر باشد ونخستین قدم آن بود که گفتارها ونوشته‌های رادیویی تا حد مقدور و ممکن درجهتی عرضه شود که بخـودی خود مصون از خطاها و لغزشهای ادبی باشد و آنگاه ضرورت ایجاب کرد که برنامه ای ویژه بمنظور حل بسیاری از مشکلات و معضلات ادبی و برای آگاهی به اشتقاق کلمات گوناگون و چگونگی بیان صحیح آنها و برخی قواعد دستوری و شرح معانی ظاهراً پیچیده‌ی اشعار و پاسخ بسئوالاتیکه احیاناً در این‌زمینه‌ها برای دانشجویان و دانش آموزان و سرانجام دوستداران ادب مطرح میگردد در فهرست برنامه‌های رادیو ایران قرار گیرد و این همان برنامه‌ی در مکتب‌استاداست که نخستین بار استاد سعید نفیسی اداره و تنظیم آنرابعهده گرفتند. مدتی که ازپخش این برنامه گذشت جمعی از شنوندگان علاقمند طی نامه‌های متعدد تقاضا کردند که سلسله برنامه‌های مورد بحث بصورت جُنگ و مجموعه‌ی‌مستقل طبع ونشر یابد. پیشنهاد

جالب وسودمندی بودو بهمین دلیل مورد استقبال قرار گرفت وروشن است مجموعه‌ای
که هم اکنون در دست شماست جز ثمره‌ی آن پیشنهاد و این استقبال نمیتواند بود
منتهی در این مجموعه رئوس مطالب بترتیب حروف تهجی نحوی تنظیم شده است
که خواننده برای یافتن موضوع مورد نظر خود نیازی به جستجو و زحمت فراوان
نداشته باشد . نکته‌ی قابل یادآوری اینست که مطالب این جزوه عموماً ناشی از آراء
و عقاید **استاد سعید نفیسی** است که در بسیاری موارد آنرا در حکم اظهار نظر و
در مقام اجتهاد شخصی ایشان باید دانست . بهر تقدیر امید است که مورد توجه
خوانندگان عزیز قرار گیرد و رضای خاطر شنوندگان ارجمندیکه بنحو مداوم
خواستار نشر چنین مجموعه‌یی بوده‌اند فراهم شود .

وزارت اطلاعات

سپاسگزار بارگاه الهی است که توفیق خدمت عنایت فرمود کتاب **« در مکتب استاد »** را بصورتی که مورد استفاده‌ی عامه‌ی مردم باشد بزیور چاپ رساند وهمگان‌را به‌خوشه‌چینی‌از مکتب‌درس استاد بزرگواری که‌یك عمر بتعلیم وتربیت ابناء وطن پرداخته‌است بهره‌مند سازد .

فکر انتشار کتاب «درمکتب‌استاد» هنگامی به‌مؤسسه‌ی عطائی دست داد که متوجه گردید جمعی از هم میهنان ، برنامه‌ی رادیویی‌جناب‌استادسعید نفیسی را ازجان‌ودل گوش میدهند و نکات‌ادبی دقیقی‌راکه درکمترکتابی بآنها اشاره شده‌است ازطریق رادیوایران بامعظم‌له درمیان میگذارند . باین لحاظ فرصت را مغتنم شمرد و با اداره‌ی **توسعه و ترویج** رادیو ایران تماس حاصل کرد وموافقت‌مقامات‌محترم وزارت‌اطلاعات

را کسب کرد که تا حد استطاعت به انتشار مجموعه‌ی با ارزش بیانات استاد سعید نفیسی همت گمارد و اینک که برنامه‌ی رادیویی «در مکتب استاد» بصورت مدون و کامل به خوانندگان ارجمند ـ یا در حقیقت شنوندگان محترم رادیو ایران ـ عرضه میشود سرافراز است که این نیت خیر را جامه‌ی عمل پوشانید و وظیفه‌ای را که برای انجام آن گردن برافراشته بود بنحو مطلوب بپایان رسانید.

همچنانکه در پیشگفتار وزارت محترم اطلاعات باستحضار خوانندگان این کتاب رسیده است منظوری که رادیو ایران برای تفهیم پاره‌ای مسائل مبهم ادبی به دانش‌جویان ایرانی دنبال کرده بود رفته رفته گسترش و دامنه یافت تا جاییکه معلمان ایرانی نیز اشکالهای ادبی خودرا باجناب استاد سعید نفیسی در میان نهادند واز این رهگذر برای تعلیم صحیح نوباوگان طلب فیض کردند. یك نظر به نحوه‌ی سئوالهای مطرح شده در این کتاب بخوبی میرساند که برنامه‌ی «در مکتب استاد» رادیو ایران تاچه حد مورد توجه عام و خاص بوده و تاچه اندازه باموفقیت قرین شده است.

بطوریکه خوانندگان عزیز متوجه خواهند بود براستی موارد ابهام واشکال که برای پرسش کنندگان پیش آمده است نکاتی است اغلب بسیار دقیق وقابل عنایت که برای حل آنها باید به کتب لغات و فرهنگها حتی گاهی به تفاسیر مراجعه شود وچه بسا الفاظ وعبارات واشعار که

متأسفانه باین وسیله نیز برای یك فرد علاقمند به‌ادبیات و زبان فارسی روشن نمیشود و در اینجاست که مقام علمی و ادبی استاد سعید نفیسی بر جوینده‌ی علاقمند هویدا میگردد .

مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطائی که سالیان متمادی ناشر بهترین آثار ادبی از نویسندگان ممتاز بوده‌است اکنون بخود میبالد که با انتشار کتاب « در مکتب استاد » قدمی بس مؤثر در راه بیان درست و املاء درست و توجیه درست کلمات فارسی - یا کلمات بیگانه‌ی معمول در فارسی - برمیدارد و بحق جای آن دارد که بهمین وسیله از توجه و عنایت وزارت محترم اطلاعات تشکر نماید .

ناشر

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

چنانکه یا چنانچه؟

سخنی چند در باره‌ی بیتی از حافظ و بیتی از رودکی

بایست، بایستی، عدم و فقدان و نکات دیگر...

پرسش: درباره‌ی دوترکیب فارسی «**چنانکه و چنانچه**» اختلاف هست آیا هر دو بیک معنی است و اگر بیک معنی نیست تفاوت آنها چیست؟

پاسخ: چنانکه و چنانچه دوترکیب مختلف است و دو معنی مختلف دارند چنانکه بمعنی آنطوریکه آمده‌است و بهترین دلیل آن، آن چنان که‌وهم چنانکه است که‌درین جاهم **آنطوریکه** معنی‌میدهد چنانچه بمعنی اگرست مثلا «چنانکه بشما گفتم» یعنی **آن طور که** بشما گفتم و چنانچه آمدید من نبودم یعنی **اگر آمدید** ومن نبودم.

این‌دوترکیب را اغلب باهم اشتباه می کنند و حتی در کتابهای قدیم هم گاهی این اشتباه دیده می‌شود و در هرصورت هرجا چنانچه را بجای چنانکه آورده باشند غلط است.

پرسش: عقیده‌ی‌خودتان را درباره‌ی‌این شعر حافظ بفرمایید:

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش؟

(یعنی شد بمعنای شود و بفتح شین)

پاسخ: بله، من هم شنیده‌ام که این شیرین کاری را در شعر حافظ کرده‌اند می گویند مصرع اول را این طوری باید خواند که. «شد» مخفف «شود» باشد و «گل شد یارش» یعنی گل یارش بشود. **اولا** شد بجای شود یعنی مخفف آن مطابق هیچ قاعده‌ای درست نیست همانطور که «رود» را نمی‌توان «رد» گفت و «دود»

رانمی توان دد گفت ،شود هم هر گز شد نمی شود و هیچ جادیده نشده است،اگر عوام **بشود** را **بشه** تلفظ می کنند این دلیل نیست که حافظ شود را«شد» بگوید زیرا که لفظ عوام سند برای ادبیات نیست . **ثانیا** تمام لطف « شد » در این بیت حافظ درین است که میگوید: « فکر بلبل همه آنست که گل شدیارش» یعنی بلبل همیشه در فکر این هست که گل یار او شده است اما گل در این اندیشه است که در کاراو چگونه عشوه بکند ؟ پیداست که اول باید گل یار بلبل بشود تا آنکه گل در اندیشه آن باشد که در کار بلبل چگونه عشوه بکند و درین شعر حافظ کاملا رعایت ترتیب منطقی شده است و اگر حافظ میگفت فکر بلبل همه این است که گل یار او میشود درست نیست .

پرسش : لطفاً درباره‌ی این شعر رودکی توضیح فرمایید :

مستی مکن که ننگرد او مستی　　　زاری مکن که نشنود او زاری

بنده مکرر فکر کرده‌ام که ننگرد او مستی یعنی چه ؟ نگاه کردن بمستی درین جا توجیه غریبی است .

پاسخ : این شعر از آن قطعهٔ معروف رودکیست که در آغاز میگوید :

ای آنکه غمگنی و سزاواری　　　وندر نهان سرشك همی باری

پیداست که این شعر را برای دلداری کسی که مصیبتی برایش پیش آمده گفته است درین قطعه میگوید .

هموار کرد خواهی گیتی را؟　　　گیتی است کی پذیرد هموراری

یعنی میخواهی جهان را رام و مطیع خود بکنی جهان کی همواری می‌پذیرد و رام و مطیع می‌شود .

این کلمه را مُستی (بضم میم) باید خواند که بمعنی نیازمندی ، حاجت و گله وشکایت است و کلمه‌ی مستمند که بمعنی نیازمند وحاجت‌مند و در ضمن بمعنی گله مند وشکایت کننده است از همین ریشه **مستی** بمعنی گله و شکایت ساخته شده است ورودکی میگوید :

مستی مکن که ننگرد او مستی زاری مکن که نشنود او زاری

یعنی شکایت و گله مکن که روزگار بشکایت و گله‌ی تو اهمیت و ترتیب اثری نمیدهد و اگر زاری بکنی زاری ترا نمی شنود .

پرسش : پس بچه مناسبت این کلمه‌ی مستی را باین دو معنی که فرمودید در کتابهای لغت ننوشته اند ؟

پاسخ: ما خیلی از این کلمات داریم که فرهنگ نویسان از آنها غفلت کرده اند وتنها از نظم و نثر بزرگان ادبیات فارسی بوجود آنها ومعنی آنها پی می بریم ولی اتفاقاً در کتابهای درسی اخیراً این کلمه را معنی کرده اند .

پرسش : درباب کلمات «باید» ، و« بایست» و«بایستی» که گویا اغلب درست نمی گویند و درست نمی نویسند لطفاً توضیح بفرمایید . محض مثال :

همین اواخر یکی دو جا خواندم نوشته بودند **بایستی** این کار را بکنید یك جای دیگر نوشته شده بود **بایست** رفته باشد و یك جای دیگر خواندم **باید** آمده باشد آیا همه اینها درستست ؟

پاسخ: هیچکدام از اینها درست نیست باید فعل مضارع از بایستن یعنی زمان حال است . **بایست** و می بایست فعل ماضی و **بایستی** صیغه‌ی شرطیست. درمضارع و زمان حال ، حتما « باید » درستست و «بایستی» درست نیست . پس «بایستی» این کار را بکند غلط فاحش است باید گفت : « باید این کار را بکند »و«باید شما ساکت باشید» بایست ساکت باشید و بایستی ساکت باشید غلط است . و بایست رفته باشد نیز درست نیست زیرا که اینجا فعل شرطی می آید و باید گفت بایستی رفته باشد یا بآنجا رسیده باشد وهمین طور «باید آمده باشد» درست نیست زیرا اینجا فعل ماضی باید نمی توان آورد و باید گفت : می بایست آمده باشد .

پرسش : بعضی ترکیبات عربیست که این روزها خیلی رایج شده ولی نمیدانم چرا بنظر من زشت می آید. یکی از آنها ترکیباتیست که با کلمه‌ی **عدم** میکنند مثل عدم حضور **عدم** قدرت، عقیده‌ی جنابعالی چیست ؟

پاسخ: راستش را بخواهید من هم مثل شما از این ترکیبات رم می کنم و

باید صریحاً بگویم مشمئز میشوم «قدرت» فارسی خیلی خوبی داردو آن «توانا ییست» وعدم‌قدرت «ناتوانی» . چه‌ضرری‌داردبجای **عدم** قدرت بگوییم **ناتوانی** و برای‌عدم حضور یعنی حاضر نبودن درهمان زبان عربی دوکلمه هست یکی غیبت ویکی‌غیاب وچه ضرر دارد بجای ترکیب زشت عدم حضور دراداره بگوییم غیبت‌از اداره یاعدم حضور فلان بگوییم در غیاب فلان ؟ این ترکیب **عدم سوء سابقه** که آنهم خیلی رواج پیدا کرده ترکیب زننده‌ی گوش‌آزاریست و بایدبگوییم مرده شوی ترکیبش را ببرد ! بجای این عدم اگر **نداشتن** یا **نبودن** فارسی خودمان را بگوییم ببینید چگونه رفع‌اشکال‌میکند ، مثلا‌بگوییم‌بواسطهٔ **نداشتن‌سابقه‌ی بد** یا **نبودن‌سابقه‌ی‌بد** یا باصطلاح فرهنگستان که خوب پیشنهاد کرده است بگوییم **نداشتن‌پیشینه‌ی بد** یا **نبودن پیشینه‌ی بد** .

پرسش : ترکیبات زشت دیگری نظیر این هست مثل **فقدان‌وسیله** یا **فقدان امنیت** آیا اینگونه ترکیبات را پسندیده می دانید ؟

پاسخ: خیلی ممنون شدم این سؤال را کردید . این‌ترکیبات‌هم بهمان‌اندازه بازبان فارسی‌ناسازگار است **اولا** این‌کلمه‌رابعضی فِقدان‌و بعضی فُقدان‌تلفظ‌میکنند در عربی بهردوشکل آمده است وچون ایرانیان عادت کرده‌اند فُقدان‌بگویندمن فُقدان را در فارسی بفِقدان‌ترجیح میدهم واصراری‌راکه بعضی ها دارند که‌حتما فِقدان گفته بشود ناروا می‌دانم **ثانیاً** فقدان اصلا بمعنی گم کردن و گم شدن است وبمعنی نیستی و نبودن نیست در صورتیکه مقصودشان از « فقدان وسیله » نبودن وسیله است و نه‌گم شدن و گم کردن آن ، پس اصلا این‌ترکیبات درست‌نیست ومعلوم نیست گم کردن یاگم شدن‌وسیله و گم کردن یاگم‌شدن آن‌چه معنی دارد. **ثالثاً** در فارسی‌در کمال خوبی‌بجای فقدان درین موارد میتوانیم **نداشتن و نبودن** بکار ببریم وبرای‌فقدان‌وسیله بگوییم « نداشتن وسیله »و« نبودن وسیله » یا بجای **فقدان‌امنیت** بگوییم«نبودن امنیت و نداشتن امنیت »

پرسش : پس آنکه در مورد مرگ فلان کس می گویند فقدان این هم درست نیست .

پاسخ : البته که درست نیست مثلا **فقدان عالم روحانی** یعنی گم شدن او در صورتیست که گم شده باشد و نتوانند او را پیدا کنند و چون کسیکه می‌میرد گم نمیشود بلکه ازمیان می‌رود و نابود میشود باید گفت از **میان رفتن او** یا **نابود شدن او** واتفاقاً در فارسی درین موارد ماالفاظ بسیار زیبائی داریم مثل‌در **گذشتن** و **ناپدیدشدن** و **از میان رفتن و رخت بر بستن و نابود شدن** و نظایر آنها .

پرسش : در فارسی بعضی از کلمات داریم که آخر آنها و اوست مثل : **نو ، کشو ، جلو ، پلو ، چلو** وغیره . گاهی‌درموقع اضافه‌دنبال آنها«یا»می آورند مثلا می گویند کلاه نوی شما و کشوی میز و جلوی من و گاهی نمی‌آورند و می گویند کلاه نو شما و کشو میز وجلو من . . درین زمینه چه می‌فرمائید ؟

پاسخ : این‌کلمات دو دسته است بعضی از آنها فارسیست مثل نو کشو وپادو و بعضی دیگر از زبان مغولی وارد فارسی شده مثل همین جلو و پلو و چلو . این که بعضی دنبال آنهایاء می آورند برای اینست که در موقع اضافه بعد ازکلماتی‌مثل‌بو ، رو ، خو و غیره «یا» اضافه می کنند و می گویند **بوی گل** ، **روی شما** ، **خوی بد.** کسانی که درست وارد نیستند تصور می کنند که این یا را بعد از کلماتی مثل نو ، کشو ، پادو ، جلو،پلوو چلو هم بایدآورد و گفت کلاه نوی‌شما کشوی‌میز و پلوی چرب یاچلوی شب مانده و همه‌ی اینها غلطست و در هر دومورد باید گفت : **کلاه نو شما ، کشومیز ، جلو من وچلوشب مانده .**

پرسش : چندکلمه هم هست که اززبان فرانسه مثل«تابلو رادیواستودیو»وارد زبان‌فارسی شده دربارهٔ آنها چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : با این کلمات‌هم همان معامله را باید کرد مثلا **تابلوی‌مغازه‌غلط‌است** باید گفت **تابلو مغازه** همچنین رادیوی سیستم جدید ، سناریوی فیلم غلط است باید گفت **رادیوسیستم** جدیدو **سناریوفیلم** همین‌طور بجای‌استودیوی‌شماره‌ی‌هشت باید **گفت** استودیو شماره‌ی هشت .

پرسش : بعضی‌کلمات ازعربی وارد فارسی شده که آخر آنهاالف ممدود دارد

مثل دنیا وصحرا، در موقع اضافه بعضی‌ها همزه‌ای دنبال آن می آورند و می نویسند **دنیاء جدید** و**صحراء بی آب و علف** وبعضی‌ها «یا» می نویسند یعنی «**دنیای جدید**» و «**صحرای بی آب وعلف**» کدام درستست ؟

پاسخ : حتماً آنهائی که همزه می گذارند اشتباه میکنند، چون هر کلمه‌ی فارسی که آخر آن الف ممدود هست در اصل الف و یا بوده، مثل جای وپای ورهنمای و ناپیدای، بهمین جهت آن یا را که برای اختصار انداخته‌اند دوباره در موقع اضافه می آورند و می گویند «**جای خواب**» و «**پای شما**» و «**رهنمای بد**» وامثال آن. با کلمات عربی هم همیشه همین معامله را کرده‌اند و بهمین جهت **دنیای جدید** درست است نه دنیاء جدید و **صحرای بی آب و علف** نه صحراء بی آب و علف .

پرسش : پس این که در بعضی کتابهای خطی قدیم «دنیاء جدید» و «صحراء بایر» نوشته‌اند آیا این همزه درست نیست ؟

پاسخ : این اشتباه ازین جاست که آنچه در کتابهای خطی قدیم نوشته شده همزه نیست و در حقیقت «یا» ویای نیم تمامیست که خواسته‌اند درمیان آن ویای تمام تفاوتی بگذارند. واگر چنین بنظر می‌رسد که دنیاء بایر تلفظ می کرده‌اند درست نیست و حتماً همه دنیای جدید و صحرای بایر می‌خواندند حتی در اسامی اشخاصی که بخط عربی آنها را با یا می‌نویسند مثل موسی یا عیسی و غیره در موقع اضافه آن یا را بدل بالف می کردند و یای اضافه را دنبال آن می آوردند مثل **موسای کلیم‌الله** و **عیسای پیغمبر** وغیره .

پرسش : درباره‌ی این شعر حافظ :

«**کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز**»
«**باشد که باز بینیم دیدار آشنا را**»

که بعضی اینطور می‌خوانند:

«**کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز**»
«**باشد که باز بینیم دیدار آشنا را**»

چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : حتماً کشتی شکسته درستست و کشتی نشسته درست نیست زیرا که کلمه‌ی **شُرطه** در زبان عرب معانی مختلف دارد و یکی از معانی آن **پاسبان** و **حافظ** است و باد شرطه اصطلاح مخصوص زبان فارسیست و بمعنی باد موافقست بهترین دلیل اینست که کسی که کشتی او شکسته باشد احتیاج بباد موافق دارد که او را بساحل برساند و کشتی نشسته یعنی هر کس که در کشتی است احتیاج بباد موافق ندارد و کشتی او بساحل میرسد . کشتی که شکست جز باد موافق امید دیگری برای رساندن آن بساحل نیست پس حتما این شعر را این طور باید خواند :

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

پرسش : وسیله نقلیه‌ای را که چرخ دارد برخی **اراده** می‌نویسند و برخی **عرابه** کدام یك درستست ؟

پاسخ: اینها دو کلمه‌ی جدا از هم است یکی اراده با الف و دال کلمه‌ی فارسیست که فرهنگ‌نویسان از ضبط آن غفلت کرده‌اند و از همان ریشه کلمه‌ی آرتش امروز است که تای آن بدل بدال شده. دیگر کلمهٔ عربیست که اصل آن «عربانه» است با عین و باواصلا بمعنی نوعی از **چاپاسه** یعنی سوسمار کوچکست ولی بهمین معنی اراده‌ی فارسی هم امروز در برخی از کشورهای عربی بکار میبرند و بعد از کلمه عربانه گویا تنها در ایران عراده با عین و دال را بهمین معنی اراده فارسی ساخته‌اند و اگر هم عراده باعین درست باشد در فارسی حتماً ترجیح دارد که ما همان اراده را که فارسی اصیل است ترجیح بدهیم .

پرسش : چون صحبت از یك شعر حافظ بمیان آمد اجازه بدهید معنی یك شعر دیگر را که هیچ روشن نیست و گویا همه درمعنی آن وامانده‌اند بپرسم .

شعر اینست :

ماجری کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت

پاسخ : این شعر معنی خیلی دقیقی دارد که توضیح آن قدری مفصل است . اجازه بدهید مقدمه ای برای شما بچینم . می‌دانید که در فرق مختلف تصوف در ایران، شیخ یا مرشد که مقام راهنمایی و ارشاد مریدان خود را داشت علامت امتیاز او خرقه‌ی مخصوصی بود ، یعنی لباده‌ای که جلو آن باز بود و برنگهای مختلف می‌دوختند. هر شیخ و مرشدی جانشینی برای خود انتخاب میکرد که پس از مرگ او جای او را میگرفت و راهنمای مریدان میشد، برای اینکه این امتیاز باو هم تعلق بگیرد وصیت میکرد که خرقه‌ی او را پس از مرگ بجانشین او بدهند واو هم تا زنده بود همیشه آنرا می پوشید ، حتی اگر کهنه و فرسوده هم میشد باز هم آنرا از میان نمی بردند وهرجایی که خراب می‌شد وصله‌ای یا باصطلاح خودشان رقعه بآن می‌زدند و بهمین جهت بآن «مرقع» میگفتند یعنی وصله دار ورقعه‌دار .

پس ملاحظه می‌فرمایید این خرقه خیلی احترام داشت ودست بدست و پشت بپشت میگشت و هرگز از میان نمی‌رفت و کسانی که این خرقه بایشان میرسید از داشتن آن مغرور ومفتخر بودند .

پرسش: پس چرا درین شعر اشاره بسوختن آن رفته است ؟

پاسخ : جان مطلب همین جاست گاهی میشد که شیخ یا مرشدی باشیخ و مرشد بزرگ‌تر و مهم‌تر ومحترم‌تر از خود روبرو میشد . برای اینکه کاملا فروتنی بکند وخود را در مقابل بزرگ‌تر از خود کوچك نشان بدهد ، آن خرقه را درحضور او در آتش می‌انداخت ومیسوخت یعنی از مقام ارشاد وراهنمایی خود در مقابل او صرفنظر میکرد .

این مطلب قدری ساده تر وروشن تر درین شعر فخرالدین عراقی هم هست که میفرماید :

« بیا که بالب تو ماجری نکرده هنوز بجای خرقه دل و دیده درمیان آمد»

این شعر خطاب بمعشوق است و شاعر میگوید : بیا که هرچند بالب تو هنوز ماجری یعنی گفتگو نکرده‌ام یا بالب تو آشنا نشده ام بجای آن که خرقه را بسوزانم

یعنی در مقابل تو که بزرگ تر از منی از همه‌ی شئون واحترامات خود صرفنظر بکنم دل ودیده در میان آمده است یعنی بجای خرقه دل را میسوزانم ودیده را میسوزانم سوختن دیده اشاره به اشك ریختن است .

پرسش: اما هنوز شعر حافظ بنظر پیچیده تر می آید .

پاسخ: حافظ این مطلب راخیلی دقیق تر ولطیف تر بیان کرده است . اوهم ، خطاب بمعشوق خود میگوید :

ماجری کم کن و باز آ که مرا مردم چشم　　خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت

یعنی ماجری را کنار بگذار و ناز کمتر کن زیرا که مردمك چشم من خرقه را (که علامت امتیاز و برتری بوده است) از سر بدر آورده یعنی از خود بیرون کشیده و بشکرانه‌ی آشنایی با تو و رسیدن بوصال تو آنرا سوخته است .

اینکه حافظ فرموده است مردم چشم خرقه را از سر بدر آورده و بشکرانه سوخته است همان مطلبی است که عراقی هم در شعر خود آورده وخرقه از سر بدر آوردن و بشکرانه سوختن مردم چشم ، اشاره باشك ریختن چشم است، زیرا اشك سوزانی که از چشم بیرون می‌ریزد مانند خرقه ایست که از خود جدا کرده باشند .

نهار صحیح است یا ناهار؟

آیا کلمات فارسی را میتوان بعربی جمع بست!

پرسش:[1] اینکه غذای ظهر را درمقابل شام بعضی‌ها **نهار** می گویند ومی نویسند گویادرست نباشد وصحیح آن **ناهار** است درین زمینه چه می فرمائید؟

پاسخ: همانطور که خودتان فرمودید درین مورد نهار بانون و ها و الف ورا درست نیست زیرا که نهار کلمه‌ی عربیست و بمعنی روزست و نه غذای روز و آنچه در وسط روز می‌خورند اصل کلمه ناهار باالف ونون‌والف‌وها والف‌و راست که کلمه‌ی فارسی است که **ناآهار** بوده «آهار» اصلا بمعنی خوراك‌وخوراکیست‌و ناهاردراصل ضد آهار بوده بمعنی چیز نخورده ودرضمن بمعنی خوراکی آمده است که پس ازمدتی چیز نخوردن بخورندو «ناهاری» هم بهمین معنی آمده‌وفرهنگ نویسان بمعنی ناشتایی وچاشت ضبط کرده‌اند پس درین‌مورد «نهار» عربی که بمعنی روزست‌هیچ درست‌نیست ونهار خوردن یعنی روز خوردن! وهمه می دانند که «روز وشب» خوراکی نیست و روز خوردن مثل هفته خوردن وماه خوردن وسال خوردن درحقیقت هذیان است.

پرسش: این که بمعنی کلمات فارسی‌راجمع‌عربی می بندند آیا پسندیده‌است؟

پاسخ: خوب‌شداین سؤال پیش آمد واین جمعهای عربی برای کلمات فارسی خیلی زننده‌تر ازآنست که مردم تصورمی کنند **سفارش، نگارش و گزارش** کلمات فارسی‌است‌والف‌وتای‌علامت‌جمع‌عربی‌را دنبال‌اینها آوردن‌و**فرمایشات** گفتن‌و نوشتن هیچ جای عذری ندارد، همین طور مثلا ده را که کلمه‌فارسیست جمع عربی‌بستن و «دهات» گفتن درست‌نیست وباید «دهها» گفت‌همینطور است اسم آبادیها و جاها مثل

---

(۱) سؤالهای این بخش ازطرف گویندگان رادیو ایران طرح شده است.

شمیرانات ولواسانات و کلمات مغولی معمول در زبان فارسی، مثل ییلاقات و قشلاقات و باغات که کلاً نارو است.

پرسش: در بارهٔ کلمات دیگری که از همین قبیل است مثل **نوشتجات** و **خالصجات**، چه می فرمایید؟

پاسخ: درین مورد اشتباه دو برابر می‌شود نوشته‌ی فارسی را که در آخر آن های غیر ملفوظ هست عربی تصور می کنند و های آخر آن را بجیم بدل می کنند و «**نوشتج**» از آن در می آورند و بعد الف و تای جمع عربی را دنبال آن می آورند و نوشتجات می‌سازند. کلمه‌ی **خالصه** بمعنی ملکی که متعلق بدولت باشد درستست که از خالص عربی ساخته شده، اما در زبان عربی «خالصه» هیچ این معنی را ندارد و این از کلماتیست که ایرانی‌ها ساخته‌اند و حکم همان کلمه‌ی **نوشته** را دارد.

پرسش: پس این جیم را از کجا آورده‌اند؟

پاسخ: بله این داستان عجیبی دارد. چون در جمع بستن کلمات فارسی که آخر آنها های غیر ملفوظ هست آنها را بدل بگاف می کنند و جمع زنده را، زندگان و جمع بیننده را بینندگان می گویند و دیده اند که در زبان عرب گاف نیست و هر کلمه‌ای را که گاف داشته باشد در عربی گاف آن را بجیم بدل می کنند مانند «**نرگس**» که در عربی از فارسی گرفته‌اند و از آن «**نرجس**» ساخته‌اند پیش خودشان تصور کرده‌اند که اگر بخواهند نوشته را با الف و تا جمع ببندند اول باید های آخر آن را بجیم بدل بکنند و نوشتجات جمع ببندند زیرا که در عربی دیگر «نوشتگات» نمی‌توان گفت و باید «نوشتجات» گفت.

پرسش: پس این ترکیب شیرینی‌جات هم از همین جا پیدا شده است؟

پاسخ: بله بسیار خوب پیدا کردید چون دیده‌اند نمی‌توان شیرینی‌آت گفت بهمین قیاس شیرینی‌جات گفته‌اند و **سبزیجات** و میوه‌جات را هم از همین جا آورده‌اند و حتی شنیده‌ام بعضی‌ها **ترشی‌جات** هم می گویند ازین ها مضحك‌تر هم هست که فراموش نکنید و آن **ترشی آلات** و **شیرینی آلات** است و فکر نکرده‌اند که ترشی

آلات یعنی آلت‌های ترشی‌سازی، یعنی کوزه و شیشه، وشیرینی آلات یعنی آلت های شیرینی پختن،مثل دیگ و کماجدان و روغن داغ کن و قالب شیرینی و تخته و نوردی که روی آن خمیر شیرینی را پهن و نازك می کنند!

پرسش : پس **مرباجات** هم از همین غلط هاست ؟

پاسخ : البته، من گاهی **شکلادجات** و **بستنی‌جات** هم شنیده‌ام مخصوصاً شکلادجات که‌در بعضی زبانهای اروپایی در آخر آن‌دال نیست وتاست درفرانسه این تارا نمی‌خوانند و **شکلا** می گویندو درزبانهای دیگرمی‌خوانندامادر آلمانی شکلاد تلفظ می کنند ودر زبان عوام‌ایران هم **شکلاد** گفته اند.

پرسش : این که فرمودید شمیرانات و لواسانات و گیلانات معمول شده از چه زمانیست ؟

پاسخ : تاریخ این بدعت‌ها درست معلوم نیست گویا تنها دراین صد و پنجاه سال‌اخیر این کلمات را جعل کرده‌اند. این جالطیفه‌ای یادم آمد وآن اینست که شاعر معروف هندی « **رابیندرانات تاگور** » چنانکه می‌دانید درسی سال پیش بدعوت دولت ایران بکشور ما آمد درآن موقع کسی در تهران بود که‌ادعای همه‌چیز راداشت ولی بیچاره دستش خالی بود.ازجمله ادعای شاعری داشت واشعار خیلی‌سست مضحك‌می گفت وسرودست کلمات را درشعرمی‌شکست و کلماتی‌ازخود می‌ساخت، چون‌اسم کوچك تاگور«رابیندرانات» بود رندان از قول او شعری در مدح تاگورساخته‌بودند که‌خیلی گرفت دراین‌شعرخواسته‌بودقافیه برای‌رابیندرانات پیدا بکند و نظیر شمیرانات و لواسانات و گیلانات **مازندرانات** ساخته بودو آن رند از قول او گفته بود :

خوش و خوب آمدی رابیندرانات — که مثلت نیست در مازندرانات!

پرسش : اجازه بفرمایید درین زمینه سؤال‌دیگری نیز بکنم : گویاجمعهای عربی که درفارسی ، خیلی معمول شده منحصر بهمین کلمات نیست و دامنه‌ی آنها وسیع‌تر از آنست که مردم تصور می کنند .


Kashmir University Library
Accession No. [illegible]

پاسخ : بلی متأسفانه همین طور ست عجیب تر از همه جمع بستن کلمات دیگر یست که در فارسی بودن آنها تردیدی نیست و دلیل ندارد مطابق معمول زبان عربی آنها را جمع ببندیم، یکی از آنها کلمه‌ی **بنادر** ست. **بندر** کلمه‌ی فارسیست و معنی آن هم خیلی معلوم ست این کلمه بزبان عربی رفته و آنرا بنادر جمع بسته‌اند و حالا این که ما خودمان را مقید کرده‌ایم حتما در فارسی بنادر بگوییم و بندرها نگوییم بنظر من بی‌مبالاتیست .همین طور کلمه‌ی **دهقان** اصل فارسی آن **دهگان** بوده یعنی صاحب ده و مباشرده، بعربی که رفته دهقان شده و آنرا **دهاقین** جمع بسته‌اند و نمی‌دانم چه قیدیست که اولا خودمان دهگان نگوییم و دهقان بگوییم و ثانیا چرا جمع آنرا دهگانان نگوییم و اگر می‌خواهیم حتما رعایت زبان عرب را بکنیم چرا **دهقانان** یا **دهقانها** جمع نبندیم؟ همچنین چیز مضحک دیگری که درباره‌ی کلمه‌ی « بنادر » یادم افتاد میخواهم بگویم و آن اینست که سابقاً در تهران مردی بود اتریشی که باغبان خیلی خوبی بود و یکی از شاهزاده های قاجار او را برای باغبانی باغهای خود بایران آورده بود وقتی که بیکار شد خودش گل خانه‌ای درست کرد و اول کسی بود که در تهران گل فروشی کرد اسمش « **پروتیوا** » بود و بعد از مردنش پسرش هم تا چند سالی همان کار را می کرد و گل خانه و گلهای پروتیوا معروف بود چون گل کار بود، وقتی در صدد بر آمد شراب بیندازد و بفروشد معمول شراب سازهای اروپا اینست که روی برچسب بطریهای شراب تاریخ تاسیس کارخانه‌ی شراب سازی خود را چاپ می کنند و می نویسند: تاسیس در فلان سال. روی برچسب های بطریهای شراب او بجای اینکه نوشته باشند تاسیس در فلان سال لابد مترجمی که درست فارسی نمی دانسته باو گفته بود بنویسد بنا ، در فلان سال بجای تاسیس در فلان سال. یکی از شراب خورهای کم سواد که حق داشت بنادر را عوضی بخواند این کلمه را (بنادر) خوانده بود و من خودم از او شنیدم می خواست تعریف از شراب بکند چون شنیده بود شراب قزوین و شراب همدان میگویند می گفت بهترین شرابهای ایران **شراب بنادر است !**

« نخست » بضم یا بفتح نون ؟ « آوردن » بضم یا بفتح واو ؟

آیا : پیشنهادهای واصله ، نامه‌های وارده ، کلمات مشتقه و نظایر آنها صحیح است ؟

دستور صحیح املاء کلمات مختوم بالف و چند بحث مهم ادبی دیگر . . .

پرسش : بااینکه نود درصد ادبا ، نویسندگان و سخن‌رانان کلمه‌ی نُخست وزیر را با « **فتح نون** » تلفظ میکنند چه باعث شده که از مدتی پیش گویندگان رادیو این کلمه را با « **ضم نون** » تلفظ مینمایند ؟ لابدعقیده دارند که کلمه نخست از دو کلمه « **نو و خاست** » مرکب شده درین صورت چرا کلمات «**چنین و چنان**» را باضم چ و کلمه « **تهی** » را بافتح ت تلفظ نمی کنند ؟

پاسخ :اولاکلمه نخست و نخستین‌ار در کتابهای لغت زبان دری « **بضم نون** » ضبط کرده‌اند در زبان « **اوستا** » زبان پهلوی و زبان « **پازند** » این کلمه « **بفتح نون** » خوانده میشود درین صورت در زبان امروز **بهردووجه صحیح است**

اساسایك نکته‌هست و آن اینکه بسیاری‌از کلمات فارسی را بدو وجه و گاهی هم بسه وجه تلفظ کرده‌اند ، مثلا کلمه « **چادر** » . امروز بعضی از فارسی زبانان چادر را بضم دال تلفظ میکنند بعضی به کسردال و در شعر همه‌جا چادر بفتح دال خوانده میشود زیرا که با « **سر** » و « **در** » و « **بر** » قافیه کرده‌اند همین طور کلمه « **دراز** » را بعضی دراز بکسر اول و بعضی بفتح اول میگویند و نظایراین کلمات

فراوانست مثل « **گَواه و گُواه** » و فرهنگها هم با هم اختلاف دارند یك قاعده عمومی برای همه زبانها هست و چون اینگونه اشکالات در زبانهای دیگر هم پیش آمده است ناچار شده‌اند اصولی را به پذیرند و آن اینست که **سر مشق تلفظ و دستور آن ، تلفظ مردم پایتخت هر کشوریست** و ما هم چاره جزین نداریم که برای زبان‌فارسی تلفظ مردم تهران‌را سند بدانیم و چون عامه مردم تهران« **نخست** » را بفتح نون تلفظ میکنند و از طرفی در فرهنگها بضم ضبط کرده‌اند میتوان‌هردو را پذیرفت اما کلمه‌ی چنان وچنین همانطور که ضمن نامه ای نوشته اند مخفف « چون‌آن» و« چون این » است و درست تر آن با ضم چ میباشد . کلمه‌ی « **تهی** » یعنی « **به ته رسیده**» و باصطلاح امروز « **ته‌کشیده** » ولی فرهنگ نویسان باز در مورداین‌کلمه تردید دارند و تهی را هم‌بفتح ت ضبط کرده‌اند و هم بضم‌آن .

ملاحظه میکنید که صحبت در این زمینه بسیار وسیع است و هیچ رای قطعی نمیتوان داد و چاره جزاین نیست که همین تلفظ عامه مردم تهران را که امروز پایتخت کشور ماست و زبان آن ناچار سند و مدرك شده است میزان و ملاك قرار داده شود .

پرسش : بااین که‌کلمه « **آوردن** »رادر بعضی‌موارد‌بایدبا « **فتح واو** »تلفظ کرد ولی دلیلی در دست نیست که تلفظ صحیح آن هم بافتح واو باشد زیرا تلفظ روزانه « **باضم واو** » است و گذشته از آن اگر توجه کنیم که ریشه زبان فارسی بازبانهای اروپایی یکی بوده و همچنین کلمات‌فرانسه‌بعلت نوشته شدن حروف‌مصوت اصالت تلفظ خود را بهتر از فارسی که بکار بردن اعراب در آن ، از مدتها منسوخ شده است ، حفظ کرده است ، و چون در زبان فرانسه بردن را **Porter** و آوردن را **Apporter** میگویند صرف نظراز علامت مصدری وتوجه باین که « **پ ٠ ب** » واو گاهی از زبانی بزبان دیگر و از نقطه دیگر بهم تبدیل میشود بنظرمیرسد که تلفظ « **آوردن** » با« **ضم‌واو** » غلط نیست .

پاسخ : کاملاصحیح است وآن مثلی که از زبان فرانسه زده‌اند در مورداین

دو کلمه زبان فارسی هم وارد است . یکی از قواعد اشتقاق در فارسی اینست که در اول برخی از کلمات آ میاورند برای اینکه معنی مخالف آنرا رساند مثل **«کندن»** که چون در اول آن« آ » بیاید « **آکندن** » میشود ، ضد کندن یعنی پر کردن فعل آوردن هم همین طورساخته شده است « **بردن** » بوده و آ در اول اضافه‌شده‌است که معنی مخالف بدهد و« **آوردن** » ضد بردن معنی میدهد و حتماً کلمه در اصل « **آوردن** » بضم واو بوده است اما از اشتقاقهای فعل آوردن پیداست که آنرا از قدیم « **آوردن** » بفتح واو تلفظ میکرده‌اند مثلا « **نامآوَر** »میگفته‌اندو نه ناماوُر چنانکه همه‌جا ناماور را با « **در و بر** »قافیه کرده‌اندومخفف آن « **نامور** »شده است نه نامُور همین طوراسم گیاه معروف راباد آورد بفتح واو تلفظ میکنند نه باد آورد بضم واو وهرجا اشتقاقی از فعل آوردن کرده‌اند همه‌جا فتح واوست کلمات« **آود** »و« **آوردگاه** » و « **هماورد** » هم ازهمین ریشه آوردن آمده‌و در آنها هم باید « **واو** » را **«مفتوح»** خواند .

اما در خودفعل بهمین دلایلی که گفتم هم« **آوردن** » با فتح واو درست‌است و هم « **آوردن** » بضم واو .

پرسش : باتوجه باستعمال قابل ملاحظه‌ی عباراتی مانند« **پیشنهادهای واصله، امور مربوطه** ، **نامه‌های وارده، کلمات مشتقه** » ، ممکن‌است از « **های** » آخر صرف نظر کرده گفت **پیشنهادهای واصل، امور مربوط، نامه‌های وارد و کلمات مشتق** » نظر استاد چیست ؟

پاسخ : این مطلب صحیح است و هیچ دلیل ندارد در کلمات فارسی که مذکر ومؤنث نیست ، بتقلید از زبان عربی برای اسم جمع صفت مونث بیاوریم اگر در مورد امور مربوطه و کلمات مشتقه تا اندازه‌ای عذر کسانی که این طور مینویسند پذیرفته باشد (زیرا که در زبان عربی همین کار را میکنند) اما در مورد ترکیباتی مثل پیشنهادهای واصله و نامه‌های وارده این عذر هم پذیرفته نیست‌زیرا پیشنهاد کلمه فارسیست و پیشنهادات جمع بستن غلط محض است چه برسد باینکه

برای آن صفت مؤنث واصله بیاوریم و برای نامه‌ها که جمع فارسی است مونث واصله آوردن خیلی بی‌ذوقی میخواهد.

پرسش: آیا کلمات «**شورا**»، «**اکتفا**» وکلمات عربی دیگری ازین قبیل حتما باید در آخر همزه داشته باشند؟

پاسخ: درباره‌ی این کلمات که آخر آنها «یاء» داردودرفارسی الف ممدودتلفظ میکنند، قاعده‌ی عمومی ما در فارسی نداریم برخی آنها را عین همان طور که در خط عربی هست با یامینویسند مثل، همین کلمه‌ی **شوری** یاکلمه‌ی **اجری** و برخی، منجمله قدما این کلمات را باالف نوشته اند و ما هم باید رعایت بکنیم مثل همین کلمه ی «**اکتفا**» یاکلمه‌ی «**ابتلا**» و «**مبتلا**» و «**تماشا**» و «**مدارا**»

پرسش: کلمه‌ی «**بستر**» با «**فتحب**» درست است یا با **کسر آن**؟

پاسخ: در فرهنگها بستررا بکسر با ضبط کرده‌اند اما در تلفظ بیشترمردم بستر بفتح میگویند و آن هم باین علت است که معمولا حرکت اول کلمه را تابع اولین حرکت بعد از آن قرار میدادند و چون در ین کلمه «**ت**» فتحه دارد برای رعایت حرکت آن «**بای**» اول کلمه را هم فتحه داده‌اند این کلمه هم مانند همان کلمات **چادر** و **دراز** است که پیش از این گفتم ومیتوان هردو وجه را مجازدانست.

پرسش: این که در نامه‌ها معمولا بجای ضمیراول شخص ضمیر سوم شخص استعمال میکنند صحیح است مثلا در جواب نامه «**اشعار میدارد**» یا، نگارنده عقیده دارد، بجای اشعار **میدارم** و نگارنده عقیده **دارم**؟

پاسخ: در برخی از زبانها معمولست که بیشتر برای «**رعایت ادب**» ضمیر اول شخص یا متکلم را ترك میکنند و سوم شخص یا مغایب بجای آن میاورند مثل اینکه «**من**» گفتن را بی‌ادبی میدانند وقتی برخی از مردم بجای من مامیگویند این بیشتر بسته بذوق وسلیقه‌است اما من فعل وضمیر متکلم را ترجیح میدهم چون صریح تراست و مسئولیت را بهتر نشان میدهدا گر بنویسیم اشعار میداردیانگارنده عقیده دارد مثل اینستکه دیگری اشعار داشته یا عقیده دارد و این جا دیگر شکسته

نفسی مجاز نیست و بهتر این است که هر کس مسؤول گفته‌و نوشته‌ی خود باشد .

پرسش : مسافرین « **ایرانی** » که بخارج میروند صحیح است یا مسافرین « **ایرانی ای** » که بخارج میروند و یا مثال دیگر « **اختلافات محلی** » که باعث زد و خورد شده است صحیح است و یا « **اختلافات محلی ای** » که باعث زد و خورد شده ؟

پاسخ : یا ای که در آخر کلمه اضافه میکنند بیشتر حالت «**اشاره**» و **تعین** دارد مثل « **سیبی** » که شما خوردید « **آن سیب معین** » و مسافرین ایرانی ای یعنی مسافرین ایرانی معین واختلافات محلی ای یعنی اختلافات محلی معین ولی نباید فراموش کرد که ایرانی ای سنگین است و چون در موارد تعیین و اشاره لزومی ندارد و تغییر معنی نمیدهد بهتر استکه آن را ترك بكنند .

پرسش : لطفاً بفرمایید (بودجه‌ی کل که در سه هفته‌پیش تصویب شد) بگوییم بهترست و یا (بودجه‌ی کل تصویب شده در سه هفته‌پیش) ؟

پاسخ: اگر بگوییم که درسه هفته پیش تصویب شد عمل را نشان میدهیم و اگر بگوییم‌تصویب شده در سه هفته پیش حالت بودجه را میرساند و فرق نمیکند اما « **در هفته‌ی پیش تصویب شد** » فصیح تراست و بیشتر صراحت دارد .

پرسش :مردم میگفتند که« **امسال آبهای چشمه ها کم شده** » بگوییم بهتر است و یا میگفتند « **آبهای چشمه‌ها امسال کم شده** » ؟

پاسخ : « **آبهای چشمه‌ها امسال کم شده** » بهتر است تا آنکه بگوییم امسال آبهای چشمه‌ها کم شده زیرا ظرف زمان و مکان مثل امسال و دیروز و این جا و آن جاهر چه بفعل نزدیك تر باشد بهتر است و اگر بلافاصله پیش از فعل بیاید معنی فعل صریح ترمیشود و جمله فصیح تر است .

مرداد یا أمرداد؟

ستودن - ستایش - توفان - طوفان ، کدام صحیح است ؟

پرسش : « اَمُرداد » نام روزهفتم هرماه باستانی از واژه‌ی اوستایی امرتات است که بمعنی بی‌مرگی و جاودانی بودن است و برعکس آن معنی مرداد (مرتات) مرگ و نیستی و تباهی است ، ولی متاسفانه امروزه بغلط کلمه‌ی مرداد مورد استعمال اکثر مردم می‌باشد . بدیهی است این موضوع را خود حضرتعالی و دانشمندان دیگر که زبان باستانی می‌دانند تصدیق و تایید خواهند فرمود پس بایسته است کلمه‌ی نارسای **مرداد** متروك و بجای آن واژه‌ی خجسته‌ی **امرداد** معمول و متداول گردد .

پاسخ : بله این مطلب کاملا درستست . تقویم امروز ما همان تقویم اوستایی است که در قدیم معمول بوده ، درین تقویم سی اسم برای سی روز ماه وجود داشته و دوازده اسم از آن سی اسم را برای دوازده ماه سال نیز بکار می‌بردند از آنجمله همین کلمه ی **امرداد** ست که هم نام روز هفتم هرماه و هم نام ماه پنجم سالست و «**مرداد**» درست معنی ضد را می‌دهد «**امرداد**» بمعنی ماهیست که مرگ در آن نباشد و «**مرداد**» برعکس معنی ماه مرگ را می دهد . من خودم همیشه در نوشتن و گفتن از استعمال کلمه‌ی مرداد احتراز می کنم .

پرسش : همچنان کلمه‌ی **اَردی بهشت** واژه‌ی اوستایی آن «اشه‌ی وهشته» که به فتح الف می‌باشد ، اشتباهاً **اردی بهشت** بضم الف ، استعمال میشود در این باره چه میفرمایید ؟

پاسخ : این مطلب هم کاملا درست است و تلفظ صحیح این کلمه که هم نام روز سوم هرماه وهم ماه دوم سالست « **اَردی بهشت** » میباشدو نه « **اُردی بهشت**»

پرسش : گویا کلمه‌ی **ارد** که جزء اول این کلمه‌است همانست که در اسم **اردشیر** هم آمده است ؟

پاسخ : خیلی خوب پیدا کردید و برای تایید این گفته باید گفت هر کس که اسمش اردشیرست اگر اسم او را **اُردشیر** (بضم الف) بگویید خودش از اسم خود رم می کند .

پرسش : نیاگان با گاف فارسی که جمع **نیا** بمعنی جد می‌باشد ، مانند ناوگان یا بچگان اشتباهاً نیاکان با **کاف تازی** می گویند نظر استاد چیست ؟

پاسخ : این هم کاملا درست است اصل کلمه « **نیاگ** » بوده نه « **نیاك** » و قطعا در جمع **نیاگان** می‌شود و **نیاکان** درست نیست و این کلمه مانند شایگان و رایگان و غیره است که نمی‌توان شایکان و رایکان گفت .

پرسش : لطفاً توضیح بفرمایید کلمه‌ی **ستوده** که بضم سین گفته‌میشود اگر بهمین‌صورت درست باشد پس **ستایش** را باید **سُتایش** گفت درحالیکه این کلمه را بکسر سین تلفظ میکنند .

پاسخ : درین هم تردیدی نیست زیرا این قبیل مصدرها که اول آنها سین - است در اصل اول آنها الف بوده در موقعی که برای اختصار الف را از اول فعل - می‌انداز ند حرکت الف را بحرف ما بعد، یعنی سین انتقال می‌دهند مثل ایستادن که وقتی الف اول آن افتاد **سِتادن** میشود و نه **سُتادن** و چنانکه نوشته‌اند ، همانطور که اسم مصدر این فعل را ستایش می گوییم اسم مفعول آنرا هم باید ستوده بکسر سین بگوییم مثل فعل نمودن که اسم مصدر آن نمایش است و اسم مفعول آن باید نموده بفتح نون باشد نه نموده بضم یا بکسر نون .

پرسش : پس نُمونه هم درست نیست و باید نَمونه باشد .

پاسخ : البته .

پرسش : راهنُما و رهنُما هم درست نیست و باید راهنَما و رهنَما باشد؟

پاسخ : البته بهترین دلیل اینست که **نَمای خانه** میگویند و نه **نُمای خانه** .

پرسش : در یکی از مباحث گذشته ضمن صحبت در باره‌ی املای بعضی کلمات

متذکر شدید که در فارسی **تای دو نقطه** (تای منقوط) را نباید تای مألف نوشت درین صورت «**طپیدن**» را با تای مألف نوشتن درست نیست.

پاسخ: البته مخصوصا که «**پ**» فارسی باشد دیگر «**طای**» مألف عربی نوشتن تصرف خیلی بی‌جاییست. همین‌طورست مشتقات این کلمه، مثل **تپش** و چیزی که بنظر نمی‌آید اینست که کلمه‌ی «**تپانچه**» هم از همین فعل ساخته شده است. اصل این کلمه تپانچه بمعنی سیلی است که بصورت کسی بزنند و بعدها در باره‌ی تفنگ کوچك هم استعمال کرده‌اند و آن را هم باید باتای دو نقطه نوشت.

پرسش: گویا کلمه‌ی «**غلتیدن**» هم همین حال را دارد.

پاسخ: بله عینا همین‌طورست و آنرا هم باید باتای دو نقطه نوشت و همین‌طور مشتقات آنرا مثل «**غلت خوردن**» و «**غلت زدن**» و «**غلتك**» و «**غلتان**».

پرسش: درباب کلمه‌ی «**غوطه**» چه می‌فرمایید؟

پاسخ: این هم کلمه فارسیست سابقا فعل «**غوتیدن**» بمعنی در آب فرورفتن معمول بوده چنانکه امروز در زبان تاجیك بهمین شکل و بهمین معنی بکارمیرود و امروز در زبان ما دیگر مصدر آن استعمال نمیشود و تنها کلمه‌ی غوط در غوطه‌خوردن و غوطه زدن معمولست که از همان ریشه است و آن را هم باید باتای دو نقطه نوشت.

پرسش: استاد محترم! بنده مکرر دیده‌ام که شما خودتان **طوفان** را هم با تای دو نقطه می‌نویسید.

پاسخ: بله من درین کار تعمد دارم اینها دو کلمه است یکی «**توفان فارسی**» باتای دو نقطه و یکی «**طوفان عربی**» باطای مألف اتفاقا درین مورد بخصوص یعنی انقلاب شدید در هوا که باد و باران تند باهم باشد، هم کلمه‌ی عربی را با طای مألف میتوان استعمال کرد و هم کلمه‌ی فارسی را با تای دو نقطه طوفان عربی باطای مألف چند معنی دارد از آن جمله بمعنی «**باران سخت**» و «**آب فراوان**» و «**سیل**» است اما کلمه‌ی توفان فارسی باتای دو نقطه از فعل «**توفیدن**» است بمعنی «**فریاد کردن**» بصدای بلند و «**غریدن وغرش کردن**» پیداست که در زبان فارسی این

حالت و انقلاب هوا را که غرش نام دارد از فعل غریدن و بانگ بلند کردن گرفته‌اند و برای ما ایرانیان بهتر است که توفان را با تای دو نقطه بنویسیم و آنرا فارسی بدانیم و دیگر بطوفان عربی با طای مألف احتیاجی نداریم.

پرسش: راستی استاد محترم اخیراً چاپ تازه‌ای از گلستان سعدی منتشر کرده‌اید در آنجا دیدم یك شعر معروف سعدی را که همه جور دیگر می‌خوانند و تعبیر می کنند، درین چاپ بشکل دیگری انتشار داده‌اید منظورم این یك بیت خیلی مشهور است که به بسیاری از زبانها هم ترجمه کرده‌اند:

بنی آدم اعضای یك دیگرند … که در آفرینش ز یك گوهرند

پاسخ: اما متاسفانه همه غلط می‌خوانند این شعر در اصل این طور بوده‌است:

بنی آدم اعضای یك پیکرند … که در آفرینش زیك گوهرند

حالا دلیلش را عرض بکنم: در زمان سعدی یك نوع خطی رواج داشته که «**خط عمومی**» بوده و همه بااین خط چیز می نوشتند و بآن خط تعلیق می گفتند در خط تعلیق معمول بوده‌است که برای تند نوشتن گاهی بعضی حروف را که باید جدا بنویسند بهم می چسبانده‌اند مثل خط شکسته‌ی امروز از آن جمله در کلمه‌ی «**یك دیگر**» «دال» را به «یا» می چسباندند و «پیکر» و «دیگر» را مثل هم می‌نوشتند تنها در «دیگر» دال را بزرگ‌تر از «پ» پیکر می‌نوشتند و ممکن بود اگر دقت نکنند **پیکر** را **دیگر** بخواهند، همین بلا بر سر شعر سعدی درآمده است. تصور این را بفرمایید که شاعر بزرگی نمی گوید بنی آدم اعضای یك دیگر هستند مخصوصاً جایی که پس از آن می گوید:

چو عضوی بدرد آورد روزگار … دگر عضوها را نماند قرار

ملاحظه میکنید شکی نیست که عضو یعنی اجزای یك پیکر و یك بدن و آنگهی تصور بفرمایید که اگر ما اعضای یك دیگر بخوانیم چقدر مضحك میشود نتیجه این میشود که من سر شما هستم و شما مثلا پای من هستید مرد بزرگی مثل سعدی هرگز این طور حرف نمی‌زند.

منحوس و انحواس؟

موحِش یا موحّش؟ فرح یافره؟ تلگرافها یا تلگرافات کدام صحیح است؟

پرسش : چنانکه می‌دانیم یکی از لغات عربی لغت « **منحوس** » است بنظر میرسد اسم مفعول از باب « **انفعال** » (انحواس) باشد . در زبان عربی اسم‌مفعول ابواب ثلاثی مزیدفیه بروزن مضارع مجهول آن باب است . بنابرین منحوس را باید **مُنحَوس** تلفظ نمود در اینباره چه میفرمایید ؟

پاسخ : متأسفانه سؤالی که طرح شد درست نیست ، زیرا اولا ماده **نحس** را در زبان‌عربی بباب انفعال نبرده‌اند واگر ببرند باید **انحاس** (بتشدید سین) بشودزیرا نون در ماده‌ی نحس فاء الفعل است‌واساساً کلمه‌ی « **انحواس** »درزبان‌عربی نیست و اگر باشد مصدرباب انفعال‌ازماده‌ی **حوس** خواهدبود . ثانیاکلمه‌ی « **منحوس** » بهمین شکل عینا در زبان عربی هست و ازین ماده هم **نحس** آمده است و هم « **نحس** » و هم « **منحوس** » و در کتاب معروف المنجد در صفحه ۸۶۱ هرسه کلمه را ضبط کرده‌اند بنابرین منحوس بصیغه‌ی اسم مفرد مجرد کاملا درستست .

پرسش : علت اینکه **مُوحش** را **موحّش** ادامی کنند چیست ؟

پاسخ : در زبان‌عربی هردوکلمه هست هم موحش‌هست‌و هم موحّش،موحش بمعنی ویران کننده است و در فارسی هم آمده منتهی بمعنی **رهاننده** اما موحش نیز عینا در عربی بهمین معنی وحشت آور و وحشت انگیزوترسناك و هولناك آمده است و استعمال آن در فارسی کاملا درست است .

پرسش : اخیرا در یکی از مجلات مقاله ای خواندم که نقشه‌ای هم مربوط بهمان مقاله در آن مجله چاپ شده بود جزو آبادیهایی که در آن نقشه معین کرده‌بودند یك کلمه بود که نظرم را جلب کرد و آن شهری بود باسم **فرح** آیا این کلمه در فارسی وجود دارد ؟

پاسخ : اتفاقا این شهر از شهرهای خیلی باستانیست که اسم آن در کتابهای ما بسیار آمده و آنرا باید **فراه** باالف وهای‌هوز نوشت. سابقا که مادرس می‌خواندیم کتابی بود باسم **نصاب الصبیان** که معانی کلمات عربی را در آن بشعر آورده‌اند و آن کتاب را ما حفظ می کردیم که هروقت معنی یك لغت عربی را بخواهیم از آن پیدا کنیم این کتاب را **ابونصر فراهی** که ازمردم همین‌شهر « **فراه** » مکه‌درقرن ششم هجری بوده بنظم آورده و شعر اول آن اینست :

چنین گوید ابونصر فراهی **کتاب من بخوان گر علم خواهی**

فراه از شهرهای شمال سیستان و در جنوب افغانستان امروز در جنوب شهر هراتست اگر کسی که این نقشه را کشیده این شعر را شنیده بود یاحفظ کرده‌بود این اشتباه را نمی کرد . متاسفانه این روزها جوانان مادیگر باین چیزها توجه نمیکنند وقتیکه می‌خواهند مثلا از پاکستان یا افغانستان نقشه‌ای بکشند یك‌نقشه اروپایی را کپی میکنند ، حتما کسی که این نقشه را کشیده دیده است که بخط لاتین‌اسم این‌شهر را طوری نوشته‌اند که او بعوض اینکه«فراه»بخواند«فرح»خوانده‌است و همین طور چاپ کرده‌اند .

متأسفانه در کشور خودمان هم پیش میآید مثلا یادم هست که دونقشه‌ی ایران در سابق بمقیاس بزرگ چاپ کرده اند که تقریباً همه جاهست و مخصوصاً در خیلی از ادارات دولتی و وزارت خانها و حتی در مدارس دیده‌ام در شکم خلیج فارس‌پیش آمدگی بزرگی‌هست که‌شبه‌جزیره‌ی‌معروفیست‌وبزرگترین‌شبه‌جزیره‌ی خلیج فارس‌است روی آن با خط درشت‌نوشته‌اند **شبه جزیره قاطر** !

پیداست که درین جا هم از روی خط لاتین بجای آنکه **قَطَر** بخوانند قاطر

خوانده اند و این همان شبه جزیره ایست که این روزها اسمش برسر زبانهاست .

پرسش : درروزنامها اغلب بکلمه‌ی **تلگرافات** جمع **تلگراف** برمی‌خوریم‌درین زمینه چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : این از آن ترکیبات خیلی غلط گوش‌خراش است . **تلگراف** کلمه‌ی فرانسه‌است که بزبانهای اروپایی دیگرهم رفته‌ومعنی تحت‌اللفظ آن «**ازدور نوشته**» است درفارسی‌معمولا بجای‌تلگراف (بکسر لام) تلگراف (بسکون لام) می گویندمن درین‌مورد حرفی ندارم‌زیرادرهمه‌ی‌زبانها معمولست که‌کلمات خارجی‌را بتلفظ‌زبان خودشان در می آورند و برای ایرانیان و فارسی زبانان تلْگراف گفتن آسان‌تر از تلِگراف گفتن است اما جمع عربی بستن آن دیگر خیلی مضحك است‌مخصوصاً با وجود حرف« گاف» که در وسط آن هست .

پرسش : گویا نظایر این را هم میتوان پیدا کرد .

پاسخ : البته ، یکی‌از آنها کلمه‌ی **پاکات** جمع پاکت‌است که‌آنهم **پ** غلیظی دارد و بعربی نمی خورد . این را ما از **پکت** انگلیسی گرفته ایم و پاکات جمع بستن‌آن خیلی بی‌سلیقگی‌می‌خواهد . همین‌طورست‌کلمه‌ی **نمرات** نمره‌را گویاما ازکلمه Numéro فرانسه‌یا« نمر» انگلیسی گرفته‌ایم‌واین گونه‌تصرفات‌درهمه‌ی‌زبانها مجازست اما دیگر چرا نمره را نمرات جمع ببندیم ؟ من یقین دارم وقتی عربی‌از ما بشنود تلگرافات یا پاکات و یا نمرات در می‌ماند که این چه‌کلماتیست و از کجا پیدا شده است ؟ ! .

در باره‌ی «اسپریس» چه میدانیم ؟

آیا میتوان از میدان و استاد و دهقان جمع مکسر ساخت ؟

نام‌ها ، نامه‌ها ؟ متهم ، بکسرها و یا فتح آن ؟ آبدیده و ارزشمند کدام صحیح است ؟

پرسش : واژه‌ای در زبان پارسی هست بنام **«اسپریس»** که گروهی آنرا انگلیسی میدانند اما من آنرا در شاهنامه‌ی فردوسی دیده‌ام . فردوسی در باره‌ی هنر نمایی سیاوش می فرماید :

نشانه نهادند بر اسپریس　　سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس

با «**اسپ**» که جزء نخست میباشد ، کاری ندارم دشواری من بر سر پساوند «**ریس**» است . که هم در «اسپریس» و هم در «**تیگریس**» هست و من آنرا در دیباچه‌ی مجله‌ی نخست فرهنگنامه پارسی نگارش جنابعالی با توضیحات دیده‌ام . اکنون میخواهم بدانم که آیا «**ریس**» ویژه‌ی زبان فارسیست ؟ یا اینکه این پساوند درزبانهای بیگانه هم یافت میشود و از آن زبانها وارد پارسی شده است و معنی آن چیست ؟

پاسخ : «**اسپریس**» یك کلمه‌ی فارسی اصیل است بمعنی «**میدان اسب‌دوانی**» این که فردوسی میگوید :

نشانه نهادند بر اسپریس　　سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس

مقصود از نشانه نهادن گذاشتن نشانه درمیدان اسب دوانیست که هر سواری زودتر بآن برسد جایزه را ببرد .

« **مکیس** » درین جا بمعنی همان **جایزه** و پاداشیست که در اسب‌دوانی‌ها می‌دهند وایچ همان کلمه‌ی هیچ است و «سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس» یعنی سیاوش بدیگران که در مسابقه شرکت میکردند مجال نداد که جایزه و پاداش را بگیرند حالا موضوع سر اینست که این کلمه‌ی **اسپ ریس** از کجا آمده و پساوند ریس در آخر آن چه معنی میدهد؟ متاسفانه برخی از فرهنگ نویسان کلمه‌ی اسپریس را «**اسپ رس**» هم خوانده‌اند و آنرا مرکب از « **اسپ** » و فعل « **رسیدن** » تصور کرده‌اند وچون این کلمه بشکل « **اسپریز** » هم آمده پیداست که **ریس** این جا شکل دیگری از کلمه **ریز** از فعل **ریختن** است زیرا که درفارسی گاهی **ز** به **سین** بدل میشود. یکی از معانی فعل ریختن ، **فراوان بودن** است چنانکه در کلمه‌ی «سینه‌ریز» که هنوز در زبان زنها هست به معنی گردن بند و سینه بندیست که دانه‌های فراوان داشته باشد پس ریختن معنی فراوانی را دارد و سینه ریز یعنی دارای دانه‌ها ومهره‌های فراوان در روی سینه . در فرهنگها کلمه‌ی « **اسپریز** » را هم باز بهمین معنی ضبط کرده‌اند . و حتی گاهی سین را شین خوانده‌اند و **اسپریش** رادر لغت ضبط کرده‌اند اما پیداست که این درست نیست زیرا که **ز** به **ش** بدل نمی‌شود . این پساوند ریس که همان ریز باشد چون از فعل ریختن گرفته شده ناچار در زبانهای دیگر نیست اما کلمه‌ی **تیگریس** که من در مقدمه‌ی فرهنگنامه‌ی پارسی آورده‌ام کلمه‌ی یونانیست که یونانیان اسم **رود دجله** را چنین نوشته‌اند وایس که در آخر آن هست ربطی «بایس» که در پایان کلمه‌ی اسپریس است ندارد . در یونانی قدیم معمول بوده است که در آخر اسامی خاص ، is می آورده‌اند و من حدس زده‌ام که کلمه‌ی تیگریس درزبان مادها « **تیگر** » بوده بمعنی تیری که می‌اندازند و کلمه‌ی پیر امروزهم گویا از آن بیرون آمده است . چون جریان آبهای رود دجله بسیار تندست شاید ایرانیان قدیم بآن تیگر یعنی تیر میگفته‌اند .

پرسش : بسیاری از واژه‌های فارسی چون **میدان** ، **وزیر** و **استاد** هست که دربیشتر روزنامه‌ها وحتی بعضی کتابها ، جمع عربی آن یعنی میادین وزراء و اساتید را ، بجای میدانها ، ، وزیران و استادان ، بکار میبرند در صورتیکه باید از بکار

بردن جمع معرب آن بکلی چشم بپوشند نظر استاد در اینمورد چیست ؟

پاسخ : کلمه‌ی **میدان** حتماً فارسیست که بزبان عربی هم رفته و **میادین** جمع بسته‌اند دلیل این که اصل آن فارسیست اینست که اگر عربی باشد می‌بایست از ماده‌ی «**مدن**» ساخته باشند که در عربی بمعنی ایستادنست و درین کلمه معنی ایستادن نیست و بهترین دلیل اینست که در کتابهای لغت رایج عربی مثل «المنجد» این کلمه نیست. بعلاوه از شکل کلمه‌ی میدان پیداست که فارسیست زیرا که «دان» در آخر آن مثل دان در خاکدان و آبدانست. درین صورت قطعاً ترجیح دارد در فارسی این کلمه را «**میدانها**» جمع ببندیم تا اینکه میادین جمع جعلی عربی را بکار ببریم.

پرسش : کلمه‌ی وزیر هم همین حال را دارد ؟

پاسخ : البته شکی نیست که این کلمه در اصل فارسی بوده و عربها از ما گرفته‌اند اصل این کلمه در فارسی «**وچیر**» بوده و حتی بصورت «**وچر**» هم استعمال شده است.

اگر عربی بوده باشد می‌بایست از ماده‌ی «**وزر**» گرفته باشند که بمعنی گناه و سنگینی و **بار سنگین** و قسمت **پشت جامه** است و اینها هیچ تناسبی با این کلمه ندارد و این که در زبان عرب از آن مصدر **وزارت** ساخته‌اند دلیل نیست که عربی باشد زیرا که در زبان تازی معمولست هر کلمه‌ای را که از زبان بیگانه می گیرند از آن اشتقاق میکنند و مصدر جعلی میسازند چنانکه «**جمع وزیر**» را هم «**اوزار**» آورده‌اند و هم «**وزرا**» و حتماً در فارسی باید «**وزیران**» گفت و دلیل ندارد وزرا بگوییم.

پرسش : درباره‌ی کلمه‌ی استاد چه می فرمایید ؟

پاسخ : استاد هم کلمه‌ی فارسیست که اصل آن **اوستاد** بوده است. این دالها که بعد از الف و حتی بعد از «واو» و بعد از «یا» در فارسی هست در اصل در آخر آنها **ذال** بوده است استاد **استاذ** بوده و خشنود ، **خشنوذ** وخورشید ، **خورشیذ** بوده‌است. بهمین جهت عربها که کلمه‌ی استاد را از فارسی قدیم گرفته‌اند آنرا با **ذال** یعنی

استاذ تلفظ میکنند و جمع آنرا **اساتید** و **اساتذة** می آورند بدین دلیل اینکه آنرا از فارسی گرفته‌اند اینست که امروز عربها این کلمه را بجای **آقا** در مقام تعارف استعمال میکنند و نه بمعنی کسی که در کاری ورزیده و کار کشته باشد که معنی حقیقی این کلمه است و درین صورت در فارسی ما باید **استادان** جمع ببندیم و اساتید و اساتذة را ترك کنیم .

پرسش : برخی واژه‌ها هست که حتی در دستور زبان فارسی ویژه‌ی کلاسهای دبستانی نیز قواعد آن آمده مانند **نامه** ، **جامه** ، **خانه** که نبایستی در جمع «ه» کلمه انداخته شود و باید **نامه‌ها** یا **خانه‌ها** نوشته و گفته شود .

پاسخ : دلیل آنست که اگر در موقع جمع بستن نامه و جامه و خانه یك‌ها بیشتر ننویسند **نامه‌ها** با یك‌ها با جمع نام و جامه‌ها با یك‌ها با جمع جام اشتباه میشود و خان ها هم در قدیم به همین معنی خانه بوده است که امروز در کلمات مرکب مثل پیش خان و جلو خان و خانمان و خاندان و غیره باقی مانده‌است .

پرسش : سئوال دیگر ، درباره‌ی کلمه **مُتَهم** است که گویا برخی **متهم** (بضم میم و کسر ه) تلفظ میکنند صحیح آن کدامست ؟

پاسخ : **مُتهم** در لغت عرب نیست **مُتهِم** هست بمعنی کسی که بگرمسیر میرود و در ضمن بمعنی **گمان کننده** و **شك کننده** است در صورتیکه تهمت زننده مصدر آن اتهام است و اسم فاعل آن «**متهم**» (بکسر ها) بمعنی تهمت زننده و اسم مفعول آن متهم (بفتح ها) بمعنی تهمت زده است .

پرسش : پاره‌ای واژه‌ها که اصلا عرب آنها را بکار نمی برد مانند **فوق الذکر** و **فوق الاشاره** هست که ساخته و پرداخته‌ی ماست و بسیار نیکوتر است اگر بجای آنها واژه‌ی **نام برده** **در بالا** بکار برده شود که هم فارسیست و هم روان تر میباشد ، نظر استاد چیست ؟

پاسخ : کلماتی مانند فوق الذکر و فوق الاشاره گذشته ازین که زشت و سنگین است درین مورد اصلا معنی نمیدهد **فوق الذکر** یعنی آنچه بالاتر و برتر از ذکر است

و نه آنچه بالاتر از آن ذکر کرده‌اند و **فوق‌الاشاره** یعنی بالاتر از اشاره و برتر از اشاره و بمعنی آن نیست که پیش ازین اشاره کرده‌اند. قدمای ما سابقاً درین موارد می‌نوشتند **سابق‌الذکر** و **سابق‌الاشاره** و فوق‌الذکر و فوق‌الاشاره از بدعت های متأخرانست. اما ترکیب **نام‌برده‌در بالا** نیز خالی از اشکال نیست اولاً اگر در مورد کسی باشد که اسم اورا در بالا برده‌باشند میتوان گفت فلان کس، نامبرده، اما در مورد چیزهایی که اسم خاصی ندارند بهتر اینست که از ترکیب نام برده خودداری کنیم ومثلاً **ذکر شده** یا **یادکرده شده** بنویسیم و بگوییم. ثانیاً ترکیب «نامبرده در بالا» اینست که اگر در بالای همان صفحه این نام برده شده باشد میتوان گفت نام برده در بالا اما اگر در صفحه‌ی پیش یا چند صفحه‌ی پیش نام‌او برده شده باشد دیگر بالا نمیتوان گفت و باید گفت **نام برده در پیش** یا نام‌برده در سابق **یا نام برده پیش ازین**.

پرسش: در ترجمه‌ی کتابی مترجم از اصطلاح «**فولاد آب دیده**» بعنوان اشاره و برای نشان دادن «**تجربه اندوخته و مزد گرفته**» استفاده کرده است در حالیکه درفارسی هرچه را «**آب دیده**» یا «**آب افتاده**» باشد فاسد و خراب میدانند. چنانکه میگویند **آهك آبدیده** اما همیشه گفته اند **فولاد آبدار** و **فولاد آبداده** کدام صحیحتر است؟

پاسخ: این نکته کاملا درستست که **آبدیده** یعنی **در آب مانده و تباه‌شده از آب**. فولاد را آب دادن یعنی هنگامی که هنوزسرد نشده‌است در آب‌مخصوص داخل کردن تا مقاومت وجلای آن بیشتر بشود همین‌طور که نوشته‌اند همیشه این نوع از فولاد یا پولاد را **فولادآبدار و آبداده** گفته‌اند و کتابهای ما ازنظم‌ونثر پر ازین ترکیب‌است.

پرسش: پرسش دیگر اینست که گاهی در مقالات کلمه‌ی «**ارزشمند**» را دیده‌اند و می‌پرسند آیا این کلمه درست است یا درست نیست؟

پاسخ: حتماً کلمه‌ی **ارزش مند** درست‌نیست بجای آن باید کلمه‌ی **ارجمند**

را بکار برد ، ارجمند مرکب از دوجزء است یعنی **ارج** که همان ارز و ارزش از فعل ارزیدن باشد و بهمین جهت کلمه‌ی **ارزمند** هم در زبان فارسی هست .
ارجمند را حالا بیشتر در باره‌ی اشخاص در مقام تعریف و احترام بکار می برندولی معنی اصلی آن **دارای ارزش** یعنی **ارزیدنی** و ارزنده است و اگر کسی بخواهد ازکلمه‌ی ارجمند برای اینکه حالا معنی خاص پیدا کرده است پرهیز کند و در باره‌ی کالایی یا چیزی گران بها که ارزش بسیاردارد صفتی بکار ببرد همان کلمه‌ی ارزمند یا ارزنده درستست ، نه ارزشمند که تا کنون بزرگان زبان فارسی استعمال نکرده اند .

Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date

تهران یا طهران؟

ناظرین ـ مستمعین ـ حاضرین ـ داوطلبین

کلمه‌ی دهقان را چگونه جمع ببندیم؟

آیا «اکراد» صحیح است؟

پرسش: نامه‌ای رسیده که سؤال اول آن درباره‌ی اسم پایتخت کشور ماست که بعضی با ت دو نقطه و بعضی با «ط» می‌نویسند بعقیده‌ی سرکار کدام درست‌تر است؟

پاسخ: اتفاقا در این زمینه تا اندازه‌ای مفصل بحث کرده‌ام مرحوم قزوینی درین باب مقاله‌ای در مجله‌ی کاوه که در برلن چاپ می‌شد نوشته است و من خودم یك سلسله مقاله در مجله‌ی آینده چاپ کرده‌ام تفصیل اینست که در زبانهای قدیم ایران هم یك طای غلط بوده است مثل طای مألف عربی و تنها در اسامی اشخاص و اماکن مانده است در اسامی اشخاصی مثل طهمورث و طهماسب و اسامی اماکن مثل همین طهران و طوس و طالقان و طارم بنابراین هردو املا صحیح است و اینکه کیومرث وطهمورث را باثای سه نقطه می‌نویسند دلیلش هم این است زیرا اززبانهای قدیم ایران ثای سه نقطه مثلث هم بوده مثل همین دو کلمه که گفته مثلا کلمه‌ی مهر امروز بمعنی خورشید و آفتاب اصلش درزبان‌های قدیم میثره باثای سه نقطه بوده است باری کلمه‌ی طهران را که در ضمن نام یك آبادی کوچك دراطراف اصفهان هم هست در بعضی از کتابهای قدیم با تای دو نقطه نوشته‌اند مثلی دیگر که می‌توانم بزنم اینست که کلمه‌ی **تهم** را که بمعنی درشت و پرجثه است از نامهایی مثل طهماسب وطهمورث

باطای مألف نوشته‌اند و همین کلمه را در جاهای دیگر مثل تهمینه که معمولاً تهمتن می‌خوانند با تای دو نقطه نوشته‌اند.

اما این جا یك نکته دیگر بیادم آمد و آن اینست که نمی‌دانم چه شده در اسامی و کلمات اروپایی جمع این طای مألف را داخل کرده‌اند چنانکه سابقاً نام کشور ایتالیا را گاهی باطای مألف نوشته‌اند و هنوز نام کشور اطریش را همین طور می‌نویسند. مضحك تر از همه‌در کلماتیست که پ هم دارند و پ که از حروف فارسی است باطای مألف عربی هیچ سازش ندارد، مثل کلمه‌ی **امپراطور** که از لفظ لاتین imperator گرفته شده یا نام **پطر کبیر** و یا نام سابق شهر لنین گراد امروز که اول **پطرزبورگ** می گفتندو بعد پطرو گراد گفتند یادم هست بعضی ازاطبای سابق که‌نسخه‌می نوشتند کلمه‌ی teinture فرانسه را با دوتای مألف می‌نوشتند همین طور کلمه‌ی **پطاس** را و بعضی جاها دیده‌ام **سانطی‌مطر** را همه با دو تای مألف نوشته‌اند.

پرسش: استادمحترم چندی پیش این گفتگو پیش آمد که آیا درزبان‌فارسی گفتن و نوشتن جمعهای عربی مثل ناظرین و مستعمین و حاضرین درست است یا نه؟ دراین زمینه چه می‌فرمایید؟

پاسخ: راستش را بخواهید ازین کارناروا‌تر و بیهوده‌ترچیزی نیست. زبان فارسی‌خودش دوعلامت جمع داردیکی «ها»و یکی«آن» هر کلمه‌ای‌را که ازهرزبانی می گیریم باید بهمین ترتیب جمع ببندیم، مثلاً کلمه‌ی‌اتومبیل یا تلفن را ازفرانسه گرفته‌ایم‌درزبان‌فرانسه‌علامت‌جمع. یك S هست که‌در آخر کلمه‌می آورند آیاعاقلانه‌است که در موقع جمع بستن دنبال اتومبیل یك سین بیاوریم و جمع اتومبیل را بجای آنکه اتومبیلها بگوییم‌اتومبیلس‌بگوییم یا جمع تلفن رابجای تلفنها تلفنین بگوییم‌بهمین جهت‌کلمه‌ی ناظرو مستمع وحاضررادرفارسی باید ناظران ومستمعان و حاضران گفت. برخی ترکیبات مضحك در میان ما رایج شده که ما متوجه نادرست‌بودن آن نیستیم‌مثلاً کلمه‌ی‌داوطلب‌اصلاً لفظ فارسیست «داو» که‌فارسیست و همانست که عوام **دو** تلفظ می کنند و«طلب»از عربی گرفته شده امااز آن مصدر

طلبیدن ساخته‌اند و **طلب** درین اسم فاعل بمعنی طلب کننده است و داوطلب یعنی طلب کننده داو درین صورت داوطلبین جمع بستن بسیار جاهلانه است چرا داوطلبان نگوییم ؟

پرسش : استاد محترم لطفاً بفرمایید کلمه‌ی دهقان را بچه‌نحوی باید جمع بست ؟

پاسخ : گویا یادتان باشد درجلسه‌ی قبل صحبت این بود که چرا بجای دهقان که عربها از دهگان فارسی گرفته‌اند همان کلمه‌ی فارسی اصیل آنرا بکار نبریم وچرا بجای دهگانها دهاقین بگوییم کلمه‌ی دیگری نظیر آن یادم آمدو آن کلمه‌ی **دکان** است که فارسیست و دکان کوچك را دکانچه و دکه می گویند و عربها دکان با تشدید تلفظ می کنند و جمع آنرا دکاکین می گویند حالا درمیان ما معمول شده که ماهم دکاکین می گوییم و می نویسیم آیا بهتر نیست دکانها بگوییم. یادم هست روزی که با کسی درین زمینه گفتگو کردم ازو پرسیدم که آیا غلیان را هم غلایین و جهان را جهانین باید جمع بست ؟! .

خوب شد این کلمه‌ی جهان یادم آمد این روزها می بینم همه جا کیهان را با کاف عربی می نویسند و اصل آن گیهان با گاف فارسیست و این کلمه‌ی جهان هم همانست زیرا که در فارسی گاف بجیم بدل می‌شود و این که جهان هم هست دلیل است که اصل آن گیهان بوده است نه کیهان واگر کیهان بودبه قهان بدل می‌شد و نه بجهان زیرا که قاعده‌ی تبدیل در فارسی اینست که کاف رابقاف و گاف را بجیم بدل‌می کنند. بهرصورت باید متوجه باشیم که کلمات فارسی مطلق با علامت جمع عربی ، جمع بسته نشود .

پرسش : استاد محترم لطفاً درباره‌ی **اکراد** هم که ظاهراً جمع کردو الوار که جمع لر است مطالبی ایراد فرمایید .

پاسخ : نکته‌ی بسیارخوبی راطرح کردید . کرد و «لر» اسم دوطایفه‌ی بزرگ ایرانیست وحتماً در زبان فارسی جمع آنها را باید کردها ولرها گفت . همین ترك

را که عربها اتراك جمع می بندند . مضحك‌تر از همه اینست که ارمنی را هم ارامنه جمع می بندند وجالبتر اینست که بعضی باصطلاح برای ادای احترام بجای لفظ ارمنی ارامنه میگویند و حتی از بعضی وقتی سؤال میشود کجایی هستید می گویند ارامنه هستم ! تصور می کنند که اگر بگویند ارامنه هستم لفظ قلم گفته اند و احترامشان بیشتر می‌شود . از زمان شاه عباس یك عده از مردم تبریز باصفهان رفته‌اند و در آنجا محله‌ای مخصوص رابخود اختصاص داده‌اند و همه‌شان در آنجا ساکن شده‌اند. در دوره‌ی صفویه جمع مضحکی برای این تبریزیهای اصفهان درست کرده بودند و آن **تبارزه** بودیعنی تبریزیها! ووقتی می گفتند تبارزه‌ی اصفهان منظورشان تبریزیهای اصفهان بود و در کتابهای آن زمان همیشه همین طور نوشته‌اند حتی درباره‌ی صائب تبریزی شاعر بزرگ آن دوره نوشته‌اند از تبارزه‌ی اصفهان بود .

پرسش : آیا این کلمه‌ی **فروهر** با تلفظ معمولی درستست ؟

پاسخ : نه خیر ، بهیچ وجه درست نیست . اصل کلمه مرکب از دو جزء است «فَر» و «وَهَر» وقتی که با هم ترکیب شد باید فرَوهر خواند و نه فرُوهر یك ترکیب دیگر مانند آن هست و آن فروشی است که نمی‌توان فروش خواند فر همان کلمه‌ایست که در فارسی امروز فره و فرّه شده و فره ایزدی باید گفت ودر کلمات دیگری مثل فرهمند و فرهومند هم آمده و فرخنده و فرخجسته و فرپور نیز از آن ساخته شده است . در اسامی اشخاص هم آمده است مثل فرامرز وفریبرز.

حسب ، بفتح سین صحیح است یا بسکون آن ؟

گزاردن یا گذاردن ؟

آیا ترجمان ، معرب ترزبان است ؟

املای اطاق ، کمك ، شصت و مشابه آنها چگونه است ؟

پرسش : استاد محترم خواهشمندم توضیح فرمایید این کلمه‌ی عربی را که با حای حطی و سین و ب می‌نویسند حسب (بسکون سین) باید تلفظ کرد یا حسب (بفتح سین) ؟

پاسخ : اینها دو کلمه است با دو معنی وقتی که بمعنی «**بزرگی**» وخوبیست درمقابل نسب آنرا باید «**حسب**» (بفتح سین) تلفظ کرد اما این کلمه درضمن بمعنی «**شماره و اندازه**» هم هست و باین معنی آنرا هم «**حَسَب**» تلفظ می کنند و هم «**حَسْب**» مثلا هم می‌توان گفت **حَسَب‌الامر** و هم میتوان گفت **حسْب‌الامر** یا حسب‌المعمول و هم حسب المعمول این جا یادم افتاد که دو ترکیب غلط با این کلمه ساخته‌اند و و از آن غلطهاییست که باید ترك کرد ، یکی «**حسب‌الفرمایش**» است ویکی ترکیب «**حسب الفرموده**» که الف و لام عربی را برسر فرمایش و فرموده‌ی فارسی آوردن راستی کار عجیبی است .

پرسش : لطفاً بفرمایید این قیدهای زبان عربی را مثل «**غفلتن**» و «**دفعتن**» چطور باید نوشت باید در آخر آنها بعد از « ت » الف گذاشت یا نه ؟

پاسخ : در زبان عربی درین مورد قاعده‌ای هست و آن اینست که اگر «ت» آخر کلمه تای مصدری و زائد باشد بهمان «ت» ختم می کنند و دیگر الف نمی گذارند منتها آن ت را کشیده نمی نویسند و باصطلاح ت گرد می‌نویسند مثل همین «غفلتن» و «دفعتن» که ت آخر آنها ت مصدری وزائد است یا مثل **بغتتن** اما اگر ت جزو کلمه باشد و زائد نباشد باید پس از آن الف گذاشت مثل **موقتا** که دو تای آن جزو کلمه هست و زائد نیست .

پرسش : استاد محترم باوجود اینکه در املای کلمه‌ی «**گذاردن**» باذال و «**گزاردن**» با «ز» گاهی بحث کرده‌اند هنوز عده‌ای درست نمی نویسند میخواستم سرکار دراینمورد دستور قطعی بفرمایید .

پاسخ : اینها دو کلمه است از دو ریشه و با دو معنی مختلف «**گذاشتن**» باذال بمعنی «**نهادن** و **قراردادن**» است و «**گزاردن**» با «ز» بمعنی «**اداکردن**» و «**انجامدادن**» . بعقیده‌ی من **گذاردن با ذال بمعنی گذاشتن غلط است** و این اشتباه از آنجا پیدا شده که فعل امر هردو **بگذار** ست بگذار با ذال یعنی بنه و قرار بده و **بگزار** با «زا» یعنی ادا کن و انجام بده قاعده‌ی ساختن مصدر در زبان فارسی اینست که آخر سوم شخص مفرد از فعل ماضی نون علاوه می کنند مثلا از کشت کشتن می‌سازند از دید دیدن از خورد خوردن وچون هیچ سوم شخص مفرد از فعل ماضی در زبان مانیست که آخر آن ت یا د ل نباشد علامت مصدر نون تنهاست نه ت و نون و دال و نون . درین دو فعل هم قاعده همینست سوم شخص مفرد ماضی فعلش گذاشتن باذال گذاشت است و مصدر آن هم گذاشتن می‌شود وسوم شخص مفرد ماضی فعل گزاردن باز گزارد و مصدر آن گزاردن می‌شود .

این فعل گزاردن با زسابقا **دو معنی** مخصوص هم داشته که برای آن درفارسی لغت دیگر نداریم یکی بمعنی **تعبیر کردن** خواب بوده است و معبر را بفارسی **خوابگزار** با «ز» می گفتند ویکی بمعنی **ترجمه کردن** بوده است و یکی از معانی گزارش با «ز» ترجمه از زبانی بزبان دیگرست چنانکه گزارش با «ز» تعبیر

خواب هم معنی می‌دهد و من عقیده دارم باید کم کم این کلمه‌ی گزارش با «ز» را بجای کلمه‌ی ترجمه‌ی عربی معمول بکنیم.

پرسش : لطفاً بفرمایید آیا **ترجمان** معرب **تر زبان** فارسیست ؟

پاسخ : من هم این را شنیده‌ام و حتی در بعضی کتابهای لغت بهمین تفصیل نوشته‌اند اما متاسفانه درست نیست «**ترجمه**» کلمه‌ی عربی اصیل است که عربها هم ترجمه بفتح جیم تلفظ می کنند و هم ترجمه بضم جیم و بمعنی نقل از زبان دیگرست و **ترجَمان** یا **ترجُمان** و یا **ترجِمان** هر سه شکل اسم فاعل ازین مصدرست و هیچ دخلی به ترزبان فارسی ندارد و اگر از **ترزبان** فارسی گرفته بودند دلیل ندارد که «ز» را بجیم و «ب» را به میم بدل بکنند چرا تر زبان نگفته‌اند که مخرج «ز» و «ب» هردو در عربی هست وانگهی **ترزبان** در زبان فارسی بمعنی **چابك زبان وچرب زبان** است یعنی کسی که بآسانی حرف می‌زند و معنی نقل از زبانی بزبان دنگر ندارد. چنانکه گفتم فارسی ترجمه، گزارش است و مترجم را گزارنده باید گفت باز هم چنانکه معبر خواب و کسی را که خواب را تعبیر می کند خواب گزار یا گزارنده گفته‌اند.

پرسش : ظاهراً این کلمه‌ی **ترجمان** از زبان عربی بزبانهای اروپایی هم رفته‌است در اینمورد چه میفرمایید ؟

پاسخ : بله درستست. این کلمه بزبان فرانسه هم رفته و بدوصورت استعمال مـی شود یکـی بشکل **ارُگمان** که تنها برای ترجمان سفارت خانها استعمال می کنند و یکی هم بشکل «**تروشمان**» بمعنی **کسی که از زبانی بزبان دیگر شفاها ترجمه می کند** و اصل این‌ها همان کلمه‌ی ترجمان عربیست که از راه زبان ترکی باروپا رفته است.

پرسش : لطفاً بفرمایید کلمه‌ی **اطاق** را چطور باید نوشت با **ت** دو نقطه و باصطلاح منقوط یا با **طای** دسته دار باصطلاح مألف ؟

پاسخ : این کلمه اصلاً ترکیست و در زبان ترکی مخرجی که **بطای** مألف

بخورد نیست یعنی تای غلیظ مثل عربی ندارد و دلیل ندارد که ما در فارسی بطای مألف وطای دسته دار بنویسیم و در زبان ترکی بمعنی « **خانه** » و « **خرگاه** » و « **خیمه‌گاه** » است . کلمه‌ای شبیه باین در زبان عربی هست که سابقا در فارسی بسیار معمول بوده و آن کلمه‌ی **وثاق** است بمعنی **لشگرگاه** و بعضی‌ها این دو کلمه‌ی وثاق عربی و اتاق ترکی را باهم اشتباه کرده‌اند وتصور کرده‌اند که هردو یکیست در ترکی کلمه‌ی دیگری هم هست که در فارسی استعمال می‌شود وآن کلمه‌ی **باتلاق** است که آنرا هم معمولاً با « ط »مینویسندو بهمان دلیلی که برای اتاق گفتم دلیل ندارد که با تای دو نقطه و تای منقوط ننویسیم و باید متوجه بود که فارسی باتلاق مرداب است از ماده مردن یعنی جایی که آب در آن مرده است وحرکت نمیکند و چرا ما درفارسی بجای باتلاق مرداب نگوییم چنانکه هنوز هم در گیلان آن قسمت از خلیج را که آب در آنجا حرکت نمیکند **مرداب** میگویند و مرداب انزلی یا بندر پهلوی امروز معروفست .

پرسش : گویا کلمه‌ی **کمك** هم ترکی باشد و این کلمه را بدوشکل مینویسند بعضی **کمك** و بعضی « **کومك** » باکاف و میم کدام یك از این‌ها درست‌تراست ؟

پاسخ : چنانکه گفتید این کلمه هم ترکیست و در مغولی هم هست چون در خط فارسی ما علامتی برای ضمه نداریم و گاهی جایی که ضمه باشد و او می‌نویسیم کمك را هم بعضی بی واو نوشته‌اند چون کلمه‌ی **کتك** هم ترکیست و آنرا بی واو مینویسیم و کمك و کتك هردو یك حکم را دارد دلیل ندارد که یکی را با واو و یکی را بی واو بنویسیم یا باید کمك و کتك هردو را با واو بنویسیم و یا هردو را بی واو و در میان دو کلمه که هردو از یك زبان آمده و عیناً مانند یك دیگر هستند تفاوتی بکار نبریم وکار را مشکل نکنیم من عقیده دارم که هردو را باید بی واو نوشت .

پرسش : یکی کلمه‌ی **شصت** درعدداست که بیشتر باصاد مینویسند و بعضی با سین کدام یك ترجیح دارد ؟

پاسخ : قطعاً با **سین** ترجیح دارد زیرا در کتابهای قدیم همه جا با سین نوشته‌اند و با **صاد** نوشتن بدعتی است که در این اواخر گذاشته‌اند گویا خواسته‌اند

با شصت با سین که بمعنی **قلاب ماهی گیری و انگشت بزرگ دست و پا** ونوعی **از نیشتر برای رگ زدن و زهی که در انگشت میکرده‌اند و مضراب سازهاست** و معانی دیگرهم دارد مانند **زنار** و غیره اشتباه نشود ، در عدد آنرا با صاد نوشته‌اند و این درست نیست زیرا که در همه‌ی زبانها کلمات بسیاری هست که املای آنها یکیست اما چند معنی دارند و اگر بخواهیم این اصل را بپذیریم اسباب زحمت میشود مثلا در فارسی «روی» هست بمعنی صورت و چهره و « روی » هست بمعنی نوعی از فلز این جا چه باید بکنیم ؟

مثلاً « گر »هست مخفف «**اگر**» « گر »هست بمعنی **مرض** که موی را میریزد و«**گر**» هست بمعنی ریخته موی با این‌ها چه باید کرد ؟ **گرد** هست از فعل گردیدن و **گرد** هست بمعنی غبار .

گویا **صد** عدد را هم با **صاد** نوشته‌اند برای اینکه با **سد** عربی بمعنی مانع شدن و جلو گیری کردن و بندی که در مقابل آب می بندند اشتباه نشود . اما درین جا میتوان تا اندازه ای اغماض کرد زیرا که در کتابهای قدیم هم صد عدد را با صاد نوشته‌اند و هم چنین در ترکیبات آن مثل سیصد و چهار صد و غیره .

اما باین نکته باید توجه کرد که در اشتقاق ازصد عدد آنرا با سین نوشته‌اند مثل **سده** بمعنی صد سال و یك قرن و **جشن سده** که صد روز پیش از نوروز بوده است .

مناسبت « آفرین » و « نفرین »

آیا دو کلمه‌ی مشروطه و ناموس فارسی است یا عربی؟

مفهومی از « آن » حافظ و بحث در باره‌ی چند نکته‌ی مهم دیگر . . .

پرسش : آیا میان دو کلمه‌ی **آفرین** و **نفرین** مناسبتی هست ؟

پاسخ : معنی حقیقی و اصلی **نفرین** درست صد **آفرین** است همان طوریکه آفرین اصلا در لغت بمعنی **آرزوی خوبی** برای کسیست ، نفرین بمعنی **آرزو کردن بدی** و دعای بد کردنست . در ضمن آفرین بمعنی تحسین و تمجید یعنی بخوبی یاد کردن از کسی آمده است و نفرین هم چون ضد آنست ببدی یاد کردن معنی میدهد . ظاهر کلمه حکم میکند گفته شود که نفرین از آفرین ساخته شده و در اصل **ناآفرین** بوده‌است چنانکه گاهی در موقع نفی ، حرف نفی که نا باشد بنون تنها بدل میشود مثل **نبهره** و **نسپاس** که در اصل **نابهره** و **ناسپاس** بوده است . درین کلمه هم وقتی که «نا» بنون بدل‌شده الف مدّ دار درمیان سنگین بوده کم کم بخودی خود حذف شده و بجای آنکه **ناآفرین** بگویند **نفرین** گفته‌اند .

پرسش : تا آنجا که جستجو شده است کلمات **مشروطه** و **ناموس** نه فارسی‌است و نه عربی پس ریشه‌ی آنها از چه زبان و از چه کلمه و معنای فارسی آنها چیست ؟

پاسخ : کلمه‌ی مشروطه اصلا عربی و صیغه‌ی مؤنث اسم مفعول مشروطه‌ی

زبان عربیست اما باین معنی که حالا در فارسی بکار میبرند در زبان عربی وجود ندارد یعنی بمعنی حکومتی که با مشورت نمایندگان ملت کار بکند. این کلمه‌ی مشروطه را باین معنی در آغاز انقلاب ایران وضع کرده‌اند و آنهم تقلید از ترکان عثمانی بوده است. در زبانهای اروپایی لغتی هست در باره‌ی آنچه ما امروز **قانون اساسی** می گوییم در فرانسه آن را Constitution می گویند و معنی لغوی آن **تشکیل** است زیرا که این قانون تشکیل دولت را میدهد. چون قانون اساسی ایران تقلید از قانون اساسی بلژیك و گاهی ترجمه‌ی کلمه بکلمه‌ی آنست باین کلمه که رسیده‌اند گویا درمانده‌اند و مخصوصاً نتوانسته‌اند از آن صفت بسازند زیرا که در فرانسه دولتی را که مطابق این قانون تشکیل میشود Constitutionnel یعنی **تشکیلی** میگویند. برای کلمه‌ی Constitution **قانون اساسی** را وضع کرده اند و چندان بد نیست اما نتوانسته‌اند از آن صفت بسازند تقلید از ترکها کرده‌اند و حکومت کونسیتوسیون را **حکومت مشروطه** اصطلاح کرده اند و آنها هم که Constitution، Constitutionnel را بجای Conditionnel بمعنی شرط و Condition بمعنی مشروط بکار برده‌اند، اشتباه کرده‌اند این کلمه‌ی مشروطه تا آنجایی که من حدس زده ام و گویا حدس من هم کاملاً درست باشد از این جا پیداشده است. اما **ناموس** دو کلمه است یکی **فارسی** و یکی **عربی**. ناموس عربی، بمعنی **راز دار و آگاه از باطن کار** و درضمن مرد **ماهر در کار و سخن‌چین و مکر نهان** ودرضمن بمعنی **کمین گاه شکارچی** و **خوابگاه شیر** است در باره‌ی **جبرئیل** هم گفته‌اند زیرا که از اندیشه‌های نهانی آگاهست. اما ناموس فارسی که اصلاً بمعنی **نیك نامی و سرافرازی** استعمال شده و حالا بیشتر بمعنی **نیك نامی در زناشویی** و آنچه **بشرف و آبروی کس** بسته است استعمال میشود در اصل کلمه‌ی **یونانیست** که از قدیم وارد زبان فارسی شده‌است و البته کلمات یونانی که پیش از اسلام وارد زبان فارسی شده و همین یکی نیست چون ناموس عربی را بهمان معانی که گفتم **نوامیس** جمع می بندند بعضی تصور کرده اند که ناموس اصلاً عربیست و این مورد خاص و معنی

مخصوص که در زبان فارسی دارد آنهم ازعربی گرفته شده است بهمین جهت آنراهم نوامیس جمع می‌بندند و این درست نیست زیرا که ناموس عربی از ریشه‌ی **نمس** ساخته‌شده که بمعنی **پنهان کردن رازست** و این ریشه ربطی بناموس که درفارسی از زبان یونانی گرفته اند ندارد.

پرسش: در این شعر حافظ «**بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد**» «**آن**» دوم چه معنی دارد؟

پاسخ: این مصرع از مطلع یکی از معروف‌ترین غزلهای حافظ هست که میگوید:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بنده‌ی طلعت آن باش که آنی دارد

آن دوم اسم اشاره نیست بلکه **اسم معنی** است اتفاقاً در برخی ازفرهنگها هم ضبط کرده اند و بمعنی **چاشنی وعقل وشراب و تشخیص وتعیین و شخصیت وکیفیت معنوی درحسن خوبان که بتقریر در نیاید و جمال وحسن** گرفته اند دراین‌شعرحافظ پیداست که بمعنی **دلربایی خاصی** که درکس باشد و در دیگران نباشدآمده است.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید فارسی کلمه‌ی شعرچیست؟

پاسخ: در فرهنگها هم جزوکلمه‌ی‌معانی کلمه **سرواد** وهم جزو معانی کلمه‌ی **سرود** شعر راآورده اند.

و این هم کاملاً درستست‌زیرا که سرواد و سرود هردو از فعل **سرودن**ساخته شده که یکی ازمعانی آن شعر گفتن است واینکه حالا سرودرا تنهادر مورداشعاری که توأم با موسیقی باشد و در مقام‌عبادت یا برای تحریك احساسات مثل‌سرودهای ملی میخوانند بکار می‌برند و هرنوع شعر را سرود نمی گویند ضرری‌باین نمیزند که ما بجای شعر عربی‌سرودیا کلمه‌ی کهنه‌تر، سرواد را استعمال بکنیم. بسیاری از شعرای ماهم کلمه‌ی **سرود** را بمعنی هر نوع شعر آورده اند.

پرسش : چندی پیش فرمودید بجای جمع **ی و نون** که علامت جمع عربیست بهتر استکه **الف و نون** استعمال شود مانند **حاضرین** که فرمودید صحیح آن **حاضران** است وهم چنین **فارغ التحصیلان** اما جمع بستن بعضی از کلمات مانند **مدعوین** بمعنی دعوت‌شدگان خالی از اشکال نیست، میتوان آنرا **مدعوان** گفت یا نه و در ثانی فعل آن که «**دعوت**» است اسم فاعل آن چه میشود ؟

پاسخ : بنظر می‌آید **اولا** بواسطه‌ی اینستکه از بس نگفته‌اند گوشهای ما عادت ندارد **ثانیاً** چون‌واو آخر کلمه‌ی مدعو تشدید دارد مدعوان گفتن قدری‌سنگین میشود . دراینگونه موارد چاره اینست بجای آنکه با الف ونون جمع ببندیم با ها جمع می بندیم و اگر مدعوان بنظر وحشی می آید **مدعوها** که بگوییم رفع این اشکال جزیی میشود . از همه مهمتر اینست که اگر بجای مدعو که اساساً کلمه‌ی سنگینی است و بسیاری از مردم معنی آنرا نمیدانند **دعوت شده** بگوییم و**دعوت شدگان** جمع ببندیم رفع همه‌ی‌این مشکلات میشود **اسم فاعل** از دعوت هم**داعی** بعین است که دعوت کننده معنی میدهد چنانکه بکسانی که مردم را به **دین** یا عقیده‌ای دعوت بکنند داعی میگویند .

پرسش : خواهشمندست معنا و اختلاف لغات زیر را بیان فرمایید :

پیرایه ، **پیرایش** ، **آراستن** و **پیراستن** نیز کلمه‌ی **آرمین** که نام‌خانوادگی-است ازچه کلمه و معنی آن چیست آیا این کلمه **فارسی** یا **خارجی** می باشد .

پاسخ : **پیرایه** و**پیرایش** هر دو از مصدر **پیراستن** آمده است . اصل معنی این فعل از میان بردن چیزهای زیادی **آراستن** و **زیبا کردنست** مثل زدن شاخ و برگ زیادی درخت و یاموی سر و غیره و درضمن بمعنی **کاستن** و **کوتاه کردن** و دباغی کردن و این گونه کارها هم آمده است و گاهی به معنی **بریدن** آورده‌اند و چون بریدن چیزهای زاید باعث‌زیبایی میشود بمعنی زینت دادن و آراستن هم‌هست **پیرایش** عمل همین فعلست و همه‌ی این معانی‌را دار. اما **پیرایه** که از همین فعل ساخته شده درحقیقت بمعنی **حاصل فعل** ونتیجه‌ی‌فعلست . یعنی آنچه بعد از پیراستن

باقی می‌ماند و زیبا شده است و بهمین جهت بمعنی **زیور** آمده و در ضمن بمعنی زیبایی و **گهواره‌ی کودک وطبق وظرف** هم آورده اند. اما امروز بیشتر بمعنی چیزیست که ضرورت نداشته باشد و برای آرایش بکار ببرند چنانکه هر کس برسخن دیگری چیزی اضافه بکند که ضرورت نداشته باشد می گوید بآن پیرایه می بندد.

اما **آراستن** یا آرایش کردن بمعنی **زینت دادن** و زیبا کردنست و در ضمن معنی **نظم و ترتیب** راهم میدهد زیرا نظم و ترتیب، هر چیزی را زیباتر میکند. حالا که این موضوع پیش آمد و این سئوال را کردید خوب شد این مورد پیش آمد که این نکته را بگویم که سلمانیها این روزها اصرار دارند اسم دکان و مغازه خود را آرایشگاه بگذارند در صورتی که اگر راستش را بخواهید آرایشگاه یعنی آنجایی که که خانمها را بزك میکنند و باصطلاح متجددین توالت میکنند آرایش باصطلاح امروز یعنی بزك و توالت کوتاه کردن موی سر و تراشیدن ریش و این گونه کارها را پیرایش باید گفت و مورد استعمال این لغت درست در همین جاست، باین ترتیب اگر من یکروزی مغازه‌ی سلمانی چه برای خانمها و چه برای آقایان باز بکنم اسم آنرا میگذارم **پیرایشگاه** کلمه‌ی آرایشگاه بدرد آن جایی می‌خورد کــه در تئاترها هنر پیشگان را گریم میکنند یعنی بصورتی در می آورند که روی صحنه‌ی تئاتر بهتر جلوه بکنند. مثلاً کلمه‌ی آرایش را میتوان در عکاسی بجای رتوش استعمال کرد. ولی کلمه‌ی آرمین در فرهنگها نیست و بنظر من باین شکل هم درست نیست یعنی اول آن آ نباید باشد بلکه **الف مفتوح** باید باشد یعنی **اَرمین** ارمین در اسامی خاص در داستانهای ایرانی تنها در یك جا دیده شده است و آن هم بصورت **کی ارمین** پسر کیقباد. **کی** را که از اول آن برداریم ارمین می‌ماند و نه آرمین، اساساً یك نکته‌ی بسیار مهم هست که باید در نظر گرفت و آن اینست که چون در خط لاتین و زبانهای اروپایی برای آ و اَ یعنی فتحه یك علامت بیشتر نیست کلمات زبانهای قدیم ایران یعنی زبان اوستا و پارسی باستان را که خاورشناسان بخط لاتین نقل کرده اند در هر دو جا چه برای آ و چه برای اَ و فتحه (a) (آی خط لاتین) را گذاشته اند و

در بسیاری از موارد کسانی که از اصل کلمه و ریشه‌ی آن بی خبر بوده‌اند بجای آنکه اَ بخوانند آ خوانده‌اند از جمله همین کلمه‌ی ارمین است که گویا آرمین خوانده‌اند و نام گذاشته‌اند . از همه رایج‌تر این کلمه‌ایست **که آپادانا** می‌نویسند و میخوانند با سه‌الف ممدود در صورتی که باید **آپه‌دانه** خواند و این کلمه ریشه‌ی همین لفظ **آبدان** فارسی امروزست «**آپه**» یعنی آب و دانه همان کلمه‌ی «**دان**» امروزست و در الفاظی مانند خاکدان و زغالدان و قلمدان و نمکدان و قنددان و غیره که سابقاً در آخر آن فتحه بوده است و نه آی ممدود، اما کلمه‌ی ارمین بفتح الف پیداست که از ریشه‌ی **آرام و آرامش و آرمیدن** آمده‌است. منتهی آی اول آن در همان زمانهای قدیم بالف مفتوح یعنی اَ تبدیل شده است .

بحث در باره‌ی:

بشما فکر میکنم، اورا نمی‌فهمی، روی‌شما حساب میکنم، نقطه‌ی نظر، حمام کردن، فرش دست بافت، جزء یا خورد، عطف بشماره‌ی فلان وطبق ماده‌ی فلان . . .

پرسش و پاسخ: یکی از دوستان قدیم چند روز پیش با تلفن مفصل با من صحبت کرد و چندین مورد را یادآوری کرد. ایرادات او همه متوجه این نکته‌ی بخصوص بود که اینروزها بسیاری استعاره‌ها وتر کیبهای اروپایی وارد زبان فارسی شده‌است و من کاملاً باو حق میدهم. سابقاً ایرانیان مقید بودند درهمه جا ناموس زبان فارسی را رعایت بکنند وزبانهای خارجی‌را درزبان فارسی مؤثر ندانند متأسفانه این روزهادامنه‌ی این تصرفها دارد بجایی میکشد که میترسم فارسی درست بی‌عیب راهمه فراموش بکنند. این تر کیبات وجمله‌هامثل اینست که روز بروز زیادتر میشود. آنچه من تا بحال دقت کرده‌ام اتفاقااین شیرین کاریهارا کسانی میکنند که‌چندان تسلطی‌هم در زبانهای اروپایی ندارند و این کار را یکنوع خودنمایی میدانند عجالةً چندمورد را من بیاد دارم یك مورد که اغلب میشنوم اینست که معمول شده است در موسیقی میگویند فلان **آهنگ را اجری** میکنیم و این ترجمه از زبان فرانسه است. کسی که‌فارسی‌درست‌حرف‌میزند‌باید‌بگوید فلان آهنگ‌را **می زنیم** درنمایشنامه‌ها میگویند اجری‌میکنیم و فارسی درست آن اینست که بگوییم فلان نمایش رامیدهیم همینطور وقتیکه **بشما فکر میکنم** یا **روی شمافکرمیکنم** همان حال را داردفارسی

درست آنست که بگوییم من **بفکر شما** هستم و یا در **فکر شما** هستم و همین‌طور اگر بگویند **بفلان مطلب فکر میکنم** درست نیست باید گفت **در فکر فلان مطلب هستم** حتی درین مورد من کلمه‌ی اندیشه را از کلمه‌ی فکر مناسب‌تر میدانم و چه ضرر دارد بگویند در **اندیشه‌ی شما هستم** و یا در اندیشه‌ی فلان مطلب هستم. بعضی مردم میگویند **هرچه کله‌ی خود را حفر میکنیم** فلان مطلب را نمیفهمم.

این هم ترجمه‌ی تحت اللفظ از زبان فرانسه است. **حفر کردن** در زبان ما بمعنی **کندن و گود کردن** است آیا راستی این آقایی که میگوید کله‌ی خودم را حفر میکنم مته برمیدارد و روی کله‌ی خود میگذارد و آنرا سوراخ میکند و چیزی از مغز خود بیرون میکشد. شاید این نوع تازه‌ای در زبان فارسی باشد باید گفت **هرچه بخود فشار میدهم نمیتوانم این مطلب را کشف بکنم.** کسانیکه زبان ساده را بکار میبرند میگویند **هرچه زور میزنم نمیتوانم بفهمم.**

پرسش: بعضی‌ها میگویند ما همدیگر را **نمی‌فهمیم**. نظر استاد چیست؟

پاسخ: **فهمیدن** یعنی معنی چیزی را **درك کردن** و **بدست آوردن** و درمورد اشخاص نمیتوان گفت من اورا نمی‌فهمم زیرا باصطلاح صرف و نحو فهم اسم‌معنی - است و نه اسم‌ذات. اگر کسی چیزی میگوید و طرف مقصود او را درك نمیکند و یا دو نفر که با یکدیگر حرف میزنند با هم موافق نیستند در فارسی باید گفت **ما مقصود یك دیگر را نمی فهمیم** یا درك نمیکنیم یا حرف یك دیگر را نمی فهمیم ساده‌ترین اصطلاح فارسی اینست که بگوییم من **ازین مطلب یا ازین موضوع سر در نمی آورم**.

در فارسی فعل دریافتن عیناً همان معنی فهمیدن را میدهد و چه ضرر دارد بگوییم این مطلب را در نمی‌یابم. شنیدم بعضی‌ها هم میگویند **هرچه کله ی خود را می شکافم نمی فهمم**. تصور این کار را بکنید که کسی کله‌ی خود را بشکافد یعنی چاقو بردارد و سر خود را شکاف بدهد یا با اره این کار را بکند.

پرسش: گویا این که بعضی میگویند **روی شما حساب میکنم** همین حال را دارد.

پاسخ : البته روی کسی حساب کردن یعنی کسی را خواباندن و روی بدن او جمع و تفریق و ضرب و تقسیم کردن ! وبعوض اینکه کاغذ بر دارند و روی کاغذ این کار را بکنند روی تن کسی این کار را میکنند . چه مانع دارد درین مورد بگویند **انتظار این کار را از شما دارم** یا **بشما اطمینان میکنم** یا **اطمینان دارم** و یا **اعتماد دارم** .

پرسش : آیا این ترکیب **نقطه‌ی نظر** که این همه رایج شده درستست ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست و این هم باز ترجمه‌ی تحت اللفظ از زبان فرانسه است. سابقاً بجای این که بگویند از نقطه‌ی نظر اخلاقی یا سیاسی میگفتند از نظر **اخلاقی و سیاسی** و دیگر احتیاجی بکلمه‌ی **نقطه** نیست. بجای اینکه بگویند **نقطه‌ی نظر من اینست** میگفتند **نظر من اینست** .

پرسش : لطفاً توضیح بفرمایید آیا **حمام کردن** درست است ؟

پاسخ : این که دیگر از همه بدترست زیرا خود فرانسویها هم نمیگویند **حمام کردن** میگویند **حمام گرفتن** و باز این هم فارسی نیست . در فارسی همیشه گفته‌اند **حمام بردن** یا **حمام رفتن** اگر مراد کس دیگری باشد باید گفت او را بحمام میبرم و اگر مقصود خود گوینده است باید بگوید بحمام میروم . چه فرق میکند که حمام عمومی باشد و یا خصوصی درخانه . مثلا بچه را که میخواهند شست‌و شو بدهند چه مانع دارد بگویند بچه را بحمام می‌برم و یا بحمام بردم . از همه ساده‌تر اینست که بگویند بچه را می‌شویم یا شست و شو می‌دهم . بنده گاهی میبینم که حتی کلمه‌ی فارسی را هم غلط بکار میبرند مثلاً چند روز پیش قالی فروشی از بازار بمن تلفن کرد و پرسید آیا باید گفت **فرش دست باف** یا **فرش دست بافت** ؟ گفتم اگر مقصودتان فرشیست که با دست بافته‌اند باید بگویید فرش دست بافت یعنی با دست بافته شده و دست باف که بگویید مراد آن کسیست که فرش را بادست می‌بافد زیرا که **باف** اسم فاعل و **مخفف بافنده** است یعنی کسی که میبافد و بافت اسم مفعول و بمعنی **بافته شده** است و مخفف بافته است . گوشی تلفن را که بزمین

گذاشتم یادم افتاد چندی پیش تابلو بزرگی دیدم که روی آن نوشته شده بود **یزد باف** همانوقت دلم میخواست بآن شرکت تلفن بکنم و بگویم آقا جان یزد باف یعنی جایی که شهر یزد را در آنجا می‌بافند و آیا واقعاً شهر یزد را با آن طول و تفصیل در شرکت خودتان می‌بافید و آیا شهر مثل کرباس و چلوار قابل بافتن است؟ گویا مقصودشان اینست که درین شرکت پارچه هایی را که در یزد می بافند می‌فروشند.

پرسش: استاد محترم این کلمه که در تلفظ و املای آن شك هست یعنی **خرد** یا **خورد** کدام درستست؟

پاسخ: اصل کلمه **خرد** بی‌واوست **مقابل کلان**. کلان یعنی **بزرگ و درشت** و خرد یعنی **کوچك و ریز**. این که برخی آنرا با واو می‌نویسند و حتی خورد تلفظ میکنند درست نیست و هرجا این کلمه با کلمه‌ی دیگر ترکیب شده خرد بی‌واو است مثل **خرده‌گیری و خرده بینی و خرده فروشی**. اتفاقاً یادم افتاد که این دو ترکیب خرده گیری و خرده بینی را در قدیم همیشه بجای انتقاد بکار برده‌اند و بهترین کلمات در مقابل **انتقاد** عربیست و در کمال اطمینان میتوان گفت: **خرده‌بینی یا خرده‌گیری ادبی** امامن خرده بینی راترجیح میدهم زیرا که خرده گیری امروز بیشتر بمعنی ایراد و اعتراض بی‌مورد استعمال میشود در صورتیکه خرده‌بینی این عیب را ندارد.

پرسش: در نامهای اداری معمول شده است در جواب کسی مینویسند **عطف بنامه‌ی شماره...** آیا این درستست؟

پاسخ: یکی از معانی **عطف عربی** که درین مورد بکار میبرند چنانکه فرهنگ نویسان معنی کرده‌اند **سخن را بسخن بازگردانیدنست** یعنی **مطلبرا دو باره از سر گرفتن و دنبال کردن**. اگر نامه‌ای سابقا نوشته‌اند و میخواهند در توضیح و تایید و تکمیل آن چیزی بگویند درستست که بگویند عطف بنامه‌ی سابق یعنی برای تکمیل و توضیح آن اما اگر کسی نامه‌ای نوشته باشد و بخواهند جواب او را بدهند دیگر عطف مورد ندارد زیرا که این جواب توضیح و تکمیل نامه‌ی آن

شخص نیست چه مانع دارد بنویسند **پاسخ نامه‌ی شما** یا درجواب نامه‌ی شما .

پرسش : مکرر درمکاتیب و مقالات روزنامها دیده‌ام می نویسند **طبق ماده‌ی فلان قانون** یا **طبق دستور فلان کس** آیا بنظر استاد این کلمه ناقص نمی آید ؟

پاسخ : **طبق** درعربی معانی متعدد دارد‌ویکی از معانی آن **چیزیست که بچیز دیگر بچسبانند** ودرفارسی بمعنی **مطابق وموافق** استعمال کرده‌اند‌واین‌معنی‌مخصوص بزبان‌فارسیست وقتی که‌میخواهند‌بگویند این‌مطلب‌مطابق ماده‌ی فلان‌قانونست یا مطابق‌دستور کسیست‌حتماً بایددراول آن کلمه« بر »رابیاورند ومطابق بگویند **برطبق ماده‌ی فلان‌قانون** یا برطبق دستور فلان کس و اگرطبق تنها بگویند و بر طبق نگویند درست نیست .

آیا این کتابها را باید خواند؟

مهمترین کتاب دربارهٔ صنایع شعری، ادبیات و تاریخ ادبیات فارسی کدام است؟

بحث دربارهٔ تلفظ أعداد مرکب

و : اینجانبه، مدیره، رقاصه و کمینه

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که آیا نه کتاب، کیمیای سعادت غزالی، زین‌الاخبار گردیزی، سیاست نامه، قابوسنامه، اسرار التوحید، ترجمه تفسیر طبری (که‌اشتباهاً تفسیرطوسی نوشته‌اند)، تفسیرابوالفتوح، تفسیرمیبدی و گلستان‌سعدی را عموماً باید مطالعه کرد یا برخی ازآنها را؟

پاسخ : ازین سئوالی که کردید بسیار ممنون شدم زیرا که بحث درین زمینه اهمیت فوق‌العاده‌ای برای زبان فارسی‌دارد. اولا این نکته را بگوییم که در عصر و دورهٔ ما هر زبانی مورد استعمالهایی پیدا کرده که در قدیم نبوده، در قدیم نثر را تنها برای‌این میخواستند که یاتاریخ یا کتاب اخلاق و فلسفه و موعظه، یا کتابهای مذهبی و علمی بآن بنویسند عدهٔ‌خواننده از امروز خیلی کمتر بود، صنعت چاپ در همه جا رواج پیدا نکرده بود و بهمین جهت یك نوع نثر مصنوعی پر تکلف را که چند نویسندهٔ بی‌ذوق برای خود نمایی‌و برای این که نشان‌بدهند زبان‌عربی را خوب میدانند اختراع کرده بودند سرمشق و سند برای زبان فارسی میدانستند

امروز گذشته از کتابهای علمی ، ما زبان فارسی را برای روزنامه ، مجله ، اعلان، قوانین و آیین نامه‌ها، مکاتبات دولتی ، رمان، داستان، تئاتر، رادیو و تلویزیون در همه جا لازم داریم و هیچ کدام از موارد استعمالی که گفتم جای فضل فروشی و خود نمایی نیست ، زبانی که درین موارد بکار می‌بریم باید زبانی باشد که خواننده‌ی متوسط برای فهم آن مجبور نشود بکتاب لغت رجوع بکند ، باید در منتهای سادگی وروانی وبقول بچه‌ها مثل آب باشد . درین صورت کتابهایی را که عمداً برای خود نمایی مشکل نوشته‌اند و حتی کلماتی از زبان عربی در آنها آورده‌اند که عربها خودشان هم بزبان نمی‌آورند باید بکنار بگذاریم .

از جمله تاریخ وصاف ، تاریخ معجم ، مرزبان نامه ، دره‌ی نادره ، در ردیف دشوارترین و پیچیده ترین آثار گذشته قرار دارند .

پرسش : پس این که قدما این کتابهایی را که اسم بردید ترجیح میدادند برای چه بود ؟

پاسخ : اولاً قدمای ما این احتیاجاتی را که ما امروز داریم نداشتند ثانیاً عقیده‌ی بسیار نادرستی داشتند و آن این بود که هر چیزی هرچه مشکل تر باشد و دیرتر مردم آنرا درك بکنند بیشتر اهمیت دارد و عالمانه‌ترست !

پرسش : استاد محترم لطفاً کتابهایی در صنایع شعری ، دستور زبان فارسی و تاریخ ادبیات فارسی از ابتدا تا معاصر را معرفی فرمایید .

پاسخ : بهترین کتاب در **صنایع شعری** کتاب **حدائق السحر فی دقایق الشعر تالیف رشید الدین وطواط** شاعر معروف قرن ششم است که تا کنون چند بار چاپ شده است . دیگر کتاب « دستور نامه » تألیف آقای دکتر مشکور است .

اما تاریخ ادبیات فارسی بهترین کتاب **تاریخ ادبیات** آقای دکتر ذبیح‌الله صفا استاد دانشکده‌ی ادبیاتست و بدوره‌ی معاصر نرسیده است .

دیگر ترجمه دو جلد سوم و چهارم تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون خاور شناس انگلیسی است که جلد سوم را آقای علی اصغر حکمت بنام **از سعدی**

تا جامی ترجمه و چاپ کرده است و جلدچهارم‌را با **ذیلی** درباره‌ی ادبیات‌معاصر مرحوم رشید یاسمی چاپ کرده است .

پرسش : بنظر می‌رسد که در تلفظ کلمات از **یازده الی نوزده** فقط کلمه‌ی **چهار ده** صحیح گفته‌میشود و بقیه‌ی کلمات که بترتیب‌می‌بایست **یك ده و دو ده و سه ده و پنج ده** الی آخر گفته شود بطوری که استحضار دارند بصورت معمول ادا می گردد . در صورتی که تلفظ کلمه‌ی چهار ده‌صحیح باشد علت ادای بقیه‌ی کلمات بصورت معمول چیست و آیا تغییر تلفظ آنها در اثر تحولی پیش آمده است یا خیر؟ لطفاً در اینمورد توضیح فرمایید .

پاسخ : علت این که **یازده** را **یك ده** و دوازده را دو ده و سیزده را سه ده و پانزده‌را پنج ده و شانزده را شش ده و هفده را هفت ده و هجده را هشت ده و نوزده را نه ده نگفته اند اینست که اولا اگر دوازده را دو ده میگفتند معنی بیست میداد یعنی دو بار ده و دو ده تا وسه ده سی معنی می‌داد و نه سیزده و پنج ده پنجاه معنی میداد و شش ده شست وهفت ده‌هفتاد و هشت ده هشتاد ونه ده نود میشدبرای این که این اشتباهات پیش نیاید یازده و دوازده و سیزده و پانزده و شانزده و هفده و هجده و نوزده گفته‌اند . اصل کلمه‌ی یازده‌هم **یانزده** بوده است چنانکه‌در کتابهای قدیم همین طور نوشته‌اند و دوازده را **دوانزده** نوشته‌اند یعنی یانزده و دوانزده‌هم مانند **پانزده** و **شانزده** بوده است اما هفده را در کتابهای قدیم **هفت ده** و **هجده** را **هیجده** و هژده یا **هیژده** هم نوشته‌اند درهفده‌اگرهفت‌ده‌می گفتند ، (ت) و (دال) پشت سر هم سنگین می‌شد و همین طور اگرهجده را هشت ده میگفتند باز (ت) و (دال) که دنبال هم باشندکلمه را سنگین میکند و این کار را در زبان دری یعنی این زبانی که‌امروز ما حرف میزنیم از خیلی قدیم کرده‌اند .

پرسش : می‌خواستم بپرسم‌این که خانمها درموقعی که‌چیزی می‌نویسند و بخودشان **این جانبه** می گوینددرستست ؟

پاسخ : ازین‌نادرست‌تر چیزی‌نیست .چون درزبان‌عربی‌مذکرومؤنث‌هست

و یکی از محسنات زبان فارسی اینست که این اشکال را ندارد تصور کرده‌اند که برعایت زبانهایی که مذکر و مؤنث دارند برای زنان حتماً باید صفت مؤنث بیاورند و حتی اسامی مذکر را مؤنث بکنند مثلاً برای خانمی که دبستان یا دبیرستانی را اداره میکند **مدیره** بگویند در صورتی که در زبان عربی هم برای این مقصود چنین کلمه‌ای نیست و همین طور کلمه **رئیسه** یعنی زنی که ریاست بکند در عربی نیامده‌ است مدیره تنها مؤنث صفت مدیر و رئیسه مؤنث صفت رئیس است. در عربی گاهی برای صفت مذکری که بجای اسم استعمال میشود کلمه‌ی مؤنث معمولست مثل شاعر که مؤنث آن **شاعره** آمده است و حتی **رقاصه** هم درست نیست مگر این که صفت باشد. در نتیجه‌ی همین اشتباهات کلمه‌ی جانبه را هم جعل کرده‌اند. مردان برای اینکه من نگویند و ننویسند و من گفتن را بی‌جهت بی‌ادبی فرض کرده‌اند در حق خودشان گفته‌اند این جانب در صورتی که جانب دراصل زبان تازی بمعنی پهلوست و در فارسی بمعنی سوی و جهت و طرف هم استعمال شده است. با همه‌ی اینها دلیل نیست که زنان خودشان را جانبه بگویند زیرا که نه تنها برخلاف قاعده است بلکه جنبه‌ی تحقیر و توهین هم دارد زیرا که **جانبه** در لغت عرب بمعنی **زن کوتاه قد و خوار و ذلیل** است و دلیل ندارد که زنی خودرا پست بکند و این لغت رادر باره‌ی خود بکار ببرد. درین جانکته‌ی دیگری هم هست و آن اینست که برخی و مخصوصاً خانمها تصور کرده‌اند که **کمینه** مؤنث کمین است وزنی که می‌خواهد شکسته‌نفسی بکند باید بخود کمینه بگوید. چون در فارسی مذکر و مؤنث نیست کمینه مؤنث کمین نیست و **کمین و کمینه** مثل **مهین و مهینه** هردو یك معنی دارد چنانکه **دیرینه** همان معنی دیر را دارد و من چنانکه سابقا هم گفتم هیچ دلیلی نمی‌بینم که کسی که از خود حرف بزند ضمیر من را نیاورد و اگر مرد است این جانب بگوید یعنی این طرف و این سمت و اگر زن است این جانبه یا این کمینه بگوید. در هیچ زبانی من سراغ ندارم که کسی از من گفتن احتراز بکند و همین طور کسی که برای خودش ما می‌نویسد و میگوید باید این عادت را ترك بکند زیرا که ما ضمیر جمع است برای چند نفر و نه برای یکنفر.

تلفظ صحیح «مفاصا» چیست؟

معانی واپسین، آخر، کافر و املای درست زرع

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید نتیجه‌ای را که از حساب بدست میآید مفاصا (بضم میم) باید گفت یا **مصافا** بفتح آن زیرا که درین مورد اختلافست .

پاسخ : **فصی** (به کسر فاء) یا فصی بفتح فاء درزبان عربی بمعنی **جدا کردن چیزی از چیزی** و رها کردنست و مفاصا ازین ریشه آمده است یعنی عمل جدا کردن . **صفا** بمعنی **صاف شدن و روشن شدنست** . از ماده فصی مفاصات بمعنی جدا کردن آمده است اما از ماده‌صفا مصافات یامصافا نیامده است درباره‌ی حساب چون غرض جدا کردنست و نه صاف شدن ، پیداست که مُفاصا باید گفت . در همین زمینه اشکال دیگریست و آن اینست که پاك کردن حساب را **تسویه** باید گفت یا **تصفیه** «تسویه» اصلا بمعنی **راست و برابر کردنست** و در مورد حساب بهمین صورت آمده است .

اما چون روشن کردن حساب و بپایان رساندن آنرا در فارسی پاك کردن میگویند و میگویند فلان حساب پاك شد برخی تصور کرده‌اند که درین مورد باید تصفیه گفت که بمعنی **صاف کردن و پاك کردنست** امادرعربی‌درین‌مورد تنها کلمه‌ی تسویه بکار رفته است و نه تصفیه .

پرسش : می‌خواستم بپرسم این کلمه‌ی عربی (آخر) که‌بمعنی **واپسین** است و در مقابل اول بکار میبرند ، آخر درستست یا آخر (یعنی بفتح یا بکسر خاء) ؛

پاسخ: این هردو کلمه درعربی هست آخر بفتح بمعنی **دیگر** و **دیگری** و آخر بکسر بمعنی **پسین** و ضد **نخستین** است.

پرسش: گویا کلمه‌ی **کافر** هم همین حال‌را دارد.

پاسخ: بله اصل آن در عربی کافر Kofr است اما در فارسی معمول شده‌است کافر بگویند.

پرسش: استاد محترم حالا که گفتگو از آخر و آخر پیش آمد بفرمایید آیا این ترکیب **بالاخره** درستست یا نه؟

پاسخ: این از بدعت‌های مترجمان دوره‌ی اخیرست که این ترکیب غلط را ساخته‌اند و بیشتر زیرسر کسانی‌است که‌ازفرانسه ترجمه کرده‌اند. درفرانسه کلمه‌ی Enfin هست که اصلا بمعنی **خلاصه‌ومختصر** است چنانکه در فارسی هم می گوییم **خلاصه‌ی کلام** و مختصر کلام برای نتیجه گرفتن از مطلب در ضمن این کلمه عیناً همان معنی **سر انجام** وعاقبت درفارسی را می گویند مثل این که‌می گوییم‌سرانجام این‌کار بآخر رسید و عاقبت این‌کار تمام شد درین صورت این ترکیب بالاخره نه تنها غلط هست بلکه لزومی هم ندارد بجای اینکه بگوییم بالاخره فلانی وارد شد آیا بهتر نیست بگوییم سر انجام وارد شد؟

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید این‌کلمه که در مقیاس طول بکار می برند زرع با (ز) است یا ذرع با (ذال)؟

پاسخ: زرع با (ز) بمعنی **کشت و کاشتن** است و درین جا مورد ندارد، ذرع با (ذال) بمعنی **اندازه گرفتن** جامه وباصطلاح خودمان **گز کردنست** و اصل آن در عربی **ذراع** است بمعنی **پهنای يك دست** یا باصطلاح خودمان **يك وجب** و در ضمن بمعنی **آرنج** و **بازو** هم هست و بهمین جهت يك‌ذراع یعنی‌باندازه‌ی بلندی‌از سر انگشت تاآرنج که در قدیم مقیاس طول بوده است در فارسی هم ذراع را باین معنی آورده‌اند و هم ذرع را پس مقیاس طول ذرع با (ذال) است نه زرع با (ز)

بحث در باره‌ی پساوندها...

ده بادیه، همایون یا همیون، رحمن یا رحمان و مشابه آنها کدام درست است؟

طرز بنای صفت از افعال امر در فارسی و چند نکته‌ی مهم ادبی دیگر

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید پساوند «**چی**» که در کلمات **شکارچی** و **تماشاچی** و غیره آمده چیست و آیا درست است یا نه؟

پاسخ: این پساوند را از زبان ترکی گرفته‌اند و در ترکی درباره‌ی کسانی که متصدی و یا دارنده‌ی چیزی باشند استعمال میشود متأسفانه در فارسی درباره‌ی این پساوند خیلی زیاده روی کرده‌اند و انواع و اقسام کلمات مرکب با «**چی**» درین زمانهای اخیر معمول شده است اگر هر دو جزءِ کلمه ترکی باشد میتوان پذیرفت مثل **چورکچی** یعنی متصدی نان که از چورك بمعنی نان ساخته شده یا **باشماقچی** بمعنی کفش دار که از باشماق بمعنی کفش ساخته اند یا **قورچی** بمعنی اسلحه‌دار که از قور بمعنی اسلحه‌ساخته اند اما چی در دنبال کلمات فارسی بنظر من زشت است و باید ترك کرد مثلا **قاطرچی** را درفارسی درست **استربان** باید گفت یا **خرکچی** را از قدیم **خربنده** میگفتند برای همین دو کلمه‌ی **شکارچی** و **تماشاچی** الفاظ فارسی داریم شکارچی را **شکارافکن** و حتی گاهی **شکاری** گفته‌اند و تماشاچی را میتوان باکمال سهولت **تماشاگر** یا **تماشایی** گفت همچنین چه ضرر دارد بجای **شیپورچی** بگوییم **شیپوردار** و بجای **تفنگ‌چی** بگوییم **تفنگ‌دار** یا بجای **توپچی** بگوییم **توپ بان** یا **توپ‌بر** یا **توپ انداز** بسته باینکه توپچی مستحفظ باشد یا راننده‌ی آن

و یا کسی که توپ‌را در میکند .

پرسش : استادمحترم! جمع قاضی قضات درستست یا قضات (با تشدید ضاد) ؟

پاسخ : حتماً **قضاة** زیرا که در اصل عربی تشدید ندارد و نظایر دیگر هم هست مثلا **کافی** را **کفاة** بدون تشدید جمع می بندند و بهمین ترتیب جمع قاضی قضات است بدون تشدید .

پرسش : آیا **تابستانه** و **زمستانه** که بیشتر سرزبان فروشندگان هست درست‌ است یا نه ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست زیرا که در فارسی منسوب بتابستان را **تابستانی** باید گفت، باید گفت کفش تابستانی نه تابستانه و منسوب بزمستان هم **زمستانی** میشود و نه زمستانه و باید گفت رخت زمستانی نه رخت زمستانه قاعده‌ی ساختن کلماتی که به آنه ختم میشود و بعضی از آنها هم صفت است و هم باصطلاح من معین فعل یعنی صفتی که معنی فعل را روشن میکند اینست که اسم را بالف و نون جمع میبندند و ها در آخر آن اضافه میکنند مثلاً خسرو را جمع می بندند میشود **خسروان** و بعد از آن **خسروانه** می‌سازند و همین‌طور **شاهانه** از شاه و **جانانه** از جان و **مردانه** از مرد و **زنانه** از زن و **بچگانه** از بچه که جمع آن بچگان میشود حتی با کلمات عربی همین کار را میکنند شاعر را شاعران جمع می بندند و شاعرانه میگویند و صمیم را صمیمانه و متأسف را متأسفانه و حتی باصفات مرکب این کار را میکنند مثل **بدبختانه** و **دلبرانه** و غیره درهرصورت زمستانه و تابستانه نمی توان گفت .

پرسش : آیا با هرصفت مرکب میتوان این کاررا کرد مثل **روشنفکرانه** و **صاحبدلانه** و **خود پسندانه** و **داوطلبانه** و غیره ؟

پاسخ: اگر کلمه سنگین نشود میتوان این کار را کرد مثل داوطلبانه اما تصدیق بفرمایید که روشنفکرانه و صاحبدلانه و خدا پسندانه خیلی سنگین است و بهمین جهت باید آنها را غلط دانست چنانکه مثلاً اگر کارگرانه بگوییم چقدر کلمه سنگین و دراز میشود یا آزادی طلبانه و آزادی خواهانه که همین حال را پیدا میکند .

پرسش : آیا این کلمه‌ی **ده** را که بعضی **دیه** مینویسند درست میدانید ؟

پاسخ : در قدیم برای این که حرکت بعضی از کلمات را معین بکنند که در خط عربی جز اعراب گذشتن وسیله‌ی دیگر نیست گاهی **ه** و گاهی **ی** راجانشین کسره میکردند مثل «**که**» که در قدیم **کی** با یاهم نوشته اند و **چه** که **چی** هم نوشته اند در کلمه‌ی **ده** هم برای اینکه با **ده** عدد اشتباه نشود دیه می‌نوشتند اما کسی دیه نمی‌خواند و همه ده میخواندند و دلیل آن کلمه‌ی **دهگان** است که متأسفانه دریناواخر دیده ام بعضی **دیه‌گان** مینویسند و درشعرهم متأخرین گاهی بهمین صورت آورده اند وبهیچ وجه درست نیست .

پرسش : لطفاًتوضیح فرمایید کلمه‌ی « **همایون** » را که گاهی در کتابها **همیون** نوشته اند آیا درست است ؟

پاسخ : خیر درست نیست حتماً این کلمه الف دارد و از همان کلمه‌ی **همای** معروف ساخته شده است چون در خط عربی قدیم و مخصوصاً در قرآن گاهی الفهای ممدود را نمی نویسند مثلاً **رحمان** را **رحمن** وملائکه را **ملئکه** نوشته اند برخی تصور کرده اند که این کار را درزبان فارسی هم میتوان کرد و همایون را همیون نوشت .

پرسش : آیا این‌دوکلمه‌ی **فریبا** و **کوشا** که‌اخیراًخیلی‌بیش‌ازسابق‌استعمال آندو رواج گرفته است درستست واگر درست‌است مطابق چه قاعده‌ایست ؟

پاسخ : بله هر دو درست است و حتی خیلی هم فصیح‌است . قاعده‌اینست که بآخر اول شخص مفرد فعل امر الف اضافه میکنند و از آن صفت میسازند مثل همین فریبا از فریب بمعنی **فریبنده** و کوشا از کوش بمعنی **کوشنده** ونظایر بسیار برای این کلمات در فارسی داریم مثل **رسا** از **رسیدن** ورس و **گویا** و **جویا** و **پویا** ازگوی وجوی وپوی و **شنوا** از شنو و **پزا** از پز و **زیبا** از زیب و **بینا** ازبین اما از هر مصدری نمیتوان ساخت چنانکه ازگردیدن گرداو از دوختن دوزا و از سوختن سوزانساخته‌اند و درضمن کلمات قدیمی هست که حالادیگراستعمال نمیشود

مثل میرا از مردن گاهی هم از فعل مرکب میسازند مثل تازه زا از فعل تازه زاییدن و دیر پا از فعل دیرپاییدن.

پرسش : کلمه‌ی **هزینه** را که فرهنگستان بجای خرج تصویب کرده - است آیا درهرجایی که سابقا کلمه‌ی **خرج** عربی را بکارمیبردندمیتوان استعمال کرد؟

پاسخ : نه درهمه جا مثلاً درین اصطلاح فارسی که هرچه‌میگویم بخرجش نمیرود نمیتوان گفت هرچه می گویم بهزینه‌اش نمی‌رود.

پرسش : استاد محترم سابقا دیدم در باره‌ی آن چیزی که روز و ماه و سال را در آن چاپ میکنند و معمولاتقویم میگویند کسی نوشته بود **ارزیابی** سال۱۳۳۸ بجای **تقویم** سال ۱۳۳۸ آیا این درستست ؟

پاسخ : نه تنها درست نیست بلکه خنده دارهم هست. کلمه‌ی **تقویم** عربی‌در فارسی دو مورد استعمال دارد یکی همان که شما گفتید و **صورت روز وماه وسال** در آن نوشته میشود و دیگر تقویم بمعنی **قیمت کردن** است فرهنگستان ارزیابی را برای تقویم بمعنی قیمت کردن بکار برده است و آن را ازکلمه‌ی ارز و ارزش بمعنی قیمت گرفته‌اند و تنها مورداستعمال آن در همین جاست نه هرجایی که کلمه‌ی تقویم عربی استعمال میشود.

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که این کلمه را **عمران** (بکسرعین) باید خواند یا **عمران** (بضم عین) ؟

پاسخ : اصل کلمه در زبان عربی عمران بضم اول است بمعنی **آبادانی** این که‌بعضی‌عمران بکسر میخوانند بواسطه‌ی اینست که نام پدر موسی پیغمبر عمران بوده است و یکی از سوره های قرآن آل عمران است تصور کرده‌اند همه جا باید عِمران بگویند اما بنگاه عمران غلط و درست آن بنگاه عُمران است.

پرسش : خوب شد این دوکلمه‌ی **آبادانی و آبادی** را فرمودید آیا هردو یك معنی دارد ؟

پاسخ : نه آبادانی بمعنی **عمل آباد کردنست** مثلاً میگویم مالك ده‌در

آبادانی ده خود اهمال میکند اما آبادی بمعنی **جای آباد شده** است مثلا میگوییم شهر یزد پانصد آبادی دارد اما بالعکس نمیتوان گفت مالك در آبادی ده خود اهمال میکند و نمیتوان گفت آبادانی های مهم اطراف طهران ورامین و شهریارست .

پرسش : استاد محترم آیا این جمله « **در روی فلان موضوع کار کردم و روی این مطلب فلان کس مطالعه کرده است** » درست است یا خیر؟

پاسخ : کاملا حق باشماست . این هم نظیر همان ترجمه‌های غلطی است که سابقا بعضی از آنها را گفتم و از شیرین کاریهای مترجمان امروزه است که از زبان فرانسه ترجمه میکنند در فرانسه کلمه sur دو معنی دارد یکی بمعنی **روی چیزی** و دیگر بمعنی **در باره‌ی چیزی** این آقایان بجای این که بگویند فلانی در باره‌ی تاریخ فلان جا مطالعه میکند گفته‌اند در روی تاریخ فلان جا و بجای آنکه بنویسند در باره‌ی فلسفه داروین کار میکند نوشته‌اند در روی فلسفه‌ی داروین مثل اینکه فلسفه‌ی داروین را روی زمین پهن کرده باشند و در روی آن فلان کار را کرده باشند که البته بامنطق وفق نمیدهد .

پرسش : ملاحظه فرموده اید که بچهای نو آموز **الف است** را که سابقا نمیخواندند بکلمه‌ی پیش می چسباندند حالا غلیظ تلفظ می کنندو مثلا میگویند ایران وطن عزیز مااست . آیا این درستست ؟

پاسخ : بنظر من نه تنها نادرست بلکه زشت هم هست **الف «است»** همیشه می‌افتد مثلا **دیراست** غلط است باید گفت **دیرست** . یا **هوا گرم است** را باید گفت **هوا گرمست** و حتی در قدیم این الف‌ها را نمی‌نوشتند و در ترکیب هوا گرمست هم آخر گرم را بسین اول کلمه‌ی است می‌چسباندند بطریق اولی ایران وطن عزیز مااست نباید گفت و باید گفت ایران وطن عزیز **ماست** چنانکه نمی گوییم این کفش مال شما است و این مادر تو است و این پدر من است .

بهبود یا بهبودی

تلفظ صحیح کشتی ، بازرگان ، بناگوش ، درست ، طرازو تخفیف کلمه‌ی شالوده و نا امید چگونه است ؟

بحث درباره‌ی یك جمله از گلستان سعدی

و صحبت در باره‌ی کلمه‌ی یانکی ؟

پرسش : استاد محترم . برخی کلمه‌ی « **بهبودی**» را « بهبود » مینویسند و تلفظ میکنند لطفاً بفرمایید کدام یك درست‌ترست ؟

پاسخ : متأسفانه در برخی از فرهنگها این کلمه را «**بهبودی**» یعنی با یا ضبط کرده اند ولی این درست نیست زیرا که **بهبود** خود اسم فعل است یعنی اسمی که از فعل ساخته شده است و اگر بهبود صفت بود ممکن بود یا بآخر آن بیفزایند تا حالت اسم را پیدا بکند ولی بهبود صفت نیست و چنانکه گفتم اسم فعلست و معنی آن حالت بهتر شدن یا بهتر کردن است مانند **کم بود** که حالت کم بودن را میرساند کسانی که بهبودی مینویسند تصور میکنند که بهبود حالت صفت را دارد و چون اسم مرکب است دیگر حاجت به یا که در آخر صفت می‌آورند تا آنرا تبدیل باسم بکنند نیست .

پرسش : آیا کِشتی بکسر اول درستست یا کشتی بفتح اول ؟

پاسخ : فرهنگ‌نویسان هم **کِشتی** ضبط کرده‌اند و هم **کَشتی** و در زبان در . م هم همین حال را دارد بهمین جهت باید هردو را درست دانست و بیشتر بسته بعادتست

که کسی کِشتی تلفظ میکند ودیگری کَشتی .

پرسش : آیا **طراز** را باتای دو نقطه باید نوشت یا باطای مألف ؟

پاسخ : **تراز** اصلا کلمه‌ی فارسی ومصدر آن **ترازیدن** است باتای دو نقطه بهمین جهت فرهنگستان هم که تراز نامه را برای صورت عایدات و مخارج شرکت‌ها وضع کرد باتای دو نقطه تصویب کرد . اما این کلمه بزبان عربی هم رفته و عربها باطای مألف نوشته‌اند و دلیلی ندارد که ما در فارسی املای عربی آنرا رعایت بکنیم .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید بابل بضم سوم درستست یا بابل بکسر سوم ؟

پاسخ : هردو درستست واسم دوشهر مختلف است شهری که پایتخت آسوریان قدیم بوده و حال ویرانه‌هایی از آن در عراق یابین النهرین باقیست بابِل بکسر سوم است و بابُل بضم شهر دیگریست در مازندران که در کنار رودی واقع شده که اسم آن رود هم بابل است و نواحی مجاور آنرا **بابل کنار** میگویند .

پرسش : آیا این کلمه‌ی **شالوده** را با واو باید دانست یا **شالده** بی‌واو ؟

پاسخ : هردوکلمه درستست اصل کلمه‌ی **شالوده** باواوست و **شالده** بی‌واو مخفف آنست چنانکه **بیهده** هم مخفف **بیهوده** است این که در فرهنگها شالده‌را ضبط کرده‌اند و شالوده را ننوشته‌اند برای اینست که فرهنگ نویسان کلمه‌ای را که همه میدانند و معمول همه است ضبط نمیکنند و آنچه را که معمول نیست یا کمتر معمول است مینویسند چون شالوده را همه میدانند تنها شالده را که کمتر معمولست ضبط کرده‌اند .

پرسش : لطفا توضیح فرمایید تفاوت کلمه‌ی **نا امید** و **نومید** چیست ؟

پاسخ : هردوکلمه درستست منتهی اصل کلمه **اومید** بوده است که بعدمختصر شده و بصورت **امید** درآمده است از اومید کلمه‌ی نااومید ساخته اند و چون سنگین بوده است دو الف را از وسط انداخته‌اند و کلمه را کوتاه کرده اند ونویسندگان **نومید** گفته‌اند و از امید هم کلمه ناامید را ساخته‌اند و بهمین جهت هردودرستست .

پرسش : استاد محترم : آیا بنا گوش بافتح باء درستست یا بنا گوش با ضم آن ؟

پاسخ : حتما بناگوش بضم ب درستست زیرا که این کلمه از لفظ **بن** بمعنی ته و بیخ و کلمه‌ی گوش ساخته شده ومعنی آن **بیخ گوش** است‌وباید گفت ُبنا گوش نه َبنا گوش .

پرسش : اخیرا معمول شده مثلا بجای **بیست و پنجم** مهر ماه میگویند **بیست و پنج** مهرماه آیا این درستست ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست‌زیرا که‌این‌جا جای **خود عدد** نیست بلکه‌ـ جای **مرتبه‌ی عدد** است هم چنانکه دوم و دومی را نمیشود دو گفت . مثلاً کسی نمیگوید **پسر دو من** بجای **پسردوم من** روز بیست وپنجم‌را هم نمیتوان‌روز بیست ـ و پنج گفت .

پرسش : پس این اشتباه‌از کجاپیدا شده‌است ؟

پاسخ : این اشتباه را گویا اول کسانی که از زبان فرانسه ترجمه کرده‌اند رواج داده‌اند در این زبان روز بیست و پنجم را هم میتوان بیست و پنجم گفت و هم میتوان بیست و پنج گفت منتهی در اول آن حرف تعریف میآورند . در فارسی که اینکار را نمیتوان کرد حتما باید بیست و پنجم مهرماه گفت و نه بیست و پنج مهرماه . چنانکه کسی نمیگوید رسیدیم بروز سه مهرماه بلکه‌میگوید رسیدیم بروز سیم مهرماه .

پرسش : آیا **بازرگان** بفتح راء درست است یا **بازرگان** بضم آن ؟

پاسخ : حتماً **بازَرگان** زیرا که در اصل **بازارگان** بوده است یعنی کسی که در بازار کار میکند و مخفف **بازارگان** ، **بازَرگان**میشود نه‌بازُرگان .

پرسش : درکتابها و جراید زیاد مینویسند . **ینگی دنیا** لطفاً بفرمایید اینجا کجاست ؟

پاسخ : این‌کلمه مرکب از یك لفظ ترکی **ینگی** است که‌با یاو نون‌و گاف

مینویسند اما خود ترکها **ینی** تلفظ میکنند بمعنی **نو** ، **جدید و تازه** و مراد از ینگی دنیا همین **آمریکا** ست که اروپائیان تا مدتی بآن **دنیای جدید** میگفتند زیرا که تازه کشف شده بود و دنیای جدید را بترکی ترجمه کرده ینگی دنیا گفته‌اندو از راه زبان ترکی بایران هم سرایت کرده است لابد یادتان هست که یکی از آبادیهای سرراه طهران بقزوین **ینگی امام** نام دارد که عوام **ینگه امام** میگویند وآنهم بمعنی امامزاده‌ی تازه است .

پرسش : لطفاً بفرمایید **نمسه** کجاست واین کلمه راکه‌در کتابهای سابق آمده‌است چطور باید تلفظ کرد ؟

پاسخ : باید نِمسه تلفظ کرد وآن همین **کشور اتریش** امروزست . این کلمه از زبان روسی آمده و اصل آن در روسی **نمیتس** Nimiets است بمعنی **بیگانه** روسها بآلمانها و اتریشیها سابقاً نمیتس Nimiets میگفتند زیرا که نسبت بروسها بیگانه بودند هم‌چنانکه عربها هم سابقاً بما ایرانیان **عجم** میگفتند یعنی **غیر عرب** . کلمه‌ی **نمیتس** روسی هم در قرن گذشته در ایران به **نمسه** بدل شده است و حتی اتریش‌را **نمساوی** هم نوشته‌اند .

پرسش : **ختا** که اینهمه در شعر آمده **وختا و ختایی** گفته‌اند کجاست وآیا باید با تای دو نقطه نوشت یا با طای مالف ؟

پاسخ : **ختا** یا **ختای** نام **قسمت غربی کشور چین** است و روسها هنوز بچین می گویند **کیتای** Kitay اما چرا باید با طای مألف نوشت ، این که کلمه‌ی عربی نیست اگر در شعر با طای مألف نوشته‌اند خواسته‌اند جناس یا تجنیس با **خطای** عربی بمعنی **خبط و اشتباه** بکنند وگرنه با تای دو نقطه مینوشتند .

پرسش : آیا این کلمه ، **زوار** است بفتح زاء یا **زوار** بضم زاء ؟

پاسخ : درعربی هردو کلمه هست **زوار** بفتح یعنی بسیار زیارت کننده وصیغه‌ی مبالغه است برای کسی که مکرر بزیارت رفته باشد و **زوار** بضم **جمع زائر** است یعنی زیارت کنندگان . بنابراین جمع کسانی راکه از زیارت بر میگردند زُوار باید

گفت یعنی زائران و زیارت کنندگان و نه زَوار .

پرسش : استاد محترم توضیح فرمایید این شعر سعدی چه معنی دارد ؟

نخلبندم ولی نه در بستان — شاهدم من ولی نه در کنعان

پاسخ : راستش را بخواهید این شعر را در دهان سعدی گذاشته‌اند سعدی این مطلب را گفته است ولی بـه نثر و نه بشعر در دیباچه ی گلستان می گوید **نخل بندی دانم ولی نه در بستان و شاهدی فروشم ولی نه در کنعان** در قدیم کسانی بوده‌اند که از موم ، گل و گیاه درست میکرده‌اند و میفروخته اند چنانکه هنوز هم گاه گاهی دیده میشود و این اشخاص را **نخل بند** میگفتند یعنی **کسی که با موم گل و گیاه بسازد و رنگ بزند** . کسانی هم بوده‌اند که با موم شکل انسان و جانوران را می‌ساختند و بآنها **نقشبند** میگفتند این که سعدی گفته است :

«نخل بندی دانم ولی نه در بستان» یعنی میتوانم با موم ، گل و گیاه بسازم ولی در بستان جای این کار نیست زیرا که گل و گیاه درآنجا هست و دیگر حاجت بساختن با موم نیست و این که‌می گوید شاهدی فروشم ولی نه در کنعان **کنعان** نام یکی از شهرهای قدیم فلسطین‌است و شاهد در عربی معانی فراوان دارد ازآن‌جمله هم‌بمعنی **زن خوش اندام وزیبا** وهم‌بمعنی **مرد خوبروی**است‌و کنعان‌نام‌شهریست که یعقوب پدر یوسف پیامبر در آنجا بود و چون در داستان یوسف هست که برادرانش بر او حسد بردند و او را بچاه افکندند و مردم کاروانی او را یافتند و اسیر کردند و فروختند سعدی می گویدشاهدی فروشم ولی نه در کنعان‌یعنی مرد زیبادارم که بفروشم اماجای فروش آن‌در کنعان نیست که یوسف‌درآنجاست‌زیرا که یوسف بزیبایی معروف بوده است و مقصود واقعی سعدی ازین تعبیر اینست که‌هنر دارم اما در برابر هنرمندتر از خودکاری از من بر نمی آید . کسانی که در گلستان سعدی دست برده‌اند این دو جمله‌ی سعدی را بـاین صورت بشعر در آورده‌اند و گفته اند :

نخل بندم ، ولی نه در بستان — شاهدم من ولی نه در کنعان

ببینید چه تفاوتی‌در میان‌آن دو جمله فصیح و محکم‌سعدی بااین شعرهست.

آقا زاده یا خانم زاده؟

بحث دربارهٔ اعداد، جمع اسامی مختوم به هاء غیر ملفوظ و املاء کلمات همزه دار

تلفظ درست «ابریشم»

آیا تربیت، خوی طبیعی را میتواند از بین ببرد؟

پرسش: کاغذیست از یك دوشیزهٔ ۱۵ ساله که ضمن آن سؤال جالبی کرده می گوید آیا حرف ژ فارسی است؟ مثلا **ژاله** و **ویژه** و ازین قبیل جزو کلمات فارسی هستند پس چرا اسم **ژرژ** و **ژان** و ازین قبیل جزو فارسی نیستند و جزو کلمات خارجی اند؟

پاسخ: البته همهٔ کلمات زبان ما که ژ دارند مثل **ژاله** و **ویژه** و **منیژه** و **دژه** فارسی هستند بجز یك کلمه که آنرا غلط می‌خوانند و آن کلمهٔ **هژبر** بمعنی شیر است این کلمه فارسی نیست و عربیست و باید با **ز** خوانده شود.

اما چه شده که درزبانهای دیگر هم کلماتی مثل ژرژ و ژان و نظایر آنها هست این بواسطهٔ اینست که در بعضی از زبانهای اروپا هم مثل فارسی مخرج ژ هست از آن جمله در زبان فرانسه و در هر صورت در خیلی از زبانها حرف ژ نیست.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید چرا در موقع نوشتن اعداد فارسی همگان

می نویسند **یکصد دویست سیصد** وحتی خود جنا بعالی هم شاید چندین مرتبه نوشته باشید در صورتی که خوبست بنویسند **یکصد دوصد سه‌صد** الی آخر . .

پاسخ : این بسته بعادت اشخاص است زیرا که هم **صد** درستست و هم **یکصد** و بهمین جهت بعضی‌ها صد می گویند و برخی یکصد اما **دویست** ظاهراً مخفف **ده بیست** یعنی ده تا بیست تاست و بهمین جهت برخی این شکل و برخی آن شکل دیگر را بکار می برند در **سیصد** هم «یا» جانشین «**ها**»ی اصل کلمه است کلمه در اصل بوده- است **سه‌صد** و چون سه صد گفتن قدری سنگین است سیصد گفته‌اند .

پرسش : سؤال دوم اینست که مثلا شخصی با فرزند خویش در خیابان راه می‌رود دوستی باو می رسد بعد از سلام و تعارف می گوید **آقازاده** چند کلاس درس خوانده اند چرا نمی گوید **خانم‌زاده** مگر کلمه‌ی زاده‌از زاییدن نیست اگر نیست پس چرا می گویند **نوزاد** ؟

پاسخ : فعل **زاییدن** معانی مختلف دارد یکی از معانی آن **بچه آوردن** مادرست که هم در مورد انسان بکار می‌برند و هم در مورد حیوانات دیگر چنانکه می گویند گربه زایید معنی دیگر آن **بوجود آوردن** و نیست‌را **هست کردن** است و بهمین جهت در مورد پدر که فرزندی آورده است می گویند و درین جازادن و زاییدن در حق پدر و مادر هردو یکسان بکار می‌رود مثل امامزاده که نسبت بپدرست و شاهزاده که آنهم نسبت بپدرست و بهمین جهت طفل **نوزاد** را هم می‌توان بپدر نسبت داد و گفت آقای فلان اخیرا **نوازدی** پیدا کرده است یکی از معانی زادن و زاییدن هم **ایجاد کردنست** چنانکه فتنه را می گویند می‌زاید یعنی ایجاد می‌شود و زادن و زاییدن در ضمن بمعنی **ترشح کردن آب و جوشیدن چشمه از زمین هم** آمده است .

پرسش : لطفاً بفرمایید جمع لغاتی مثل **کوچه** و **بچه**، **کوچه‌ها** و **بچه‌ها**ست و یا **کوچها** و **بچها** ؟

پاسخ : از قدیم هروقت کلمه‌ای را که آخر آن **ها** (ه) هست با ها جمع

می‌بستند یکی ازین دو ه را حذف می کردند مثلا نامه‌ها را نامها و جامه‌ها را جامها می‌نوشتند، اما چون بعضی از این کلمات بهردو صورت در زبان فارسی هست یعنی با ه و هم بی ه بهتر اینست که هر دو ه را بنویسند تا **نامه** با **نام** و **جامه** با **جام** و **کوچه** با **کوچ** اشتباه نشود اما در بچها که با چیزی اشتباه نمی‌شود و بچ در زبان فارسی نیست ضرر ندارد که بچها یعنی بایك ه بنویسند و اما در هر دو مورد بهتر اینست که هردو ه را بنویسند تا هیچ اشتباهی پیش نیاید.

پرسش : تلفظ کلمه‌ی **ابریشم** بافتح شین درستست یا با ضم شین؟

پاسخ : کلمه‌ی ابریشم را فرهنگ نوین بهر دو شکل ضبط کرده است اما چون درزبان عرب که‌این کلمه رااز فارسی گرفته‌اند ابریشُم و ابرَیشم ضبط کرده‌اند پیداست که اصل فارسی آن ابریشم بافتح شین بوده است و در شعر هم با کم و غیره قافیه کرده‌اند نه با سُم و دُم و مردم و مخفف آنرا هم **بریَشم** می گویند و نه برُیشم.

پرسش : لطفا بفرمایید کلمه‌ی **مساله** (باالف) درست است یا مسئله (باد ندانه)؟

پاسخ : **مسأله** راباالف باید نوشت زیرا حرکت خود همزه فتحه است والف درین جا علامت حرکت فتحه میباشد.

پرسش : خواهشمندم توضیح بفرمایید مقصود از گفتن این دو بیت شعر چیست؟

شعر اول اینست :

سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت و آدم شد

پاسخ : اولاً قافیه **آدم** نیست و **مردم** است زیرا این شعر از قطعه‌ی دو بیتی از گلستانست که می فرماید :

پسر نوح بابدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت و مردم شد

و مردم با گم قافیه می‌شود نه آدم اما مقصود سعدی اینست که نوح پیغمبر پسری

نا اهل داشت که بفرمان پدر رفتار نکرد و از خاندان پیغمبری پدرش او را بیرون کردند و طرد کردند اصحاب کهف سه زاهد بوده‌اند از بنی اسرائیل که در کهف یعنی در غاری در شکاف کوه شب و روز عبادت می کردندو از مردم کناره گرفته‌بودند و سگی داشتند که پاسبان آنها و شریك زهد و عبادت آنها بود بهمین جهت چون پی نیکان را گرفت یعنی بانیکان محشور شد مردم شد یعنی جزو آدمیان شد و بمقام شریف انسانیت رسید مرادسعدی اینست که اگر پسر پیغمبری کار ناشایست بکند از پسری او می‌افتد و اگر سگی با مردم زاهد و عابد هم نشین بشود مثل ایشان خواهد شد .

پرسش : شعر دوم اینست :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود .

پاسخ : بچه گرگ را اگر آدمی زادگان پیش خودبیاورند و مانند آدمی‌زادگان تربیت بکنند سرانجام طبیعت حیوانی اوغلبه خواهد کرد و تربیت انسانی را از یاد می برد و خوی گرگی را پیش می گیرد .

بیماری واگیر یا واگیردار؟

بحث در باره‌ی املاء درست بلهوس و بافضول و نظایر آنها

معانی لازم، لزوم، لوازم، لوازمات و فرق دین و مذهب و املاء بهتر خواب و اتفاقا و مشابه آنها چیست؟

استاد سعید نفیسی: در برنامهای اخیر ما بیشتر بطرح سئوالهای شنوندگان رادیو ایران و دادن جواب به آنها پرداختیم و مجال نشد بعضی مسائل را که گاهی خودمان در نظر می‌گرفتیم طرح کنیم بهمین جهت امروز نخست چند مسأله راکه خودمان در نظر داریم طرح میکنیم و بعد بپاسخ دادن پرسشها می‌پردازیم.

گوینده: لطفاً اجازه فرمایید مسائل مختلف را مطرح کنیم. چندی پیش این موضوع طرح شده بود که درباره‌ی بیماریهایی که مبتلای آن میشوند **واگیر** باید گفت یا **واگیردار**؟ یعنی بیماری واگیر یا بیماری واگیردار کدام درستست چه میفرمایید؟

استاد: اینگونه صفت‌ها را صفت **فاعلی** میگویندزیرا که جانشین اسم فاعل میشود و کار اسم فاعل را میکند. قاعده‌ی ساختن آنها اینست که کلمه‌ی دیگری را با اول شخص فعل امر ترکیب میکنند چنانکه در همین کلمه‌ی واگیر، «**وا**» را با **گیر** که اول شخص امر ازفعل گرفتن است مرکب کرده‌اند وصفت فاعلی ساخته‌اند اتفاقاً ازین گونه صفت‌ها ازفعل گرفتن بسیار ساخته شده. مانند **بهانه گیر** ازبهانه گرفتن و **زمین گیر** اززمین گرفتن و **جهانگیر** از جهان گرفتن و **دستگیر** ازدست

گرفتن. درین کلمه‌ی واگیر اصل فعل **واگرفتن** است بمعنی **سرایت کردن** و درین صورت دیگر بفعل دیگر حاجت نیست وواگیردار غلط است وتنها باید واگیر گفت.

گوینده: بعضی در باره‌ی این دو کلمه‌ی **بوالهوس** و **بوالفضول** که در شعر فارسی بسیار آمده است تردید دارند که اولا آیا درستست یا نه و ثانیا باید با **واو** یعنی **بوالفضول** و **بوالهوس** نوشت یا چنانکه گاهی در کتابها دید شده **بلهوس** را با ب ول و ه و واو و وسین، **بلفضول** را با ب و ل وف و ضادو واو ولام نوشته‌اند. درین زمینه چه می‌فرمایید؟

استاد: این دو کلمه هرچند که ترکیب عربی دارداز مختصات زبان فارسیست وازآن ترکیباتیست که شکل خاصی دارد در زبان عرب کلمه‌ی **اب** را که بمعنی پدرست برای ملکیت دراول کلمه‌ی دیگر می آورند مثل کلمه‌ی **ابوالفضایل** یعنی دارای **فضلیت‌ها** در فارسی آمده‌اند ازکلمه‌ی هوس ابوالهوس ساخته‌اند یعنی دارای هوس و ازکلمه‌ی فضول ابوالفضول ساخته‌اند در باره‌ی کسی که سؤال بی‌جا میکند حتی در قدیم کلمه‌ی **ابوالکامه** هم بغلط بکار رفته است که ازکلمه‌ی کام ساخته شده — و **ابوالکامه** را بمعنی کامیاب وکامران استعمال کرده‌اند. در ضمن چون ایرانیان الف اول کلمه‌ی ابو رادر کنیه‌ها حذف میکرده‌اند و مثلا بجای ابوالحسن بوالحسن و بجای ابوبکر بوبکر میگفته‌اند بااین کلمات هم همین‌معامله را کرده‌اند ابوالهوس شده است بوالهوس و ابوالفضول شده‌است بوالفضول و ابوالکامه شده است بوالکامه تصرف سومی که کرده‌اند اینست که واو بو را هم حذف کرده‌اند و چنانکه گفتید در بسیاری از کتابهای قدیم در بلهوس و بلفضول وحتی در بلکامه ب را به لام چسبانده اند و این کار را هم از قدیم کرده‌اند پس در اینصورت اولا هیچ مانعی ندارد که ابوالهوس و ابوالفضول و ابوالکامه را بوالهوس وبوالفضول و بوالکامه بگوییم و ثانیا نه تنها ضرر ندارد بلکه بهترست‌و او زیادی را ازاین کلمات بیندازیم و همان طور که گفتم و قدما نوشته‌اند ب را به لام بچسبانیم. اکنون چند سؤال از شنوندگان رادیو ایران مطرح میکنیم:

پرسش : نوشته‌اند در یك مجله‌ی معروف و (بنوبه‌ی خودمهم) خواندم نوشته شده بود **لوازمات** آیامگر لوازم خود جمع لازم نیست ؟ اگر چنین است پس برای چه آنرا مجدداً با الف و تا جمع بسته‌اند ؟

پاسخ : کاملا درست است زیرا که لوازم خود جمع است منتهی جمع لزوم ـ است نه جمع لازم درین صورت چون لوازم خود جمع است دلیل ندارد بار دیگر جمع ببندیم و لوازمات بگوییم .

پرسش : حالا که این بحث مطرح شده لطفاً پیرامون سه لغت **لازم** ، **لزوم**، **لوازم** توضیحات کافی بفرمایید .

پاسخ : **لازم** اسم مفعولست که فارسی درست آن **در بایست** است یعنی چیزی که بآن برای کاری نیازمند هستند **لزوم** را در فارسی ادبی **در بایستگی** باید گفت و اسم مصدرست **لوازم** چنانکه گفتم بیشتر جمع **لازمه** است یعنی چیزی که برای کاری بآن نیازمند هستند .

پرسش : استادمحترم تقاضا دارددولغت **دین** و **مذهب** رامعنی وروشن فرمایید که آیا هر دو فارسی است یا خیر ؟

پاسخ : **مذهب** کلمه‌ی عربیست ازماده‌ی **ذهب** بمعنی **روش** زیرا که اصل فعل در عربی بمعنی رفتن است . اما **دین** کلمه‌ایست که از فارسی بعربی رفته است بهترین دلیل هم اینست که پیش از اسلام که هنوز زبان عرب در ایران رایج نشده بود بدین زردشتی **به دین** و **دین بهی** میگفتند یعنی بهترین دینها و ترکیبات قدیمی دین در فارسی بسیارست مثل **دین دار** و **دین یار** و **بد دین** و **بی دین** و **دینور** و **دینشاه** و نام یکی از کتابهای مذهبی زردشتی بزبان پهلوی **داتستان دینیك** بود که بفارسی امروز **دادستان دین** میشود پس این ازکلماتیست که از فارسی بعربی رفته یا اینکه تصادف کرده است که در هر دو زبان بیك معنی و بیك شکل بکار رفته است . **در هر صورت دین اعم از مذهبست** زیرا که دین ممکنست شامل چند مذهب بشود مثلا دین اسلام شامل مذهب اهل سنت و مذهب شیعه یا مذهب جعفری یا مذهب اثنی

عشری و نظایر اینهاست و هم چنین دین نصاری یا عیسوی یا مسیحی شامل مذهب کاتولیك و مذهب پرتستان و مذهب ارتودوکس میشود پس هر روش که در هردین هست یك مذهب است و دین شامل مذاهب و روشهای مختلف است.

پرسش: یکی از شنوندگان رادیو ایران، معنی این شعر حافظ را خواسته است:

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که بآبی نخرد طوفان را

پاسخ: بله حق دارند معنی این شعر قدری پیچیده است. در داستان طوفان نوح هست که چون طوفان همه‌ی جهان را فرا گرفت و نوح خواست بکشتی سوار شود از هرچه در روی زمین بود نمونه‌ای با خود برداشت که چون طوفان فرونشیند دوباره از آنها برخوردار شود و حتی از هریك از جانوران هم یك نمونه با خود سوار کشتی کرد. درین شعر حافظ میخواهد بگوید یار مردان خدا باش و چون مردان خدا متواضع و خاکسار هستند در کشتی نوح خاکی هست یعنی همان مقدار خاکی که از زمین برداشته‌اند که با همه‌ی حقارت وفروتنی که دارد طوفان را بآبی نمی‌خرد یعنی **آبرویی برای طوفان قائل نیست** و بطوفان اهمیت نمیدهد درین صورت مردان خدا هرچه حقیر باشند مانند آن مقدار خاکی هستند که باکی از طوفان ندارند.

پرسش: نامه‌ایست که ضمن آن دو سئوال کرده‌اند یکی این که در کلماتی نظیر **فوراً، مثلاً، اصلاً، اتفاقاً، مجدداً**. آیا میتوان آنها را با نون نوشت یعنی بجای الف نون گذاشت؟

پاسخ: اساساً یك نکته‌ی بسیار مهم درباره‌ی خط هست و آن اینست که هر چه خط بتلفظ نزدیك‌تر باشد و تلفظ را بهتر برساند کار را آسان‌تر میکند ومعلوم نیست چرا باید با الف نوشت ونون تلفظ کرد ولی متأسفانه هنوز بسیاری از زبانها گرفتار املاهای قدیم و اصلی برخی‌ازکلمات هستند و میخواهند باین وسیله ریشه و اصل آنها را نشان بدهند و درفارسی هم رعایت همین نکته را درباره‌ی کلمات عربی

کرده اند . تأسف دیگر اینست که این اصلاحات از دست افراد ساخته نیست و کاریست که بایدمقامات صالح بکنند و تا آنهااین کار را نکرده باشند اینگونه‌اصلاحات را دیگران نمی‌پسندند و در حکم غلط نویسی میدانند پس ناچار باید فعلا از آنها خود داری کرد .

پرسش : دوم آنکه کلمات **خواب ، خواهر،خویش** را بی واو نوشتن تاحدی برای آموزندگان‌زبان‌فارسی آسان‌تر میباشد ، لطفاً بفرمایید‌اصولاچه‌مانعی‌ممکن‌ـ است برای این امر وجود داشته باشد ؟

پاسخ : درین‌کلمات‌هم‌همان اشکال‌هست درقدیم‌اگر **خواب‌وخواهروخویش** را با واو نوشته‌اند برای اینست که‌این‌کلمات را مثل امروز تلفظ نمی کردندخواب راKHVAB و خواهر را KHVAHAR تلفظ میکردند چنانکه هنوز در برخی از لهجه‌های ایرانی **خواهر** را خوهر Khohar تلفظ میکنند . اگر خویش را با واو نوشته‌اند برای اینست که باخیش بی واو که بمعنی گاوآهنست اشتباه نشود . حالا بسیاری ازآن تلفظ‌های قدیم تغییر کرده‌است امامتأسفانه این قبیل کارها دراختیار افراد نیست .

پرسش : یکی از دانش‌آموزان نیز دو سؤال کرده است .

سؤال اول اینست که‌کلماتی‌مانند **ایطالیا** و **طهران** رابچه‌جهت بات‌**دو نقطه** می‌نویسند و کدام یك از این دو در زبان فارسی صحیح ترمیباشد ؟

پاسخ : درکلماتی که‌اززبانهای‌اروپایی واردشده است برعکس باید تای‌نقطه دار یا تای منقوط نوشت زیرا که در زبانهای اروپایی تلفظ طای مالف نیست پس همچنانکه قبلاً هم گفته‌ام بهتر اینست که **ایتالیا واتریش** و **امپراتورو‌امپراتریس** و **پتر کبیر** و **پترزبورگ** واین گونه کلمات را با تای‌منقوط یعنی نقطه داربنویسند اما درکلمه‌ی **تهران** باید متوجه بود که در زبانهای سابق ایران طای غلیظی مانند طای مألف عربی بوده است وبرای این که‌اصل این‌کلمات رانشان بدهند این‌کلمات

را باطای مألف نوشته‌اند مثل **طهران** و **طالقان** و **طبس** و **طارم** و**طهماسب** وامثال اینها اما امروز دیگردر فارسی این طای غلیظ را کسی تلفظ نمیکند و ازمیان رفته - است و هیچ ضرر ندارد که طهران را باتای منقوط یا دو نقطه بنویسیم.

پرسش : یکی از شنوندگان قرائت صحیح این شعر را خواسته است :

توان نمود زهر چیز اجتناب ولی　　ز مرگ ، کس نتواند که اجتناب شود

شود از لحاظ دستور زبان فارسی صحیح بکار رفته یا خیر؟ آیا بهتر نبود **مجتنب** شود و یا **اجتناب** کند بکار برده‌میشد؟

پاسخ : البته این شعر باین ترتیب درست نیست و می بایست این طور باشد :

توان نمود ز هرچیز اجتناب ولی　　زمرگ ، کس نتواند که اجتناب کند

تعبیر بیتی از حافظ

مواردی که برای فاعلهای متعدد، فعل مفرد می آورند . . .

بحث درباره‌ی: بهرمند و بهره‌مند، تلفظ صحیح دریغ و ارجمند و صندوق و مشابه آنها

آیا دو کلمه‌ی پیدایش و نرمش درست هست یاخیر؟

پرسش : لطفاً این شعر حافظ را معنی فرمایید :

آن که ده باهفت و نیم آورد بس سودی نکرد

فرصتت بادا که هفت و نیم را ده میکنی

پاسخ : این، بیت آخر قطعه ایست که چهار بیت است و برای پادشاهی گفته و سه بیت اول آن این است :

پادشاها لشکر توفیق همراه تواند — خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره میکنی

باچنین جاه وجلال از پیشگاه سلطنت — آگهی و خدمت دلهای آگه میکنی

بافریب رنگ این تیغ خم زنگار فام — کار بر وفق مراد صبغة اله میکنی

این قطعه خطاب به پادشاهیست که رقیبی داشته و حافظ امیدوار بوده است او بر رقیب خو ـغالب بشود و باو میگوید: لشکر توفیق همراه‌تست یعنی خدایارتست و اگر بخواهی جهان را بگیری موقع آن رسیده است بااین همه جاه و جلالی که در پیشگاه سلطنت داری غافل نیستی و دلهای آگاهان را بدست میآوری باوجود آنکه این تیغ خم زنگار نام یعنی این آسمان کبود مردم را فریب میدهد تو کار را

بدستور صبغة‌الله یعنی دین اسلام ، یکنی بعد میگوید :

آن که ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد
فرصتت بادا که هفت و نیم را ده میکنی

این شعر در همه نسخه‌ها هست منتهی پایان مصرع آخر را گاهی **هفت و نیم را ده میکنی** گاهی **هفت و نیم باده میکنی** نوشته اند.

تعجب درین جاست که تا کنون کسی در صدد پیدا کردن معنی این شعر بر نیامده و بهر کتابی رجوع کردم در باره‌ی آن بحث نکرده‌اند پس از مدتی تفکر عاقبت باین نتیجه رسیدم که درین شعر آخر هفت و نیم و ده باید اشاره بمبلغ پولی باشد و مراد از آن حقوق یامستمریست که شاید باشخاص میداده‌اند. مثلا در ابتدا مبلغ ده دینار میداده‌اند و سپس دیگری آمده دو دینار و نیم‌از آن کم کرده و هفت دینار و نیم‌داده است و مردم منتظر آن بوده اند پادشاه جدیدی که بسر کار میآید دوباره ده دینار سابق را بجای هفت دینار و نیم بدهد.

این که حافظ میگوید «آنکه ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد» یعنی کسی که ده را بهفت و نیم تبدیل کرد فایده‌ای از این کارنبرد و روزگار او رامجال نداد «فرصتت بادا که هفت و نیم‌را ده میکنی» یعنی خدا بتو فرصت و توفیق بدهد تا این هفت و نیم را دو باره ده بکنی یعنی همان مبلغ ده‌دینار سابق را بدهی بجز این توجیه دیگر هیچ استنباط دیگری نمیتوان ازین شعر حافظ کرد.

پرسش : نامه‌ایست بامضای ق . م . سؤال اولش اینست که آیا در کلماتی که‌آخر آنها به **ه** ختم میشود و دارای پساوند **مند** میباشند باید **ه** حذف شود یا بدون تغییر بماند مانند کلمات **بهره مند** و **علاقمند** ؟

پاسخ : تردیدی نیست که های آخر جزء اول را باید نوشت تا **بهره‌مند** و **علاقه مند** خوانده شود و اگر ننویسیم بهر- مند و علاق - مند خوانده خواهد شد

پرسش : دومین سؤال‌اینست که‌آیا در جملاتی مانند (**آهن و مس وسرب مهم ترین فلزات‌روی زمین میباشند**) باید جمله باجمع ختم شود یا با مفرد یعنی

درین جمله یابد **می باشند** نوشت یا **می باشد** ؟

پاسخ : در جمله‌ای که فاعل متعدد شد گاهی فعل را جمع میاورند و گاهی مفرد واین قاعده‌ی مسلم ندارد وقتی که فاعلها **جانداران** یا باصطلاح **ذیروح** باشند فعل را **جمع** میاورند مثل این جمله که **حسن و حسین و جعفر** هرسه باهم ازشمیران آمدند . وقتی که فاعل‌ها از **گیاهان** باشند فعل **مفرد** میاورند مثل این جمله که **برگها** و شاخه‌ها و ریشه‌ها و تنه‌ی این درخت خشک **شد** . اما وقتی که فاعل ها ذات باشند مثل همین جمله که آهن ومس و سرب مهم ترین فلزات روی زمین میباشند باید فعل **جمع** آورد (در ضمن این نکته را یا آوری میکنم که فعل **میباشند** یا **میباشد** معنی **موجود بودن** و **حاضر بودن** را میدهد اگر بگویند فلانی میباشد یعنی زنده است و این جاست در غیر این موقع باید **هست** و **هستند** گفت بهتر است این جمله را این طور بگویند که **آهن و مس وسرب مهمترین فلزات روی‌زمین هستند** و ازآن بهتر این است که بگویند **آهن و مس و سرب مهمترین فلزات روی زمین اند** چنانکه اگر فاعل مفرد بوداین جمله که آهن مهمترین فلز میباشد درست نبود زیرا که مقصود حاضر بودن وموجود بودن آهن نیست و می بایست گفته باشند آهن مهمترین فلز روی زمین است) .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی « **دریغ** » را بفتح دال باید خواند یا بکسر آن ؟

پاسخ : فرهنگ نویسان هم **دِریغ** و هم **دَریغ** ضبط کرده‌اند ومردم ایران باختلاف بعضی دَریغ میگویند و بعضی دِریغ ولی شخصاً **دِریغ** را ترجیح میدهم زیرا تلفظ اکثریت فارسی زبانان **دِریغ** است سابقاً هم گفتم که درین گونه موارد تردید بایدزبان مردم پای‌تخت را ترجیح داد چنانکه در کشورهای دیگرهم همه‌جا همین کار را کرده‌اند .

پرسش : استاد محترم آیا این کلمه را **ارْجمند** باید خواند یا **ارُجمند**؟

پاسخ : هردو شکل درست است زیرا که در فارسی هم **ارجومند** آمده که مخفف آن **اَرجُمند** میشود وهم **أرجْمند** آمده که از **ارج** ساخته شده کلمه‌ی **ارج** همان کلمه **ارز** از ارزیدن و ارزش است و میتوان هم از آن **أرجُمند یاارجمند** ساخت وهم **اَرجْمند**

پرسش: آیا این کلمه‌ی محذور بمعنی مانع را باید **باذال** نوشت یا **باظای** مألف ؟

پرسش : درعربی هم **باذال** هست هم **باضاد** وهم **باظا** . **محذور** باذال از ماده‌ی **حذر** بمعنی **مخوف** است **محضور** با ضاد یعنی **دارای افت** بسیار و **محظور** با ظا یعنی **حرام** . این محذوری که درفارسی استعمال میشود بمعنی مانع باید باذال نوشته شود . زیرا که بمعنی چیزیست که باید از آن حذر کرد

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید تلفظ دو کلمه‌ی **صندوق و زنبور** بضم اول آنها صحیح است یا بفتح ؟

پاسخ: اصل کلمه درعربی **زُنبور** ست **بضم** زا امادرین جاهم تلفظ عمومی فارسی‌ـ زبانان که **زَنبور** میگویند ترجیح دارد تلفظ صندوق نیز در عربی و فارسی بهمین صورت است .

پرسش : بوق را که نوعی از شیپوراست باید **باغین** نوشت یا **باقاف** ؟

پاسخ: اصل این کلمه فارسیست که بزبان عربی هم رفته است درزبان عرب باقاف مینویسند وهرچند که **بوغ** فارسی را فرهنگ نویسان با غین ضبط نکرده ـ اند اماچون اصل کلمه فارسی است ترجیح دارد. ما باغین بنویسیم .

پرسش: آیا قوچ را که گوسفند نر است باید با **قاف** نوشت یا با **غین**

پاسخ : **غوچ** کلمه‌ی فارسی است و از چ که در آخر آن هست پیداست که فارسی است در فرهنگها هم با غین ضبط کرده‌اند و هم با قاف ولی چون فارسی‌ـ است باید با غین نوشت و نه با قاف

پرسش : آیا این دوکلمه‌ی **پیدایش و نرمش** که تازه معمول شده درست هست یا نه ؟

پاسخ : متأسفانه هر دو غلط است زیرا که قاعده‌ی ساختن این اسم مصدرها با شین این است که اول شخص امر را از فعل میگیرند و آخر آن شین اضافه میکنند مثل **کن** و **کنش** و **رو** و **روش** و **خور** و **خورش** و **آرای** و **آرایش** و **گشای** و **گشایش** چون ما فعل **نرمیدن** بمعنی نرم کردن یا نرم شدن نداریم و نرم هم که صیغه‌ی امر باشد در فارسی نیست پس نرمش غلط است همچنین پیدایش زیرا که فعل **پیداییدن** نداریم که امر آن پیدای باشد و از آن پیدایش بسازیم تنها استثنائی که از قدیم درین قاعده داریم کلمه‌ی **گنجایش** است که از فعل لازم یعنی **گنجیدن** و گُنج ساخته نشده و از فعل متعدی **گنجانیدن** و گنجای ساخته اند و گنجایش گفته اند وهمین‌ـ طورست کلمه‌ی **رهایش** که از فعل لازم **رهیدن** و **ره** نیامده بلکه از فعل متعدی **رهانیدن** و **رهای** آمده و رهایش ساخته‌اند .

توجیه یك بیت از اشعار سعدی

بحث درباره‌ی معانی عینك، گلایه، جواب کردن، ضخم، ترانزیت و پسوند «یار»

آیا در فارسی ماضی ابعد وجود و محل استعمال دارد ؟

شرح بیشتر درباره‌ی اسمهای مختوم به الف و شرح «آبادان» و معانی مختلف «کلیه»

پرسش : استاد محترم می‌خواستم تمنی کنم معنی این شعر سعدی را بفرمایید :

مرا در نظامیه ادرار بود   شب و روز تلقین و تکرار بود

پاسخ : ادرار در لغت عرب اصلا بمعنی **بسیار دوشیدن ماده شتر** و بسیار شیر دادن آنست و معنی مجازی آن **بسیار دادن و بسیار کردن کاریست** اما درین جا ادرار بمعنی **وظیفه** و **مقرری ماهیانه** ایست که سابقاً بطلاب یعنی دانشجویان آن روز که درمدرسه جا و منزل هم بایشان می‌دادند می‌پرداختند و بهمین معنی **بورس** امروزست که از زبان فرانسه گرفته ایم کامل ترین نمونه های مدارس قدیم را وزیر معروف ایران نظام‌الملك طوسی درچند شهر مختلف مانند بلخ و مرو و نیشابور و اصفهان و اهواز ساخته بود که بهمه‌ی آنها بمناسبت لقب او که نظام‌الملك بود نظامیه‌ می گفتند و مهم‌تر از همه مدرسه‌ی بسیار بزرگی بود که در بغداد ساخته بود و تا چند قرن پس ازو باقی بود و هنوز مختصر اثری از آن در بغداد هست . این مدارس را از عایدات موقوفاتی که نظام الملك برقرار کرده بود اداره می کردند ازجمله شرایط این بود که یك عده طلبه یا دانشجو از کشورهای دیگر وازشهرهای دیگر بپذیرند وبآنها در خود مدرسه جا بدهند و درماه مبلغی برای مخارج آنها بدهند و باین مبلغ

ادرار می گفتند این که سعدی می گوید **مرا در نظامیه ادرار بود** اگر بخواهیم بزبان امروز توجیه کنیم باید بگوییم **درمدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد بورسی داشتم و بورسی می گرفتم** اما معنی شب و روز تلقین و تکرار بوداینست که درس معلم را که بشاگردان می‌داد **تلقین** می گفتند ووقتی که شاگرد پیش خودش آنرا باصطلاح روان می کرد باین‌عمل **تکرار** می گفتند. پس سعدی می گوید درمدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد**بورس داشتم و شب و روز درس می گرفتم و پیش خود حاضر می کردم**

پرسش : عینك را با **عین** باید نوشت یا **الف** کدام صحیح است ؟

پاسخ : معمولا با عین مینویسند و در ظاهر بنظر می آید مصغر کلمه‌ی **عین** عربی بمعنی چشم باشد چون کمك بچشم میکند همانطوری که اخیرا آلتی برای بهتر شنیدن کسانی که گوششان سنگین است اختراع کرده‌اند و بعضی بآن**سمعك** می گویند مصغر سمع بمعنی شنوایی . اما در مورد عینك بعضی معتقد بوده‌اند که این کلمه در اصل **آیینك** بوده مصغر آیینه زیرا که آیینه در قدیم بمعنی شیشه هم بوده است و عینك یا آیینك هم دارای شیشه‌های کوچك است ولی بنظر من همان عینك باعین که بمعنی چشم کوچك‌است درست‌تر باشد . اتفاقااین‌سئوال‌را نویسنده‌ی دیگری هم کرده است اما متاسفانه نام خود را در پایان نامه‌اش ننوشته وتنها امضاء کرده و ما نتوانستیم‌امضای اورا بخوانیم .

پرسش: سئوال دوم‌اینست : **گلایه** که بجای **گله کردن** بکارمی‌رود درستست یا خیر و چه کلمه‌ایست ترکی ، فارسی ، مغولی یا زبان دیگر ؟

پاسخ : این کلمه را درفرهنگها ضبط نکرده‌اند اما ازبس‌رایج است‌نمیتوان آنرا اصیل ندانست آنچه من بیادم هست این کلمه بیشتردر آذربایجان معمولست اما از شکل کلمه پیداست که **گله** و **گلایه** هردو از یك ریشه است و بیشتر احتمال می‌رود فارسی باشد .

پرسش : پرسیده اند فرق بین **جواب** که بفارسی پاسخ‌است‌و **جواب کردن** شخصی که مثلافرخی‌یزدی می گوید: « **ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم**»

چیست و این جواب دوم صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : جواب که کلمه‌ی عربیست عیناً بهمان معنی **پاسخ** فارسیست ولی در فارسی در مورد خاص استعمال کرده‌اند و چون جواب دادن در حقیقت ردسئوالست جواب دادن را بمعنی **رد کردن** کسی که **بیرون کردن** هم نوعی از رد کردنست آورده‌اند وجواب دادن و جواب کردن هردو معمولست چنانکه می گویند نوکرم را جواب کردم یا جواب دادم یعنی از خودم رد کردم و بیرون کردم و البته درین مورد صحیح است زیرا اصطلاح بسیار رایج زبان ماست و اگر در عربی باین‌معنی نیامده باشد برای ما اهمیت ندارد .

پرسش : نوشته‌اند **کلیه‌ی** املاك و اثاثیه و **کلیه‌ی** الماس که بمعنی گردن‌بند بکار میرود و **کلّیه** و کبد که جزو امعاء واحشاء است آیااین‌سه کلیه‌وجه‌تمایزشان چیست ؟

پاسخ : کلیه‌ی املاك واثاثه بمعنی همه‌ی آنها اصلا عربیست و کلّ در زبان عرب بمعنی همه وهمگی است و کلی صفتی‌است که از آن ساخته‌اند در زبان فارسی از کلی کلیه را ساخته‌اند که بمعنی همه‌وهمگی استعمال میشود ولی درعربی کلّیت هم از کل ساخته‌اند وصورت مصدری دارد اما کلیه‌ی‌الماس: کلیه‌در این‌جا کلمه‌ی فرانسه است و از کلمه‌ی Col بمعنی یقه ساخته شده و بمعنی گردن بندست و از بدعت‌هایی است که تازه گذاشته‌اند سابقا همه گردن‌بند می گفتند و هیچ احتیاجی بکلمه‌ی کلیه‌ی فرانسه نبود باید با این بدعت های بیجا جدا مخالفت کرد اما کلیه که نوشته‌اند از امعاء و احشاست این کلمه‌عربیست وفارسی آن **گرده** و **قلبه** یا **قلوه** است و بعضی کلیه‌ی‌عربی رامعرب همان قلبه و قلوه‌ی فارسی می‌دانند ولی من گمان نمی کنم‌این عقیده درست باشد .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن نوشته‌اند : آیا برای کلمات مانند **موسی** و **عیسی** قاعده‌ی کلی‌وجود داردوا گرموسی‌وعیسی‌وامثال‌آن**موسا** و **عیسا** (با الف) بنویسیم چطورست ؟ همچنین است‌نوشتن اسامی **مصطفی** ، **یحیی** ، **عیسی** ، **اسمعیل**

و ازین قبیل اسامی باین شکل **مصطفا**، **یحیا**، **عیسا**، **اسماعیل** (همه جا با الف فارسی) صحیح است یا خیر؟

پاسخ: با یا نوشتن این اسامی تنها در شش مورد دیده شده‌است که عبارت از موسی ـ عیسی ـ یحیی ـ مصطفی ـ مرتضی ـ مجتبی و آنها که در قرآن آمده درآنجا بیا نوشته اند ومصطفی ومرتضی و مجتبی را هم بیا می نویسند امادرقرآن **ذکریاو یوحنا** را با الف نوشته‌اند در زبان فارسی هروقت این اسامی مضاف واقع شده یاموصوف واقع‌شده‌یای آنها رابدل بالف کرده‌اندو یایی که‌درموقع اضافه باید بآخر کلمات مختوم بالف بچسبانند و درین جاهم نوشته‌اند مثل **عیسای‌روح‌الله** یا **موسای‌کلیم‌الله** اما در موقعی که تنها نوشته شده برای رعایت املای اصل با یا نوشته‌اند **اسمعیل** را نیز در قرآن بجای آنکه با الف‌بنویسند با یانوشته‌اند و این حالت منحصر باسمعیل نیست در بعضی کلمات دیگر هم در قرآن بجای‌الف حرف دیگری نوشته‌اند چنانکه **اولئك** را بجای آنکه باالف بنویسند با همزه می‌نویسند وگاهی الف را حذف می کنند مثل کلمه‌ی‌**سماوات** که **سموات ورحمان** کـه‌**رحمن** نوشته‌اند اما کلمه‌ی اسمعیل را مخصوصا در زبان فارسی گاهی با الف هم نوشته‌اند و من ضرری نمی‌بینم که کسی با الف بنویسد[۱].

پرسش: پرسیده‌اند از نظر دستورزبان فارسی **ماضی ابعد** مورداستعمال‌دارد یا خیر؟ چنانچه دارد یکی دو مورد بطور مثال بفرمایید.

پاسخ: بله درزبان فارسی **ماضی ابعد** هست‌وتفاوت آن‌با **ماضی بعید** اینست که ماضی ابعد، عمل فعل را در زمان دورتر از ماضی بعید میرساند و در ماضی بعید اسم مفعول را با بودم بودی بود صرف می کنندودرماضی‌ابعد با بوده‌ام بوده‌ای بوده است مثلا اگر بگوییم من سابقا بطهران **آمده بودم** ماضی بعیدست اما اگر بگوییم سابقاً بطهران آمده‌بوده‌ام‌از ماضی‌ابعد می‌شود.

پرسش: سئوال کرده‌اند کلمه‌ی **ضخیم** بمعنی **کلفتی** صحیح‌است‌یا **ضَخْمْ**؟

پاسخ: ضخیم صفت و معنی کلفت و ستبرست که‌بهمین معنی **ضخم** (بسکون

---

۱ ـ قبلا هم در اینباره بحث شده لطفاً به صفحات ۱۴ و ۲۵ مراجعه فرمایید.

خاء) و ضخم (بفتح خاء) هم تلفظ می کنند و کلفتی ضخم (بکسر اول و فتح دوم) ضخامت است؟

پرسش : نام اول **آبادان** چه بوده است و از کجا گرفته شده است؟

پاسخ : در کتابها نوشته‌اند نام این آبادی در اول **عبادان** با عین و **یای مشدد** بوده و بنای آنرا از **عباد بن الحصین** نامی می‌دانند که در صدر اسلام این شهر را ساخته و بمناسبت اسم خود نام آنرا **عبادان** گذاشته است عربها گویا آنرا آخر دنیا یا آخرین شهر می‌دانسته‌اند زیرا در زبان عرب مثلی هست که **آن سوی عبادان شهری نیست.**

پرسش : نوشته‌اند **ترانزیت** از چه کلمه‌ای گرفته شده و فرهنگستان قبلا بجای این کلمه از چه استفاده می کرد؟

پاسخ : ترانزیت کلمه‌ی مشترك میان چندین زبان اروپاییست و از فرانسه بفارسی آمده است و اصل این کلمه در زبان لاتین بمعنی **معبر** و **راه عبور** است و اکنون بمعنی آنست که کالایی را از کشوری رد بکنند و حقوق و عوارض نپردازند. این کلمه را فرهنگستان پذیرفته و پیش از وقتی که ادارات گمرگ در ایران دایر کرده‌اند معمول شده است.

پرسش : بله نوشته‌اند فرق **تیمچه** با **پاساژ** چیست؟

پاسخ : تیمچه لغت فارسیست مصغر **تیم** یا **تم** بمعنی **کاروانسراییست** که در اطراف آن دکان برای داد وستد باشد و تیمچه مصغر آن یعنی کاروانسرای کوچکست پاساژ کلمه‌ی فرانسه است بمعنی **معبر** و در ضمن بمعنی **کوچه‌ی باریك** سر پوشیده است که دو طرف آن دکان باشد خواه سرپوشیده باشد وخواه سرباز. سابق در ایران درین مورد **بازارچه** می گفتند و نمی‌دانم چه ضرر می کردیم اگر همان کلمه‌ی سابق بازارچه را بکار می‌بردیم و بی‌جهت کلمه‌ی پاساژ فرانسه را وارد زبان فارسی نمی کردیم؟

پرسش : نوشته‌اند **پاسیار** چه نوع اسمیست و بچه معنی می باشد؟

پاسخ : کلماتی که با **یار** ساخته‌شده درفارسی‌تاحدی‌فراوانست‌مثل **دستیار** یعنی کسی که بادست‌یاری و کمك بکند و **بازیار** کسی که بازشکاری رانگاه می‌دارد و **بختیار** کسی که بخت ، یار و یاور اوست وحتی **دولتیار** بهمین معنی بختیار آمده است و در اسامی اشخاص یعنی اسامی مردها این یار آمده است مثل **مازیار** و **ماهیار** و **مهیار** و در همه‌ی این ترکیبات یار یعنی یاور و کمك و **پاسیار** را بهمین قیاس ساخته‌اند و برای یکی از درجات افسران شهربانی وضع کرده‌اند .

ریشه‌ی الفبای کنونی فارسی چیست؟

بحث در باره‌ی ظنین و مظنون، آسیا و آسیاب، طردآللباب، مزبور، ایفاد طی و کنف حمایت

آیا ئیت مصدری با کلمات فارسی قابل ترکیبست؟

قرائت درست یکی ازابیات شیخ عطار

پرسش: استاد محترم لطفاً در باره‌ی دو کلمه‌ی **ظنین** و **مظنون** و مورد استعمال آنها توضیحاتی بفرمایید.

پاسخ: بله می‌دانم که اغلب این‌دوکلمه را درست استعمال نمی کنند ظنین حالت فاعلی دارد بمعنی کسیست که بدگمانست و اگراز کسی بدگمان باشند باید بگویند من نسبت به‌فلان **ظنین** هستم و اگر مظنون بگویند غلط است زیرا که مظنون بمعنی **گمان بد برده‌شده** واسم‌مفعولست‌ودر باره‌ی کسی که‌نسبت‌باو بدگمان هستند باید استعمال بکنند مثلا باید بگویند فلانی مظنون من است یعنی مورد بدگمانی منست.

پرسش: استاد محترم بمناسبت ماه رمضان جایی صحبت ازین شعر بود که:

برلب بام بیا گوشه‌ی ابرو بنما   روزه‌داران رخت منتظر ماه‌نواند

و گفتگو بر سر این بود که این شعر چه لطفی دارد و چه اشارات و کنایاتی در آن هست؟ ممکن است دراینمورد توضیحاتی بفرمایید؟

پاسخ : سابقا عقیده‌داشتند که هروقت اول ماه می‌شد و ماه‌شب‌اول یعنی‌هلال درآسمان نمودار می‌شد اگر فوراً بچیزی که نحس بود نگاه می کردند تمام آن ماه بنحوست می گذشت بهمین جهت آمده‌بودند برای‌هرماهی‌چیزی راکه‌نحوست نداشت معین کرده بودند که تا چشم کسی بماه شب‌اول می‌رسید می‌بایست فوراًبآن نگاه بکند تاگرفتار نحوست نشود مثلا یك ماه **بصورت خوب** یك ماه **بآب‌روان** یك ماه **بسبزه** یك ماه **بپول** و نظایر اینها شب آخررمضان‌مردم همه ببام‌خانه می‌رفتند که ماه شب اول ماه شوال را زودتر ببینند وفردا دیگرروزه نگیرند در اینجا شاعر بمعشوقه‌ی خود می گوید بیا برلب‌بام و گوشه‌ی ابروی خودرا که‌مانندهلال یعنی ماه شب اول است نشان بده زیرا که روزه داران‌رخت یعنی کسانیکه مدتیست روی ترا ندیده‌اند و از دیدن روی تو محروم مانده‌اند منتظر دیدن ماه نو هستند که دیگر روزه نگیرند یعنی منتظر دیدن ابروی توهستند که مانند ماه نوست البته این شعر خیلی استادانه گفته نشده ولی درعالم خودش چندان هم بدنیست .

پرسش : لطفاً توضیحی در باره‌ی الفبا بفرمایید که‌آیا این الفبای کنونی ما اختراع خود عربهاست یا اینکه آنها هم‌از جای دیگر کسب کرده اندآیا این الفبا بعد از اسلام بایران‌آمد آیا پیش ازاین‌الفبای ماميخی بود ؟

پاسخ : الفبای کنونی ماالفبای عربیست که اصل آن الفبای‌فنیقی‌بوده‌است فنیقیان در حدود چهارهزارو چهار صدسال پیش خطی اختراع کردند که در میان همه‌ی ملل سامی انتشار یافت از آن جمله آرامیان آنرا پذیرفتند وتغییری در آن دادند و خط تازه‌ای پیدا شد باسم خط آرامی در ضمن همه‌ی ملل سامی هر یك تغییری در خط فنیقی دادند و خطوط مختلف عبری و سریانی و حمیری و نبطی پیدا شد آرامیان همیشه همسایه‌ی عربها بوده اند و عربها در تمدن‌خود ازیشان بسیار استقبال کرده اند . در دوره‌ی پیش از اسلام عربها خط معینی نداشتند وعده‌ی کسانی که خواندن و نوشتن می‌دانستند در میانشان بسیار کم بود واین عده هم همه بیك خط نمی‌نوشتند بعضی بخط حمیری و بعضی بخط نبتی

وبعضی بخط آرامی می‌نوشتند درصدر اسلام که درصدد برآمدند خطی برای زبان عربی اختراع بکنند ایرانیانی که در کوفه بودند از روی خط آرامی خط کوفی را اختراع کردند زیرا که خط آرامی ازآغاز دوره‌ی هخامنشی همیشه در ایران معمول بوده است ریشه‌ی این خط کنونی همان خط کوفیست که آنـرا ازخط آرامی گرفته‌اند. درخط کوفی نخست نقطه واعراب نمی گذاشتندوپس‌از نقطه و اعراب معمول‌شد کم کم خط کوفی‌را ساده‌تر کردند وخط نسخ‌را اختراع کردند درایران تقریباً از ۵۵۰ سال‌پیش خط نسخ‌تعلیق‌را برای نوشتن‌زبان فارسی‌ترجیح داده‌اند دراین‌صورت پیداست که‌این خط کنونی اختراع خود عربها نیست واصل آن ازفنیقیانست که آرامیان درآن تغییر داده وعربها ازآرامیها گرفته‌اند.والبته پیداست که‌این الفبا بعداز اسلام بایران آمده پیش‌از آن خط آرامی وخط‌پهلوی درایران معمول‌بوده وخطمیخی‌تنها دردوره‌ی هخامنشیان‌تاغلبه‌ی اسکندر برایران معمول بوده وآنرا ایرانیان ازآسوریان وآسوریان هم از سومریان گرفته‌اند. در ایران پیش‌از اسلام برای نوشتن کتاب اوستاهم خطی اختراع کرده‌بودند که‌تنها اوستارا بآن خط می‌نوشتند وبهمین جهت بخط اوستا یاخط زند معروف شده است زیرا باوستایی که نوشتند زند گفتند.

پرسش : یکی‌از شنوندگان رادیو ایران‌ازتهران‌نامه‌ای فرستاده وضمن آن نه‌سؤال کرده است که بتدریج مطرح میکنیم سؤال اولش اینست **آسیا** درست است یا **آسیاب**؟

پاسخ : حتماً **آسیاب** درستست واین کلمه مرکب است از **آس** و **آب**، آس بمعنی چیز گرد گردنده است وکلمه‌ی **آسمان** از همین ریشه است و بهمین جهت آنچه بادست حرکت بکند بآن **دستاس** می گویند و آنرا که خر حرکت بدهد **خراس** می گویند وآنرا که آب حرکت بدهدآسیاب گفته‌اند.

پرسش : معنی **طرداًللباب** چیست ؟

پاسخ :طرد دراصل‌عربی بمعنی‌دور کردن‌وازخودراندنست‌وباب بمعنی‌درمعنی

لغوی طرداًللباب از خود دور کردن واز در راندن وتقریباً همانست که در فارسی معمولی ازسرخود باز کردن میگوییم اماا کنون معنی دیگری دارد و بیشتر بمعنی برحسب موقع و بسته بپیش آمدست .

پرسش : نوشته‌اند آیا کلمه‌ی مزبور صحیح است یاخیر؟ ودرصورت صحیح بودن آیا عربیست یافارسی وازچه کلمه‌ای مشتق است آیا در معنایی که امروز در مکاتبات اداری بکار می‌رود صحیح است یاخیر ؟

پاسخ : مزبور کلمه‌ی‌عربیست بمعنی **نوشته** از ریشه‌ی زَبْرْ که‌معنی اصلی آن نوشتن است ودرین صورت صحیح است اما بشرط آنکه تنها در نوشتن بکار ببرند زیرا که بمعنی نوشته است و کتاب مزبور یعنی کتابی که پیش ازین اسم آن نوشته شدودرین صورت درموقع حرف‌زدن نمی‌توان گفت مردمزبور آمد .

پرسش : نوشته‌اندکلمه‌ی **ایفاد** چه‌معنی‌دارد آیا این لغت در مکاتبات اداری که بجای ارسال استعمال میشود صحیح است یاخیر ؟

پاسخ : کلمه‌ی ایفاد ازماده‌ی وَفْدْ بمعنی **برسولی فرستادنست** ودرین صورت تنها درمورد اشخاص می‌توان استعمال کرد یعنی اگر کسی‌را نزد کسی بفرستندمی‌توان ایفاد گفت امادرباره‌ی فرستادن چیزی واز آن جمله مکتوب درست نیست ونباید ایفاد گفت وحتماً بایدارسال بگویند.

پرسش : سؤال دیگر این‌است کلمه‌ی **طی** چه‌معنایی دارد واین که‌می نویسند فلان کس طی نامه‌ای چنین نوشته است آیا صحیح است یاخیر ؟

پاسخ : «طی» درلغت بمعنی **نور دیدنست** چنانکه‌در فارسی هم نوردیدن راه را طی کردن می گوییم و مجازا بمعنی **مسافت** هم آمده است و در طی راه یعنی در مسافت راه اماطی نامه بنظرمن درست نیست زیرا که درباره‌ی نامه هرقدر هم‌دراز باشد نور دیدن ومسافت نمی‌توان قائل شد چه‌ضرر دارد بگویند درضمن نامه؟

پرسش : نوشته‌اند بنا باراده‌ی‌فلان درست است یاخیر ؟

پاسخ : بنادیگرلازم نیست‌باید گفت‌باراده‌ی فلان یعنی بمیل‌وخواست‌فلان .

پرسش: نوشته‌اند در «**کَنَف** حمایت کسی بودن» کلمه‌ی کنف بچه معنی است و طرز تلفظ آن چطورست ؟

پاسخ : **کَنَف** کلمه‌ی عربیست ودر اصل بمعنی **بال مرغ** و مجازا بمعنی **سایه** و**جانب** و **حفظ** و **حراست** و **پشتیبانیست** ودرین صورت در **کَنَف** حمایت کسی بودن بمعنی در سایه‌ی حمایت ودر پناه حمایت بودنست و درستست و تلفظ صحیح آن چنانکه ملاحظه میشود بافتح اول ودوم میباشد .

پرسش : نوشته‌اند **بارفاهیت** و **وضعیت** صحیح است یاخیر ؟

پاسخ : رَفاهیت درقدیم هم استعمال شده ودر فرهنگ‌ها آورده‌اند اماوضعیت ازغلط‌هاییست که تازه معمول شده است حتی کلمه‌ی رفاهیت راهم من نمی‌پسندم و رَفاه هست دیگر چه حاجت برفاهیت هست؟ درعربی **رَفاهَتْ** و**رَفاهَیت** بی‌تشدید بمعنی **فراخی** و**آسانی زندگی** آمده و**رَفاه** هم همین معنی رادارداماوضعیت حتماً غلط است وموقعیت هم همین حال‌را دارداین **ئیت‌ها** بیشتردنبال اسم‌مفعول‌می آیدبرای‌این که حالت مفعولی را نشان بدهد مثل مسئولیت که حالت مسئول بودن را می‌رساند یا محرومیت بمعنی حالت محروم بودن و درین‌صورت همه جا نمی‌توان استعمال کرد مثلا انسانیت درستست زیرا که بمعنی حالت انسان بودنست اما چسباندن این ئیت که یکی از علامت‌های مصدری عرب است بکلمات فارسی درست نیست مثل‌ایرانیت و دوئیت و خوبیت .

پرسش : سؤال آخر این نامه‌اینست : باز گشت بنامه‌ی شماره‌ی فلان که در نامهای اداری بکارمی‌رود صحیح است یا نه ؟

پاسخ : این‌تعبیر ترجمه از زبانهای اروپاییست ومعنی آن اینست که برای تکمیل مطالبی که در نامه‌ی شماره‌ی فلان نوشته شده این مطالب را باطلاع شما می‌رسانیم اگر ازین قیدی که برخیها دارند وکاملا بجا نیست بگذریم که کلمات عربی را استعمال نکنیم بهترین تعبیر درین‌مورد همینست که بنویسند برای تکمیل مطالب نامه‌ی شماره‌ی فلان زیرا اگر بازگشت بنویسند در صورتی درستست که

مطالب آن نامه را عیناً دوباره تکرار کنند و چون مقصود این نیست باز گشت در حقیقت این جا معنی باز گو را دارد که همان تکرار است پس بهتر اینست که ازین تعبیر خودداری بکنند.

پرسش : نامه‌ای هست که ضمن آن نوشته‌اند در اشعار عطار که نوشته‌ی جنابعالیست این شعر شیخ عطار چنین خوانده میشود :

چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار متجلی است از در و دیوار

ولی بعضی می گویند:

چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار بتجلی است از در و دیوار

خواهشمندم بفرمایید کدام ازین اشعار صحیح است ؟

پاسخ : هر دو صحیح است زیرا در فارسی بتجلی است یعنی تجلی دارد و در حال تجلی است و متجلی اسم فاعل همان مصدر تجلی است در فارسی هم می‌توان گفت چیزی متجلی است یعنی تجلی و جلوه دارد و هم بتجلی است یعنی در حال تجلی و جلوه است ولی متجلی بهترست زیرا که از صفت فعل مرکب ساختن بهترست تا از مصدر درین جا متجلی اسم فاعل و صفت است و تجلی مصدر است .

دایره یا داریه ؟
تطبیق ماههای رومی با ماههای اروپایی و فصول سال
تلفظ و معنای صحیح عذری ، آخر ، متعلق ، دکلمه ، املای درست « بیهوده »
ومورد استعمال « همشیره »
آیا « صرف وقت » صحیح است ؟
بحث درباره‌ی چند کلمه‌ی مهجور وغیر مستعمل و شکستن کلمات در زبان عامیانه

پرسش : استاد محترم در باره‌ی این آلت موسیقی که بآن **دف** هم میگویند اشکال پیدا شده است که آیا اسم درست آن **دایره** است یا **داریه** ؟

پاسخ : **داریه** تلفظ عامیانه‌ی همان کلمه‌ی دایره‌ی عربیست و چون این آلت شکل دایره یعنی **چنبره** را دارد بآن دایره گفته‌اند واین اصطلاح خیلی قدیم‌است زیرا در یك رباعی آمده که بابوسعید ابوالخیر هم نسبت داده‌اند اتفاقاً رباعی خیلی زیباییست . میگوید :

چون دایره ما ز پوست پوشان تو ایم — در دایره‌ی حلقه بگوشان تو ایم

گر بنوازی ز جان خروشان تو ایم — ور ننوازی هم از خموشان تو ایم

در شعر اول که میگوید ما چون دایره از پوست پوشان تو هستیم هم اشاره باینست که روی‌دایره را پوست‌می‌اندازند وهم پوست‌پوشان اشاره بصوفیه و مریدان فرقه‌ی تصوف‌است که برای فروتنی در برابر مرشد خود لباسی از پوست‌می‌پوشیده‌اند و پوست پوشیدن علامت فروتنی بوده‌است. سپس میگوید دردایره‌ی حلقه‌بگوشان تو هستیم در دایره‌ی حلقه بگوشان یعنی جزو حلقه‌بگوشان و حلقه بگوش در قدیم بمعنی غلام زرخرید بوده است که حلقه‌ای بگوش او می کردند و نام صاحب آن غلام را روی آن حلقه نوشته بودند که فرار نکند ودر ضمن حلقه بگوش اشاره بحلقه‌هاییست که در کمان دایره آویزان کرده‌اند و در موقع زدن صدا می کند در شعر بعد میگوید اگر بنوازی از جان خروشان توهستیم بنوازی دو معنی دارد

هم بمعنی نوازش کردن و مهربانی کردنست و هم بمعنی نواختن و زدن ساز و آن هم مقصود اینست که اگر ما را نوازش بکنی ازجان می خروشیم یعنی ازشدت شادی فریاد برمی کشیم و هم مقصود اینست که اگر بنوازی و بزنی بصدا در می آییم[1]. ور ننوازی هم از خموشان تواییم و این هم دومعنی دارد یکی این که اگر ما را نوازش نکنی و مهربان نباشی خاموش وساکتیم و چیزی نمی گوییم و معنی دیگر اینست که اگر نزنی و بصدا در نیاوری خاموش و ساکت می مانیم.

پرسش : نامه‌ایست از دوشیزه‌ای که ضمن آن می پرسد کلمه‌ی **عُذری** که گویا صحیح آن **عَذری** را بفتح عین است چه لغتی است ؟

پاسخ : این کلمه اصلا عربیست و در زبان عرب بمعنی **دوشیزه** است . در اصل عربی عذرا را بفتح عین تلفظ میکنند در یك داستان ادبی قدیم زبان فارسی هم عذرا مشعوقه‌ایست مثل لیلی و شیرین در مقابل عاشقی که وامق نام دارد در میان ادبا معمولست که نام این داستان را **وامق و عذرا** می گویند و با اینحال عُذرا را گفتن بگوش مردم خوش آیندترست تا عَذرا گفتن و بهمین جهت در ایران معمولست که هرزنی یا دختری که اسم او عذرا است با وجود آنکه عذرا بفتح اول درست ترست مردم باو عذرا با ضم عین می گویند.

پرسش : یکی از فرهنگیان کرمانشاه سئوال کرده است : **آزار، نیسان، ایار، حزیران، تموز، آب، ایلول، تشرین اول، تشرین آخر، کانون اول، کانون آخر، شباط** - که ماههای رومی هستند - هر کدام ماه چندم رومیست آیا با چهار فصل و ماههای ایرانی مطابقت دارند یا خیر و اگر داشته باشند با کدامیك از ماههای ایرانی مطابقت میکنند ؟

پاسخ : این دوازده ماهی که ذکر کرده‌اند **دوازده ماه تقویم سریانیست** که در آسیای غربی بیشتر در میان اقوام سامی معمول بوده و در ایران اشتباها بآن تقویم رومی گفته‌اند و تا کنون در ترکیه و سوریه و لبنان هم معمولست ماه اول

---

۱ - همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش تو بهر ضرب که خواهی بزن و بنوازم (سعدی)

آن تشرین اول مطابق با ماه اکتبر از تقویم فرنگیست . بنابرین تشرین دویم ماه نوامبر، کانون اول ماه دسامبر ، کانون دوم ماه ژانویه ، شباط ماه فوریه ، آزار، ماه مارس ، نیسان ماه آوریل ، ایار ماه مه ، حزیران ماه ژوئن تموز ماه ژویه . آب ماه اوت ایلول ماه سپتامبر تقویم فرنگی است و تقریبا شروع آن در اول پاییز ست. در ایران نیز چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام این تقویم بیش و کم رایج بوده و مخصوصا در کشاورزی. بهمین جهت در شعر نام برخی ازین ماهها مکرر آمده است چنانکه بارانهای بهاری باران نیسان و ماههای سرد زمستان را کانون و گرمترین ماه تابستان را حزیران و تموز گفته‌اند .

پرسش : سؤال دوم ایشان اینستکه حرکت حرف خ را در کلمه‌ی **آخر** که بعد از کلمه‌ی ماه می آید مثل تشرین آخر معلوم فرمایید .

پاسخ : در زبان عرب دو کلمه هست یکی **آخَر** بفتح و یکی **آخِر** بکسر خاء آخَر بفتح بمعنی **دیگر** ست و آخِر بکسر بمعنی **واپسین** وپسین در مقابل اول . اما متاسفانه در فارسی کلمه‌ی آخِر ، بمعنی پسین و واپسین را آخَر تلفظ میکنند . در نام این دو ماه اگر مقصود دیگریست باید گفت تشرین آخَر و کانون آخَر و اگر مقصود دوم و واپسین در مقابل اولست باید گفت تشرین آخِر و کانون آخِر اما در فارسی همیشه معمول بوده است تشرین اول و تشرین دوم و کانون اول و کانون دوم گفته‌اند.

پرسش : سؤال سوم ایشان در باره‌ی کلمه‌ی **متعلق** است که آیا باید متعلق بکسر لام گفت یا متعلق بفتح آن ؟

پاسخ : اگر **متعلق** بکسر بگوییم اسم فاعل میشود و بمعنی **تعلق دارنده** است مثلا می‌توان گفت این کتاب را من متعلقم یعنی دارنده‌ی آنم و **اگر متعلق** بفتح بگوییم بمعنی **تعلق داشته** است مثلا باید گفت این کتاب متعلَق بمنست یعنی داشته و داشته شده‌ی من است برای درك معانی سایر کلمات که مشابه این کلمه است باید ابواب ثلاثی مزیدفیه عربی را فرا گرفت .

پرسش: سؤال چهارم ایشان اینستکه بجای لغت **دکلمه** چه میتوانیم بگوییم ؟

پاسخ : گویا مرادشان کلمه‌ی **دکلمه‌ی** فرانسه است **بمعنی بصدای بلند خواندن و با آهنگ وحرکات مناسب** چون این قسم ازخواندن گی در ایران هرگز معمول نبوده است گمان نمی‌رود بتوان در فارسی کلمه‌ی مناسبی برای آن پیدا کرد و هرچه جعل بکنند قطعا مرکب از چند کلمه خواهد بود . پس بهتر اینست که همان کلمه‌ی دکلمه ود کلاماسیون فرانسه را که در بسیاری از زبانهای دیگر نیز پذیرفته‌اند بکار ببریم .

پرسش : نامه‌ایست از اندیمشك که‌ضمن آن سؤال شده است در جمله‌ی « **وقتشان راصرف این کار بکنند** » آیاکلمه‌ی **صرف** که من بکار بردم درین نوع جاها اگر قرار گیرد صحیح است ؟ چون که در زبان عربی مفهوم دیگری دارد و معنی آن در جملاتی نظیر « **وقتم را صرف شما کردم** » و « **بیهوده وقتتان را صرف نکنید** » اصلا بامعنی اصلی آن وفق نمیدهد .

پاسخ : یکی از معانی **صرف** در عربی **بکار بردن** مال است بهمین جهت در فارسی **صرف کردن** را بمعنی **خرج کردن** بکار برده اند و چون وقتی را که در کاری‌میگذارند مانند پولیست که درراه‌کاری خرج کرده باشند صرف کردن را برای وقت هم گفته‌اند یعنی گذراندن وقت برای انجام دادن کاری و این از مختصات زبان فارسیست و در عربی باین معنی هرگز نیامده است و من مانعی نمی‌بینم که این کلمه را درین مورد بکار ببریم .

پرسش : پرسیده‌اند آیا **بیهوده** را جدانوشتن یعنی **بی** را یك کلمه **وهوده** را یك کلمه‌نوشتن‌صحیح‌است واستفاده ازکلمه‌ی‌هوده‌بجای **نتیجه** درست است‌یاخیر؟

پاسخ : **هوده** را فرهنگ نویسان بمعنی **حق** و **راست و درست** ضبط کرده‌اند و پیداست که بیهوده از آن ساخته شده و بمعنی **ناحق** و **نادرست** است و درضمن بی‌سود و بی‌فایده هم معنی میدهد . معمولا بیهوده را یك کلمه می‌نویسند و بی رابه‌هوده می‌چسبانندواینطور بهترست زیرا که در خواندن انسان گیر نمیکند اما هوده چنانکه گفتم معنی نتیجه نمیدهد و بمعنی حق‌ور است و درست است .

پرسش : نوشته‌اند لفظ **همشیره** که از **هم** و **شیر** فارسی ترکیب شده از کجا **ة گرد** مؤنث عربی بخود گرفته آیا استفاده از آن برای خواهر و برادر بصورت بدون « ة » صحیح است و با حذف ت ساکنه‌ی تازی میشود آنرا جمع بست و گفت همشیران ؟

پاسخ : اشکال سر اینست که تصور کرده‌اند **ه** در آخر کلمه‌ی همشیره، های تانیث عربیست مانند **رقاصه** و **شاعره** و نظایر اینها در صورتیکه این کلمه فارسیست و از **هم** فارسی و **شیری** که می‌خورند ساخته شده و همشیره یعنی دو نفر که یك شیر و شیر یك زن را خورده باشند وهای آخر آن برای تانیث نیست و بیشتر معنی **تکرار عمل** را می‌دهد مثل‌های آخر هم **خوابه** و همشیره یعنی **دو تن که مکرر از یك شیر و شیر یك زن خورده‌اند** و اگر همشیر می گفتند این معنی تکرار از آن بر نمی‌آمد . **در قدیم کلمه‌ی همشیره را هم در باره‌ی مرد بکار** میبردند و هم **در باره‌ی زن** و برای کسانی بود که هردو شیر یك زن را خورده باشند . چنانکه اگر دو تن شیر یك دایه را می خوردند بآنها همشیره می گفتند و اگر بچه، شیر مادر بچه‌ی دیگری را خورده بود باو هم همشیره می گفتند . اما امروز همشیره را تنها در باره‌ی **خواهر** استعمال میکنند و حتی در مورد خواهری که شیر مادر دیگر را خورده باشد یعنی دو خواهری که از یك مادر هم نباشند و در ضمن بخواهر نسبت ببرادرش هم همشیره میگویند . درین صورت ه آخر همشیره تای ساکن زبان تازی نیست و چون اصل کلمه همشیره است جمع آنرا همشیران نمی‌توان گفت و های آخر را درموقع جمع بستن نمیتوان صرف کرد و جمع آنرا **همشیرگان** باید گفت .

پرسش : سؤال کرده‌اند آیا لغاتی مثل **شلپ** و **پر کیدن** بمعنی **شیرین** و **اجازه دادن** درست است یا نه ؟

پاسخ : مادر زبان فارسی اصلا شلپ بمعنی شیرین و پر کیدن بمعنی اجازه دادن نداریم . در هیچ زبانی از ین بدعت‌ها نگذاشته‌اند و نمیشود گذاشت زبان

عبارت از کلماتیست که از روز اول در جای معینی و بمعنی مخصوص بکار برده‌اند و تابع هیچ هوی و هوسی نیست حتی اگر درلهجه‌های عامیانه‌ی زبانی کلمه‌ای باشد که در لهجه‌ی دیگری نباشد و ریشه‌ی آن کلمه معلوم نباشد نمیتوان آنرا استعمال کرد مثل **سیبه** که در زبان اصفهان بمعنی کوچه‌ی بن‌بست است چون این کلمه در لهجه‌ی دیگر نیست و معلوم نیست اصل کلمه چه بوده است استعمال آن مجاز نیست .

پرسش : سؤال دیگر اینست که آیا کلمات **نمیشود** و **میخوابد** و **می نشیند** و امثال آنها که باین طرز تلفظ میکنند «**نمی‌شه**» «**می‌خوابه**» و «**می‌شینه**» صحیح است ؟

پاسخ :درهمه‌ی‌زبانهادرموقع حرف‌زدن بعضی‌ازکلمات‌را می‌شکنندو کوتاه میکنند مثل همین نمی‌شه ومی‌خوابه و می‌نشینه اما اینها تنها در تکلم آنهم در حرف زدن یومیه و خصوصی‌مجازست و درموقع نوشتن‌باید درست آنرا نوشت مگرآنکه بخواهند تلفظ غلط کسی را تقلید بکنند .

مفهوم یکی از ابیات مخزن الاسرار نظامی

بحث دربارهٔ: نبیذ، خلبان، پایان، انگشتری، مزاج،

معنی و مورد استعمال شامل و مشمول و املای «عمرو»

پرسش: استاد محترم می‌خواستم تمنی کنم معنی و مورد استعمال دو کلمهٔ **شامل** و **شمول** را بفرمایید.

پاسخ: **شمول** در عربی اصلا بمعنی **شرکت** است اما در زبان فارسی بیشتر بمعنی **فراگرفتن** بکار می‌رود و اسم‌فاعل آن **شامل** و اسم مفعول آن **مشمول** بیشتر مورد استعمال دارد شامل چنانکه گفتم اسم فاعل و بمعنی **فراگیرنده** است بهمین جهت باید گفت این‌قانون بااین ترتیب شامل حال ماست و شامل ما می‌شود ومشمول گفتن دراینجا درست‌نیست ولی بالعکس **مشمول** بمعنی **فراگرفته** و اسم مفعولست و باید گفت ما مشمول این قانون یا این ترتیب هستیم‌و شامل قانون هستیم درست نیست.

پرسش: نوشته‌اند کلمهٔ **نبید** که بمعنی شراب است عده‌ای آنرا **نبیذ** باذال می‌خوانند بعقیدهٔ جنابعالی کدام یك صحیح است؟

پاسخ: این کلمه عربیست و اصل آن باذال است و بمعنی **شراب کشمش یا خرماست** اصل کلماتی که درفارسی آخرشان یاو دال دارد وما دال تلفظمی کنیم مثل **خورشید** و **امید** و **دید** و **شنید** در سابق بجای دال ذال‌بوده است و **خورشیذ** و **امیذ** و **دیذ** و **شنیذ** تلفظ می کردند چنانکه هنوز هم در بعضی از لهجه های ایران‌همین‌طورمی گویند بهمین جهت نبیذ عربی را با خورشیذ و امیذو نویذفارسی

قافیه می کردند و حالا که درین کلمات فارسی بجای ذال دال می‌نویسند ناچار نبیذ عربی را هم باید نبید نوشت والا اصل کلمه نبیذست .

پرسش : نوشته‌اند شعریست در کتاب **مخزن‌الاسرار نظامی** که :

رطل زنان دخل و لایت برند **پیرزنان را بجنایت برند**

اخیراً در کتاب ششم ابتدائی بجای رطل زنان **طبل زنان** آمده کدام صحیح است؟

پاسخ : حتما **طبل زنان** صحیح است ومراد نظامی از طبل زنان دخل‌ولایت می برند اینست که با کمال وضوح و بی‌پروایی دخل ولایت یعنی عایدات ولایت را می‌برند و درین کار بقدری بی‌پروا هستند که باطبل و نقاره یعنی باهیاهو وسروصدا این کار را می کنند اگر رطل زنان بخوانیم شعر بکلی خراب می‌شود زیرا که رطل بمعنی واحد و زن و در ضمن بمعنی هر نوع پیمانه و بیشتر پیمانه‌ی شرابست و رطل زنان دخل ولایت می برند یعنی درضمن سر کشیدن پیمانه‌ی شراب دخل رامی برند و شعر کاملا بی معنی می‌شود .

پرسش : پرسیده‌اند **خلبان** چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ : **خله** اسم **آلت** از مصدر **خلیدن** است که یکی‌ازمعانی آن **فرو بردن** در چیزیست و بهمین جهت کلمه‌ی خله را بمعنی پارویی که درقایق رانی استعمال می کنند آورده‌اندزیرا که **خله** در آب فرومی‌رودو کسی که این‌خله رابکار ببرد یعنی **پارو زن** قایق وزورق‌باشدباو **خله‌بان** گفته‌اند و چون در زبانهای‌اروپایی‌و بیشتر در فرانسه‌کلمه‌ی **Pilote** را که دراصل بمعنی راهنمای کشتی است در باره‌ی‌هواپیما هم بکار برده‌اند و راننده‌ی هواپیما را هم **Pilote** گفته‌اند این کلمه‌ی خله‌بان را مختصر کرده‌و های وسط آنرا انداخته‌اند و بمعنی راننده‌ی هواپیما بکار برده‌اند؟

پرسش : استاد محترم لطفاًتوضیح فرمایید این کلمه‌ی **پایان** که بمعنی آخر هرچیز می باشد همان جمع **پای** است که با اضافه‌ی **ان** باین صورت درآمده و یا استعمال آن بمعنی آخر هرچیز صحیح است ؟

پاسخ : البته پایان‌و پایین‌هردو از پای و پا ساخته شده و بمعنی **آخر هرچیز**

استعمال می‌شود می‌خواهد اسم ذات باشد یا اسم معنی - هم میشود گفت پایان راه و پایان کوه و هم می‌توان گفت پایان مطلب و پایان بیماری .

پرسش : نوشته‌اند کلمات **بهین** و **بهترین** که هردوصفت عالی هستند کدام یك صحیح است ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی **به** بمعنی خوبست ودرموقع تفضیل و برتری **تر** را بر آن اضافه می کنند و **بهتر** می گویند و چون یك درجه‌ی تفضیل و برتری بالاتر هم هست که بجای تر **ترین** می گویندهم می‌توان **بهین** گفت که از به ساخته می‌شود و هم **بهترین** که از بهتر ساخته شده است منتهی بهین بیشتر در مورد چیزی که در میان‌چندچیز خوب‌تر باشدو بهترین‌در مورد چیزهای بیشتر و فراوان‌تر گفته‌میشود مثلا می‌توان گفت روبروی من سه سیب بود و بهین آنها را من برداشتم و می‌توان گفت یك بشقاب پراز سیب بود و من بهترین آنها را سوا کردم .

پرسش : پرسیده‌اند در موقع نوشتن کلمه‌ی **عمر** و چرا باید دنبال‌ر حرف **و** گذاشت ؟

پاسخ : برای‌اینست که اگر دنبال **عمر** **و** واو نگذارند **عُمر** خوانده‌میشود برای رفع این اشتباهست که واو می گذارند .

پرسش : پرسیده اند کلمه‌ی **انگشتر** را گاهی **انگشتری** می‌خوانند حرف **ی** در آخر کلمه‌ی انگشتر چه مناسبت دارد و آیا در زبان فارسی باید انگشتری خواند یا انگشتر ؟

پاسخ:اصل کلمه‌**انگشتری**است‌چنانکه‌درشعر همیشه‌انگشتری‌استعمال کرده‌اند وهر گز انگشتر نیاورده‌اندامادر زبان مردم برای اختصار یاراازآخر آن‌انداخته‌اند و انگشتر گفته‌انددرین صورت‌در زبان‌ادبی باید انگشتری‌نوشت اما در حرف زدن ضرر ندارد که انگشتر بگوییم .

پرسش : پرسیده‌اند **فلاحت** یا **فلاحت** کدام‌صحیح است‌بکسر فاءیا بفتح آن؟

پاسخ : در عربی **فلاحت** بمعنی **زبان آوری** در فروش و باصطلاح بازار

گرمیست و در ضمن کشاورزی هم فلاحت با فتح درستست و هم فلاحت با کسر و بهمین جهت در فارسی هم بهردو شکل می‌توان گفت .

پرسش : پرسیده‌اند **مِزاج یا مَزاج** از نظر تلفظ کدام صحیح است ؟

مِزاج بکسر میم درستست و مزاج بفتح درست نیست .

پرسش: پرسیده‌اند **رودربایستی** یا **رودرواسی** یا **رودرباسی** کدام صحیح است؟

پاسخ : حتما **رودربایستی** درست است واین کلمه مرکب از رودربایست که آنهم مرکب از دروبایست است در بایست بمعنی لازم و ضروریست و رودربایستی که عوام رودرواسی تلفظ میکنند بمعنی **سکوت** و تسلیم از راه حیا و برای دلخوشی طرف است و حتما رودرواسی و رودرباسی که نوشته‌اند می‌بایست غلطهای چاپی باشد که درجائی دیده باشند .

پرسش : استادمحترم لطفا توضیح فرمایید در موقعی که میگویند «چه عجب که این جا تشریف آوردید » چه جوابی باید گفته شود ؟

پاسخ : سابقاً جواب این تعارف این بود که می گفتند **عجب جمال شماست و** مقصودشان این بود که بودن من تعجب ندارد و بیشتر بودن شما اسباب تعجب است و این تعارف خیلی بی‌مزه‌ای بود اما حالا بشرطی که حقیقتی هم در آن باشد میتوان گفت **همیشه از دیدن شما شاد میشوم یا همیشه در آرزوی دیدار شما بوده و هستم .**

پرسش : نوشته‌اند در جواب این که میگویند **صبح بخیر** و یا **شب خوش** چه باید گفته شود ؟

پاسخ : ساده تر از همه این است که در جواب صبح بخیر بگویند **صبح شما هم بخیر** ودرجواب شب خوش بگویند **شب شما هم خوش .**

پرسش : نامه‌ی مختصری هست که ضمن آن نوشته‌اند آیا چِنین با کسر چ درست است یا چُنین با ضم چ و همچنین کلمات نظیر آنها مانند چنانکه ولطفا علت آنرا هم توضیح فرمایید .

پاسخ : اصل چُنین و چنان بضم اول بوده است زیرا که چنین مخفف **چون این** و چنان مخفف **چون آنست** و بطریقی اولی چُنین که و چُنانکه باید گفت اما حالا بیشتر مردم چِنان و چِنین بکسر چ تلفظ میکنند و بسیاری از دانشمندان معتقدند که تلفظ اکثریت مردم زبان را رعایت باید کرد .

پرسش : پرسیده‌اند نام سراینده‌ی این دوبیتی چیست وصحیح آنرا بخوانید:

جنت که رضای مار آنست **در ساقه پای مادر انست**
خواهی که رضای مابیابی **کاری کن که رضای مادرانست**

ما ، در آنست یا مادران است یا مادر ، آنست کدام از این سه عبارت صحیح است ؟

پاسخ : اولا این اشعار از متأخرین است ثانیا مصرع دوم درساقه‌ی پای ما در انست درست نیست و گویا اصل آن چنین بوده است :

در سایه پای مادرانست مصرع سوم نیز خواهی که رضای ما بیابی نباید درست باشد بنظرم در اصل این طور بوده است **خواهی که رضای حق بیابی** یعنی رضای خدا مصرع چهارم نیز کاری کن که رضای مادرانست درست نیست و وزن آن خرابست گویا در اصل چنین بوده است **آن کن که رضای مادر انست** یعنی کاری را که رضای مادر هست ومادر از آن راضی است بکن پس درین صورت مصرع آخر را چنین باید خواند آن کن که رضای مادر ، آنست .

تاریخچه‌ی شهرستان بروجرد

تلفظ و املاء ومعانی صحیح : انتر، میمون ، گمان ، شاهد ، دهان عقب ، شمال ، « دوم » و آهو تك .

آیا نوشتجات ، صحیح است ؟

تخفیف کلمات فارسی و مورد استعمال پسوند «بد»

تلفظ گوناگون سفته و معانی مختلف آنها

پرسش : استاد محترم این اواخر موردی که پیش آمداین بود که آیا کلمه‌ی انتر فارسیست یا عربی با الف باید نوشت یا باعین؟

پاسخ : این کلمه‌فارسیست وحتما باالف باید نوشت متاسفانه فرهنگ‌نویسان هیچ کدام‌متوجه‌آن نشده‌اند وآنرا ضبط نکرده‌اند بهمین جهت بعضی تصورمیکنند که این کلمه درست نیست حتما درستست و حتما باالف باید نوشت در عربی کلمه‌ی عنتر با عین هست ولی هیچ دخلی با این ندارد و بمعنی **خرمگس** است .

پرسش : لطفا بفرمایید چه تفاوتی در میان کلمه‌ی **انتر** و **میمون** هست آیا میمون هم فارسیست ؟

پاسخ : بله میمون بااین‌معنی فارسیست و بجز **میمون عربی** بمعنی‌**مبارکست** تفاوتی که درمیان کلمه‌ی **انتر** و میمون هست بواسطه‌ی اینست که این حیوان‌انواع مختلف دارد یك نوع آنرا که کوچك‌ترست **انتر** و نوع دیگری را که بزرگترست میمون و یك نوع دیگر را **بوزینه** و**بوزنه** میگویند در کتابها کلمه‌ی دیگری هم

هست که **مهنانه** باشد و آن گویا نوع دیگری است که کمتر بایران آورده‌اند وحتی کلمه‌ی **شادی** راهم بهمین معنی نوشته‌اند واحتمال میرود که آنهم نوع دیگری باشد .

پرسش : نوشته‌اند خواهشمنداست تاریخچه‌ی **شهرستان بروجرد** را بفرمایید و مخصوصا بفرمایید معنی لغت **بروجرد** چیست ؟

پاسخ : در اسناد پیش از اسلام چیزی در باره‌ی شهر بروجرد نیست اما پیداست که کلمه‌ی بروجرد در اصل **بروگرد** بوده است و از این گونه آبادیها که در آخر آنها کلمه‌ی **گرد** آمده بسیارست مثل دارابگرد یا دارابجرد ودستگرد یادستجرد و گرد که در آخر این اسامی آمده و بعد به جرد تبدیل شده از فعل **کردن** است که درین جا **ساختن و بنیاد گذاشتن** معنی میدهد کلمه‌ی **برو** دراول نام بروجرد از ریشه‌ی **بروبار** بمعنی میوه آمده چنانکه برومند یعنی بارور وبرومنده وبروگرد هم بمعنی ساخت یاآبادیست که در آن میوه و باروبر بوده باشد . آبادیهایی که در آخر نام آنها گرد آمده همه در دوره‌ی ساسانیان ساخته شده‌اند و پیداست که بروگرد و بروجرد هم همین حال را دارد اما در دوره‌ی اسلامی نام این شهر از آغاز در کتابها آمده و از هزار سال پیش اسمی از آن برده‌اند .

پرسش : پرسیده‌اند: **آهوتك** بمعنی **اسم اسب** است یامعنی دیگری هم دارد؟

پاسخ : آهوتك که بهتر آنست **آهو تگ** بخوانیم اسم اسب معینی نیست و اصلا اسم نیست و صفت است و صفت مرکب و **تك** از **تکیدن** که مصدر آن دیگر در فارسی امروز استعمال نمی‌شود بمعنی **دویدن** است چنانکه از کلمات تکاپو بمعنی دویدن و پوییدن و تکاور بمعنی پردو آمده و آهوتك یعنی دونده بمانند **آهو** و چون آهو از حیواناتیست که تند میدود آهوتك یعنی بسیار تند دونده و این صفت را برای **اسب خیلی تندرو** استعمال می کنند و بهراسبی که این صفت را داشته باشد میتوان گفت .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن پرسیده‌اند **سَفته** یا **سُفته** یا **سِفته** (بفتح سین ، بضم سین یا بکسر آن) کدام یك صحیح است ؟

پاسخ : این هر سه کلمه در فارسی هست آنکه بمعنی **حواله** است بر وزن هفته است سِفته از مادهٔ سفت بمعنی غلیظ و ستبر و بسته و سخت است و بجامهٔ ستبر و کلفت هم گفته‌اند سُفته بضم سین از **فعل سفتن** بمعنی سوراخ کردن و بمعنی سوراخ شده است . پس حواله را سَفته بفتح سین باید گفت .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن سؤال کرده‌اند از لحاظ دستوری **نوشته‌جات** صحیح است یا **نوشته ها** ؟

پاسخ : البته نوشته‌ها . نوشتجات نه تنها درست نیست بلکه غلط زننده‌ایست که نوشتهٔ فارسی را کلمهٔ عربی حساب بکنند و الف و تا علامت جمع عربی را دنبال آن بیاورند و در میان نوشته و الف و تا یك جیم اضافه کنند برای اینکه در جمع و نسبت کلمات فارسی که آخر آنهاهای غیر ملفوظ هست آن‌ها بدل بکاف می‌شود و چون در عربی کاف نیست درین جا باید جیم اضافه کرد .

پرسش : پرسیده‌اند : **گُمان** یا **گِمان** تلفظ کدام یك صحیح میباشد (باضم اول یا بکسر آن ؟)

پاسخ : در فرهنگ‌ها گمان و گمان هردو را ضبط کرده‌اند و من گُمان بضم را ترجیح می‌دهم زیرا که اصل آن **گو مان** بوده‌است و درهرصورت گمان بکسر درست نیست .

پرسش : پرسیده اند بفرمایید **هیربد** صحیح است یا **هیربد** (بضم باء یا بفتح آن) .

پاسخ : البته هیربد بفتح باء . پسوند بد را برای شاغل در موردی که میخواهند فعل حر است و پاسبانی و نگهبانی را برسانند می‌آورند و همه جا باید بفتح با باشد مانند **موبد** و **آذربد** و **هیربد** و **سپهبد** یا **سپاهبد** .

پرسش : نامهٔ دیگریست که ضمن آن سؤال مفصلی کرده‌اند سؤال اینست : در کتاب قاآنی خواندم که :

نشود شاهد زیبا رو جز همدم زشت نخورد خربزهٔ شیرین الا کفتار

آن استاد محترم در دوسه برنامهٔ قبل ضمن تعریف این بیت :

شاهدم من ولی نه در کنعان نخل بندم ولی نه‌دربستان [۱]

فرمودید شاهد بمعنی بسیار زیبا و نظیر آن است بااین ترتیب آیا در بیت مذکور در فوق شاهد زیبا رو درست است حال آنکه بفرمایش آن استاد شاهد بمعنی زیباست. بعلاوه کرارا شنیده شد که فلان شخص میگوید من شاهد دارم که مرتکب فلان عمل نشدم آیا این کلمه نیز درست است ؟

پاسخ : شاهد کلمه‌ی عربیست واسم فاعلیست که بجای صفت هم بکار برده میشود و در اصل معنی آن **حاضر و گواه** است واین که میگویند من شاهد دارم که مرتکب فلان عمل نشدم این جا بمعنی گواهست یعنی کسی که میداند و دیده است . اما همین کلمه‌ی شاهد عربی در فارسی معنی مخصوصی پیدا کرده که در عربی باین معنی نیامده و آن بمعنی **زن و مرد** خوبروی و **زیباست** واساسا این ایراد بشعر قاآنی وارد است که شاهد خود بمعنی موجود زیباست ودرترکیب شاهد زیبارو، زیبارو زائد و باصطلاح ادبی **حشوقبیح** است ولی گاهی دو کلمه‌ی مرادف را که یك معنی دارند برای تاکید می آورند مثل دست گیرنده و پای رونده که گیرنده ورونده نیز حشو قبیح است ولی در شعر گاهی وزن شعر شاعر را مجبور میکند که ازین حشوهای قبیح خود داری نکند مثل **مرد ـ مردانه .**

پرسش : نوشته اند و جهه‌ی عَقلائی ـ **وجهه‌ی عَقلانی** و جهه‌ی عُقلائی از لحاظ تلفظ استعمال کدام درستست ؟

پاسخ : عِقلائی که حتما درست نیست زیرا که نه باقواعد زبان عرب تطبیق میکند و نه با قواعد زبان فارسی . عُقلائی اگر بگویند فعل است که بایای نسبت از عقلا جمع عاقل ساخته‌اند و این هم نظیر ندارد که در فارسی از اینگونه اسم فاعلهائی که صفت می‌شوند صفت نسبی ساخته باشند ـ چنانکه علمائی و حکمائی و وزرائی و غیر هم نیز نگفته‌اند. درعربی یك نوع صفاتی هست مانند روحانی وجسمانی و فوقانی و تحتانی و ایرانیان بقیاس آن کلماتی مانند طولانی ساخته‌اند و بهمین قیاس میتوان گفت اگر کسی عقلانی بگوید ازین سابقه پیروی کرده است .

۱ ـ بصفحه‌ی ۷۵ رجوع فرمایید .

پرسش : استاد محترم آیا **دهان** صحیح است یا **دهن** ؟

پاسخ : هردو زیرا که اصل کلمه دهانست و دهن مخفف آنست که برای کوتاه کردن الف راازوسط انداخته‌اندمثل شاه که بهمین‌مقصود آنرا شه هم گفته‌اند وگنه ازگناه .

پرسش : سؤال کرده‌اند که خاقانی دراین شعر :

هان‌ای‌دل‌عبرت بین ازدیده‌نظر کن‌هان ایوان مد این را آئینه عبرت دان

یك ره ز ره دجله منزل بمدا این کن و ز دیده **دوم** دجله برخاك‌مداین‌ران

چراکلمه‌ی دوم را بدون تشدید ذکر کرده آیا همین صحیح است یاباتشدید؟

پاسخ : اولا **دوم** (بدون‌تشدید) ازحیث‌قاعده‌ی‌زبان درست‌تر ازدویم‌باتشدید است و ما چون عادت کرده ایم دوّم بگوییم تصور میکنیم غلط است و حال آنکه اینطور نیست‌ثانیاً اگرخاقانی‌درین جا دوم‌باتشدیدو اومیگفت‌وزن‌شعرخراب‌میشد .

پرسش : نوشته‌اند در کاشان اصطلاحی است بنام‌این **کُله واون‌کُله** که‌بجای واژه‌ی « این جا واونجا » استعمال میگردد و در بین عوام بسیار شایع میباشد در صورت امکان صحیح یا غلط بودن این واژه را تذ کر فرمایند .

پاسخ : کلمه‌ی **کُله** بمعنی **جا** در بسیاری از شهرهای ایران‌از آن جمله در تهران هم برسر زبانها هست ولی در نظم و نثر نیامده در بسیاری از زبانها کلماتی هست که در محاورات استعمال میکنندو در کتاب نیست و بکار بردن آنها هیچ عیبی ندارد این‌کلمه‌ی کله هم ازآنهاست .

پرسش : لطفاً بفرمایید عقب درست است یاعقب (بفتح غین یا بکسر آن)

پاسخ : در عربی‌عقب **ageb** اماایرانیان عادت نکرده‌اند **agab** بگویند

پرسش : آیا **شمال** صحیح است یا **شمال** ؟ (بفتح شین یا بکسر آن ؟)

پاسخ : درعربی‌شمال **chamal** بادیست که‌ازقطب‌میوزدوشمال**Chemal** بمعنی **طرف چپ** در فارسی باین معنی امروزی که مراد آن جهتی باشد که در بالاسرقرار گرفته است‌و از همان کلمه‌ی‌شمال‌بمعنی‌باد قطبی گرفته‌شده‌البته‌شمال‌درست‌ترست ودرهرصورت‌شمال **Chomal** بضم‌شین‌رادرهیچ فرهنگ عربی‌وفارسی‌ضبط نکرده‌اند.

«مکتب استاد» یعنی چه؟

بستگی دبیر با مدبر، موارد استعمال و معنی پساوند «چی» و گرام یا گرامی

آیا «شکارچی» در شاهنامه بکار رفته است؟

بحث در بارهٔ خانم محترمه و ریشهٔ کلمهٔ خانم

پرسش: یکی از فرهنگیان تهران سؤال کرده است که متاسفانه درست روشن نیست نوشته اند **میم و سین و ب یامیم و صاد و ب با سین** صحیح است **یا با صاد** و ریشه آنرا بفرمایید.

پاسخ: گویامقصودشان کلمهٔ **مسیب** باشد که درنام مردها نیز بکاربرده‌اند این کلمه با **سین** درستست و در لغت بمعنی **آزاد درکار خود** و مختار در کار خود هست و **مصیب با صاد** در لغت نیست.

پرسش: نوشته‌اندمی‌خواستم بدانم که لغت **دبیر** اصل و ریشه‌اش چیست و آیا بالغت **مدبر** هیچ بستگی دارد یا نه؟ زیرا این لغت بیشتر بمعنی‌فن‌نویسند گی-است و فردوسی آنرا در اشعار خود بکار برده است.

پاسخ: دبیر کلمهٔ فارسی اصیل‌است که درقدیم **دپیر** هم نوشته‌اند و بمعنی **نویسنده** وکاتبست مدبر لغت عربیست اسم فاعل از مصدرتدبیر که بمعنی توجه

داشتن بپایان کارست اما فن نویسندگی را دبیری باید گفت زیرا که دبیر معنی فاعلی دارد و برای رساندن عمل فعل **یا** در آخر اسمی که حالت فاعلی دارد اضافه می کنند و از دبیر دبیری می‌سازند و فردوسی هم هرجا در شاهنامه کلمه‌ی دبیر را آورده حالت فاعلی دارد .

پرسش : نوشته‌اند آیا تلفظ **مکتب استاد** درجایی که خبری از کتابت نباشد صحیح است ؟ در صورتی که می‌دانیم مکتب اسم مکان می باشد .

پاسخ : البته مکتب اسم‌مکانست از ماده‌ی **کتب و کتابت** بمعنی نوشتن اما در ضمن کلمه‌ی مکتب را بمعنی جایی که بکسی درس بدهند نیز بکار برده‌اندچنانکه سابقا دبستانها را **مکتب خانه** می گفتند دریـن‌صورت مکتب‌درین‌جا یعنی جلسه‌ای که در آن کسی چیزی بدیگری یاد بدهد چنانکه محکمه را هم که بمعنی جای حکم دادنست برای جایی که طبیب دستوری ببیمار بدهد استعمال کرده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند بکار بردن **خانم محترمه** در خطاب بزنان صحیح است ؟

پاسخ : متاسفانه‌صحیح نیست اولا بواسطه‌ی اینکه در فارسی مذکرومؤنث نیست که برای خانم صفت مؤنث محترمه را بیاورند ثانیا خانم کلمه‌ی عربی نیست ، کلمه‌ی ترکیست و برای کلمات ترکی هم نمیتوان درفارسی صفت مؤنث عربی آورد. چون اکنون کلمه‌ی خانم را در مقام تعارف برای زنها استعمال می کنند مردم تصور میکنند که این کلمه مؤنث است در صورتی که این طور نیست . اصل کلمه ، **خان** است که عنوان سرکردگان قبایل ترك بوده و در دوره‌ی تیموریان درایران معمول شده است که بآخر کلمه‌ی خان میم مضموم ترکی را که ضمیر اول شخص است و من معنی می‌دهد چسبانده‌اند ومعنی آن **خان من** یعنی سرور من است پس خانم یعنی خان من و همین معامله را باچند کلمه‌ی دیگر در همان زمان کرده‌اند چنانکه از **بیك** که بمعنی سر کرده است **بیگم** ساخته‌اند و حتی از **شیخ** عربی **شیخم** و از **ماه** فارسی **ماهم** ساخته اند و ماهم را در نامهای زنان بکار برده‌اند از آن وقت در ایران معمول شده که خانم و بیگم و ماهم را تنها در مورد زنان بکار برده‌اند اما شیخم را تنها در مورد مردان گفته‌اند.

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید آیا لغت **شکارچی** در شاهنامه بکار رفته یا خیر؟ و آیا اگر بجای آن «**شکارچیر**» بگوییم بحقیقت نزدیک تر نیست؟ چون واضح است که شکار چیر بکسی می گویند که در شکار چیره و قوی دست باشد و بهمین قیاس **تلگراف چیر** بمعنی چیره در تلگراف و **شنا چیر** بمعنی ورزیده در شنامی‌شود. در بازار هم‌چی زیادآمده ومی‌توان بمعنی چیره گرفت مثلاً **پاکت‌چی** یعنی کسی که در کار **پاکت چیره** است و دستمالچی بهمین قیاس درکار دستمال و خرید و فروش آن چیره است خواهشمندست نظر خود را بفرمایید.

پاسخ : اولا شکارچی در شاهنامه نیامده و جای این کلمه در شاهنامه نیست و این کلمه‌ی مرکب اساساً با آهنگ اشعار شاهنامه تطبیق نمیکند. ثانیا **چی** پساوندیست از ترکی که **علامت نسبت** است و شکارچی مرکب از دوکلمه‌ی شکار فارسی و چی ترکیست یعنی **منسوب** بشکار و اهل شکار وچی درین جا مخفف چیر یا چیره نیست زیرا که‌چیر درین گونه‌موارد‌هرگز استعمال‌نشده است وتلگراف‌چی یعنی منسوب بتلگراف و پاکت‌چی هم منسوب بپاکت و دستمال‌چی هم منسوب بدستمال معنی میدهد. این پساوندچی در دوره‌ی تیموریان و بیشتر در دوره‌ی صفویه وارد زبان فارسی‌شده و نخست تنها درکلمات ترکی بکار برده‌اند مثل **قورچی** یعنی **سلاحدار** و **قاطرچی** یعنی **استربان** و **چورکچی** یعنی کسی که نان را بدست او می‌سپارند و **باشماق چی** یعنی **کفشدار** و **قاپوچی** یعنی **دربان** و بسیاری‌نظایر دیگر بعد کم کم این چی را بکلمات فارسی هم افزوده‌اند مثل خرکچی بمعنی راننده‌ی خر و الاغ‌وار اده چی یعنی راننده‌ی اراده و شکارچی بهمین قیاس آنرا دنبال کلماتی که از زبانهای اروپایی گرفته اند آورده اند مثل درشکه چی و کالسکه چی و تلگراف چی و تلفن‌چی و پست چی وگاری چی و نظایر آنها درین صورت **چی** در همه‌ی این ترکیبات لفظ فصیحی نیست و عامیانه است و بهتراینست که از استعمال آن خودداری کنیم و بجای آن پسوندهای فارسی بگذاریم مثلا تماشاچی را **تماشاگر** بگوییم و شناچی را **شناگر** واراده چی را **اراده‌ران** و درشکه چی و

کالسکه‌چی و گاری چی را **درشکه‌ران** و کالسکه ران و اراده ران بگوییم . بهمین جهت کلمه‌ی شکارچی که لفظ ادبی نیست در شاهنامه نیامده و کلمه‌ی فصیح آن **شکار افکن** است و اگر شکارافکن قدری دراز وسنگین باشد میتوان **شکار گیر** گفت زیرا که کلمه‌ی دیگر برای شکار در فارسی نخجیرست و چون نخجیر گیر برای کسی که نخجیر میکند گفته‌اند میتوان شکار گیر را هم برای کسی که شکار میکند گفت چنانکه **شیرگیر** برای کسی که شیر شکار میکند گفته‌اند . پس بهترست درین مورد یا شکارافکن بگوییم یا شکار گیر .

پرسش : نوشته‌اندچون در کرمان برزگر یا کشاورز که درجاهای‌دیگرایران رعیت میگویند زعیم خطاب میکنند خواهشمند است معنی این کلمه را بیان فرمایید .

پاسخ : **زعیم** در زبان عربی بمعنی **ضامن** و **کفیل** و**مهتر** و**رئیس** است و زعیم قوم یعنی کسی که از طرف گروهی کاری‌را میکند گویا این که در کرمان زعیم را در باره‌ی کشاورز استعمال کرده‌اند از این جهت باشد که مقصود اینست که از طرف مالك وکالت و کفالت در کار زراعت را دارد و این کلمه بهمین معنی گاهی در کتابهای سابق هم آمده است و منحصر باصطلاح مردم کرمان نیست شاید دراصل بپیشکار املاك گفته‌اند و بعد کم کم در باره‌ی کشاورز و برزگرهم بکار برده باشند .

پرسش : سئوال کرده‌اند دریك روزنامه خواندم کسی که عازم آلمان بود این جمله را برای خدا حافظی نوشته بود : « از کلیه‌ی دوستان و آشنایان **گرام** خدا حافظی مینمایم »

آیا **گرام** درین جا صحیح بکار رفته است یانه چون فکر میکنم گرام که منظور **گرامی** باشداین‌معنی را نمی‌رساند ودرنتیجه غلط است بنظر شماچه‌میرسد ؟

پاسخ : برخلاف آنچه تصور میرود و برخی‌هم اظهار عقیده کرده‌اند من گرام را بجای گرامی بمعنی عزیز غلط نمیدانم و دلیلی که دارم اینست که در

قدیم گرام را اسم میگذاشته‌اند واز اسامی مردان بوده است وما در فارسی صفاتی داریم که گاهی **یـا** در آخر آنها اضافه کرده‌اند مثل **تار وتاری** که هر دو صحیح وهر دو بمعنی تیره است و گرام و گرامی‌هم همین حال را دارد.

پرسش: نوشته‌اندلطفاً درباره‌ی معنی و مفهوم **زیر** و **زیرین** توضیح‌دهید.

پاسخ: در فارسی صفات متعددی داریم که برای تعیین مکان و زمان بکار میرود مثل بالا و زیر در مکان و **دیر** در زمان هر وقت که بخواهند صفت نسبی بسازند یا و نون بآخر آن می‌افزایند مثلا از بالا **بالایین** و از زیر **زیرین** و از دیر **دیرین** میسازند. بالا وزیر مکان را می‌رساند وبالایین وزیرین یعنی در بالا و در زیر واقع شده ودیرین یعنی دیر قرار گرفته.

پرسش: یکی از دانش‌آموزان تهران پرسیده است تلفظ درست کلمات زیر چیست؟ **تَرجمه** یا **تَرجُمه** **شُجاعت** یا **شَجاعت** **بَرومند** یا **بُرومند** **هیجده** یا **هجده**.

پاسخ: در عربی **ترجمه** و **ترجُمه** (بکسر یا ضم جیم) هردو درستست و در فارسی **ترجُمه** بضم جیم معمول تر از **ترجِمه** بفتح جیم است. **شَجاعت** بفتح شین درست است و **شُجاعت** بضم اول هرچند که رایج ترست تصرف فارسی زبانهاست. برومند بضم اول درست نیست و **بَرومند** بفتح درست‌است. زیرا که این کلمه از **بر** ساخته شده واز **مند** بر بمعنی بار ومیوه و حاصل است و بَرومند یعنی بار ور و بار دار وپرحاصل اما **هیجده و هجده** هر دو صحیح است و حتی **هیژده وهژده** بازهم نوشته‌اند ودرست است.

«بارك الله» یعنی چه؟

بحث در بارهٔ: کبری، پوراندخت، پنجزار، رادیو ساز، تکیه، سنبل، عمارت و تلسکوپ

شرحی در بارهٔ دو اصطلاح معمول زبان فارسی و

توضیح دانشکده، دانشسرا، دانشگاه، استاندار و فرهنگ

پرسش : نامه‌ایست از قم که دارای هشت سئوال مختلف است سئوال اول اینست که کلمهٔ کبری را مثلا در **سفارت کبرای ترکیه** باید بی الف نوشت یا باالف این **کبری** با « کبری » که نام زن است فرق دارد و یا معنی دیگری دارد این **کبری** از کجا آمده است؟

پاسخ : کبری کلمهٔ عربی، مؤنث اکبر بمعنی **بزرگ ترست** در عربی این کلمه را با یا مینویسند و باالف تلفظ میکنند در فارسی هر کلمه‌ای که آخرش الف باشد درموقع نسبت یا اضافه، یك **یا** بر آن الف اضافه میکنند مثل **پای من** و پای کوچك و پای بچه بهمین جهت در فارسی با کلمات عربی هم همین معامله را میکنند و در موقع اضافه باید یای آخر کبری راالف نوشت و بعد آن یای اضافهٔ فارسی را بر آن افزود و مثلا گفت **سفارت کبرای ترکیه** . کبرای نام زن هم همین کلمه است و بیشتر دختر اول را که امیدوارند از دختران دیگر بزرگتر باشد کبری نام

می گذارند و دختر بعداز و را **صغری** میگویند که بمعنی کوچك‌تر است[1].

پرسش : نوشته‌اند بچه‌ای که برای پدر و مادرش کار خوبی کرده باشد باو میگویند **بارك الله !** بارك‌الله یعنی چه و آیا این کلمه معنی هم دارد یا نه ؟

پاسخ : بارك‌الله يك جمله‌ی عربیست که در مقام تحسین و تبریك بکارمیرود و معنی آن اینست که **خدا ترا برکت بدهد** یعنی بر نعمت خود بیفزاید[2].

پرسش : برای احترام بیك نفر باو میگویند **شما** در صورتیکه شما جمع ـ است و دلالت بیکنفر نمیکند عقیده‌ی جنابعالی درین باره چیست ؟

پاسخ : این ایراد اساسا واردست اما منحصر بزبان فارسی نیست در بسیاری از زبانها هم معمولست که هروقت بیك نفر احترام میگذارند بجای اینکه باو تو بگویند شما میگویند و این عادت بقدری رواج پیدا کرده است که نمیتوان آنرا تغییر داد ولی نباید منکر شد که کلمه‌ی **تو** دوستی و محبت و حتی احترام را بیشتر میرساند و بهترین دلیل آنست که مردم درهمه جا درموقع خطاب بخدا تو میگویند و کسی بخدا شما خطاب نمیکند .

پرسش : نوشته‌اند **پوران** که جمع پسران است اسم دختر هم هست آیا این کلمه غلط نیست ؟

پاسخ : از قدیم در ایران معمول بوده است که اسم دختر را **پوران دخت** میگذاشتند یعنی **دختری که چند پسر خواهد داشت** واین آرزویی بود که صاحب آن اسم ، پسران متعدد پیدا بکند .

پرسش : نوشته‌اند مثلا بیك نفر تعمیر کننده‌ی رادیو میگویند **رادیوساز** درصورتیکه رادیو ساز بکسی میگویند که بتواند رادیو بسازد آیا این کلمه غلط نیست؟

---

۱ ــ بمباحث مشابه این پرسش و پاسخ در صفحات ۱۴ ، ۲۵ و ۹۴ نیز توجه فرمایید .

۲ ــ در این جمله ، بارك فعل ماضی والله فاعل است و ضمیر مخاطب یا غایب که مورد دعا و تحسین قرار گرفته بقرینه‌ی ذهنی ، محذوف است .

پاسخ : این ایراد واردست اما در این مورد مقصود از ساختن تعمیر کردن و اصلاح کردنست چنانکه **ساعت ساز** هم که‌میگویند یعنی کسی که ساعت‌ساخته‌ی دیگری را تعمیر بکند یا **دندان ساز** در ضمن آنکه دندان عاریه را از نو میسازد دندان طبیعی را هم که عیبی پیدا کرده باشد معالجه میکند درین موارد ساختن را بمعنی مجازی بمعنی **اصلاح کردن یا تعمیر کردن** آورده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند مثلا به یك نفر که پشت خود را بجایی داده است باو میگویند **تکیه بده** در صورتیکه که **تکیه** جای عزاداریست آیا بعقیده‌ی شما درست است ؟

پاسخ : **تکیه** کلمه‌ی عربیست و در فارسی بدو معنی استعمال شده یکی معنی **آسایش** و دیگر بمعنی **آسایشگاه** این که میگویند تکیه دادن یا تکیه کردن‌یعنی تن خود را بچیزی نزدیك کردن که بر آن قرار بگیرد و راحت بکند در ضمن‌تکیه معنی آسایشگاه هم پیدا کرده است و خانقاه درویشان و سپس جایی را که در آن عزاداری میکنند وروضه وتعزیه میخوانندتکیه گفته‌اند زیرا که یك نوع آسایشگاه برای مردم است .

پرسش : نوشته‌اند **سُنبل** که نام گلی‌است این جانب از دهن بعضی‌هاسنبل (بانون) و برخی دیگر **سمبل** (بامیم) شنیده‌ام کدام درست است ؟

پاسخ : البته سنبل **بانون** . در دهان‌عوام گاهی نون‌بمیم‌و گاهی برعکس‌میم بنون بدل‌میشود و این تنها تلفظ عامیانه است .

پرسش : نوشته‌اندازکوزه همان برون تراود که‌دروست . منظورازین‌ضرب‌المثل چیست‌آیا این را بانسانها تشبیه کرده‌اند ؟

پاسخ : این مصرع دوم بیتی است که اصل‌آن اینست :

گردایره‌ی کوزه زگوهر سازند ... از کوزه‌همان برون‌تراود که‌دروست

مقصود شاعر این است که اگر دهانه‌ی کوزه را جواهر بگیرند و ازجواهر بسازند آنچه در کوزه هست تغییر نمیکند و همان چیز از کوزه بیرون میآید در

ضمن اشاره‌است باین که اگر ظاهر هرچیزی‌را آرایش بدهند و تجملی قائل بشوند باطن آن تغییر نمیکند ودر باطن آن اثر ندارد درین صورت این مثل باانسان چندان مناسبت ندارد .

پرسش : نامه‌ایست از یك دانش آموز که ضمن آن سئوالهای متعدد کرده‌است سئوال اولشان این است که مردم بجای گفتن **پنج ریال پنج زار** میگویند آیا درست است لطفاً بفرمایید این کلمه‌ی **زار** از چه موقعی پیدا شده ؟

پاسخ : این کلمه‌ی **زار** در زبان مردم مخفف **هزار**ست و وقتی که **پنج هزار** را تند بگویند **پنج ازار میشود** و دلیل آنکه هنوز بجای پنج ریال پنج هزارمیگویند اینست که در پول قدیم ایران یك دینار ، ده‌هزار یك « یك تومان »وهزاریك « یك ریال » امروز یا یك قران سابق بود و پنج قران آنوقت یا پنج ریال امروز ، برابر پنج هزار دینار میشدو مردم بجای اینکه پنج قران یا پنج ریال گویند پنج هزار میگفتندو درموقع تندحرف زدن پنج هزاررا پنج ازارمیگفتند .

پرسش : نوشته‌اند همان طور که ما در فارسی میتوانیم بجای **تلسکوپ** دوربین نجومی بگوییم آیا میتوانیم بجای گفتن **تلگراف،تلفن،تلویزیون**وهرچیزی که با **تله** شروع میشود فارسی آنرا بکار ببریم ؟

پاسخ : تلسکوپ کلمه‌ایست که درزبانهای اروپا ازدو کلمه‌ی یونانی ساخته‌شده **تله** بمعنی**دور** و **سکوپ** بمعنی**معاینه**وتلسکو یعنی معاینه کننده‌وامتحان کننده‌ازدور. **تلگراف** یعنی **نویسنده ازدور**یا دورنویس **تلفن** یعنی **صداکننده ازدور** وتلویزیون یعنی **منظره از دور** در تمام این کلمات « **تله** » دور معنی میدهد اما در زبان فارسی امروز ترجیح داده‌اند که تلگراف و تلفن و تلویزیون یعنی همان کلمات اصلی زبانهای اروپایی را بکار ببرند که گفتن آنها آسان ترست و در بسیاری از زبان های دیگر هم بکار میرود وضرری ندارد که در فارسی هم بکار ببریم .

پرسش: نوشته‌اند در اخبار بسیار شنیده میشود میگویند سفیر کبیر فلان جا از تهران بشیراز رفت و **بعمارت** استانداری تشریف فرما شد آیا ازنظر استاد بکار بردن کلمه‌ی عمارت درین مورد صحیح است یا نه چون کلمه‌ی عمارت در کتابها بمعنی مقام ومنصب آمده.

پاسخ: عمارت با عین از ماده‌ی تعمیر وعمران در فارسی بمعنی ساختمان‌و بیشتر ساختمان‌بزرگ است وآنچه‌بمعنی مقام ومنصب هست **امارت** با الف از ماده‌ی امرست که اصل آن فارسیست واگر در کتابها این امارت دوم را هم باعین نوشته باشند غلط است ونباید اشتباه کرد.

پرسش: نوشته‌اند کلمه‌ای دیگر هم هست که در اخبار زیاد گفته میشود وآن کلمه‌ی **بار** است مثلا میگویند وزیر کشور بپیشگاه شاهنشاه **بار یافت** آیا بنظر استاد بکاربردن کلمه‌ی بار درین مورد هم صحیح است اگر صحیح نیست چه کلمه‌ای میتوان بکار برد؟

پاسخ: این کلمه‌ی **بار** کاملا صحیح و از کلمات اصیل زبان فارسی است وپنج معنی مختلف دارد یکی آنچه بر روی چیزی یا حیوانی میگذارند که ببرد دیگر بمعنی میوه ومحصول سوم بمعنی پذیرفته شدن و باریافتن در حضور شخص محترمی چهارم بمعنی رشوه‌ای که در زراعت‌بکار میبرند پنجم‌بمعنی دفعه و مرتبه. بار درین جاهمان **پذیرفته شدن** در حضور شاهنشاهست وکاملادرست‌است وبهترین کلمه درین مورد است و **بارگاه** که از همین کلمه ساخته شده یعنی جایی که در آنجا بار میدهند ومی پذیرند.

پرسش: نوشته‌اند موقعی که دونفر با هم صحبت میکنند اگر یکی غلط لفظی آن دیگری را میگوید آن شخص در جوابش میگوید این غلط لفظی را حمل بر بی سوادی من بحساب نیاور آیا بنظر استاد بکاربردن کلمه‌ی **حمل** درین مورد صحیح است یانه اگر صحیح نیست بفرمایید چه کلمه‌ای باید بکار ببریم؟

پاسخ: این کلمه‌ی حمل درین مورد از مختصات زبان فارسیست منتهی

بجای حمل بر بی سوادی من بحساب نیاور باید گفت حمل بر **بی سوادمن نکن** حمل کردن اصلا درلغت بمعنی بردن بار وجا بجا کردن چیزیست درین جا معنی مجازی دارد وحمل بر بیسوادی من مکن یعنی جزو بی‌سوادی من مدان وبحساب بی سوادی مکن مگذار و در حقیقت حمل کردن درین مورد بمعنی **قیاس کردن ونسبت دادنست** .

پرسش : نوشته‌اند لطفاً معنی کلمه های **دانشگاه** ، **دانشکده** ، **دانش‌سرا** ، **فرهنگ** و **استاندار** را بفرمایید آیا این کلمه‌ها هم از زبانهای دیگرست ؟

پاسخ : هر پنج کلمه فارسیست منتهی از اصطلاحات اخیرست دانشکده بمعنی مدرسه‌ی عالیست که آخرین درجات علمی را در آن میاموزند مثل دانشکده‌ی ادبیات و دانشکده‌ی پزشکی . دانشگاه مجموع همه‌ی دانشکده های یك شهرست مثل دانشگاه تهران که دانشکده های ادبیات و حقوق و پزشکی و کشاورزی و علوم وفنی و نظایر آنها را دارد دانش‌سرا یعنی مدرسه‌ای که در آن معلم تربیت میکنند دانش‌سرای عالی دبیر برای دبیرستانها و دانش‌سرای‌مقدماتی آموزگار برای دبستانها تربیت میکند . استاندار مامور وزارتکشور برای اداره کردن یك ناحیه‌ی وسیع از کشور ایرانست که شامل چندین ناحیه‌ی دیگر میشود کلمه‌ی فرهنك نیز که از دو جزء فارسی یعنی « فر » و «هنگ » تر کیب شده بجای «معارف» سابق انتخاب گردیده‌است .

توجیه ابیاتی از حافظ و بهار

بحث در باره‌ی چند لفظ خارجی و بمعنای واژه‌های کیهان ، جو ، نوین ، مکفی هوله و اساتید .

آیا « ملك » چند نوع تلفظ و چند معنی دارد ؟

پرسش : سئوال این بود که خواهش میکنم معنی کلمه های **کنفرانس** ، **کمیسیون** و **کنگره** را بفرمایید بعضی‌ها کنگره را باسکون و بعضی با گاف فارسی متحرك خوانده‌اند بفرمایید کدام یك درست است ؟

پاسخ: کلمه‌ی **کنگره** کلمه‌ی فرانسه‌است که‌وارد‌فارسی شده‌و باید **گاف‌وسط آن ساکن** باشد‌و بمعنی‌**اجتماع و انجمنی از آگاهان‌و‌دانشمندان برای گفتگو و بحث در مسائل سیاسی وعلمی و هنری** ونظایر اینهاست ودرضمن در برخی از کشورها **مجلس شورای ملی و مجلس سنا را باهم** کنگره میگویند . کلمه‌ی **کنفرانس** هم دو معنی دارد یکی همانست که‌اخیراً در فارسی**سخنرانی** میگویند یعنی مجلسی که تشکیل میشود برای آنکه کسی مطالب علمی را برای دیگران بیان بکند و معنی دیگر آن **اجتماع** و انجمنی از عده‌ی معدودی برای بحث در مسائل سیاسی و اجتماعی و از این قبیل است و در حقیقت کنگره‌ی کوچکی است . کمیسیون اصطلاح اداریست که‌چند نفر برای رسید گی بکاری یااتخاذ تصمیمی باهم‌می نشینند و بحث میکنند .

پرسش : نوشته‌اند آیا معنی **فضای کیهان** همان **فضای جو** است یانه ؟

پاسخ: اولا این کلمه در اصل فارسی **گیهان** است و نه کیهان و همان کلمه‌ایست که **جهان** را هم از آن ساخته‌اند. جوّ لغت عربیست بمعنی هوا و گیهان بمعنی تمام فضاییست که کرات و ستارگان همه در آن واقع شده‌اند وجو یعنی هوای اطراف زمین قسمتی از آنست درین صورت جوجزء است و گیهان کل و چون آنچه ما بآن هوامی گوییم فقط قشر یا پرده‌ایست که دور زمین را گرفته است آنچه را که بعد ازین قشر و پرده‌است میتوان گیهان گفت باین ترتیب جایی که هوا نیست جو نیست و گیهان است.

پرسش : آخرین پرسشی که کرده‌اند اینست : لطفا بفرمایید بجای کلمه‌ی **بانك** میتوانیم کلمه‌ی دیگری بکار بریم که همان معنی فارسی کلمه‌ی **بانك** را داشته باشد ؟

پاسخ : این کلمه‌ی بانك در بسیاری‌از زبانهای اروپایی هست و از آنجا وارد زبان فارسی شده و چون حکم کلمه‌ی عمومی را در تمدن امروز پیدا کرده است بهتر اینست ما هم در فارسی آنرا بکار ببریم و در فکر کلمه‌ی دیگری نباشیم که هرچه‌باشد باز جعلی خواهد بود و باین خوبی ادای مقصود نخواهد کرد.

پرسش : یکی از دانش آموزان تهران پرسیده است آیا لغت **اساتید** که بعضی‌ها آنرا بحساب غلطهای مصطلح آورده و معتقدند که اساتیذ باید گفته شود بچه صورت درست است ؟ خواهشمندم نظر خودتان را بفرمایید ؟

پاسخ : کلمه‌ی **استاد** کلمه‌ی فارسیست و درزبان فارسی‌سابقا قاعده‌این بوده - است که هر کلمه‌ای که در آخرش دال باشد و پیش از دال الف یا واو و یا باشد باید آنرا ذال خواند[1] مثلا استاد در اصل **استاذ** و بنیاد در اصل **بنیاذ** وپود در اصل **پوذ** و نمود در اصل **نموذ** و خورشید در اصل **خورشیذ** و امید در اصل **امیذ** بوده است بهمین جهت استاد که وارد در زبان عربی شده آنرا استاذ تلفظ کرده‌اند و اساتیذ جمع بسته‌اند ولی در فارسی جمع استاد را **استادان** باید گفت واحتیاجی

---

۱ - قبلا نیز در اینباره بحث شده به صفحه ۱۰۹ مراجعه فرمایید.

باساتیذ عربی نیست و اگر کسی بخواهد حتما جمع عربی آنرا بگوید باید **اساتید** بگوید زیرا که در عربی اساتید غلط است و در فارسی هم بطریق اولی درست نیست در فارسی امروز همه‌ی این ذالها را ما دال تلفظ میکنیم و آن تلفظ سابق از میان رفته است ولی چنانکه گفتم در عربی استاذ وجمع آن اساتیذست .

پرسش : نوشته‌اند : بنابرقاعده‌ی زبان فارسی چسباندن صفت **نو** بعلامت نسبی (ین)یا(واو ونون) غیرممکن است زیرا منظورازافزودن علامت نسبی تبدیل اسم بصفت است در اینصورت لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی **نوین** درست است یاخیر ؟

پاسخ : کلمه‌ی **نوین** از قدیم در زبان فارسی بکار رفته و نظایر دیگری در زبان فارسی دارد چنانکه نوین را از نو ساخته‌اند **دیرین** را از **دیر** و **زیرین** را از **زیر** و بالایین را از **بالا** و برین را از **بر** بمعنی بالا و کهین را از **که** بمعنی کوچك و مهین را از **مه** بمعنی بزرگ و بهین را از **به** ساخته‌اند . در حقیقت کهین بمعنی کهتر و مهین بمعنی مهتر و بهین بمعنی بهترست و مطابق این قاعده **نوین** هم باید بمعنی **نوتر** باشد و استعمال آن کاملا درستست و بهیچ مانعی برنمی‌خورد .

پرسش : نوشته‌اند لغت **مکفی** چنانچه اسم مفعول باشد آیا استعمال آن در جملاتی نظیر این جمله درست است یانه **(فلانی باحقوق مکفی استخدام شد)** ؟

پاسخ : مکفی در لغت عرب بمعنی **کسیست که روز را خوش بگذراند** و درین مورد که حالا در فارسی برخی استعمال می کنند در عربی نیامده است و بهتر اینست که درین مورد بمعنی **کفاف‌دهنده** ، کلمه‌ی **کافی** را استعمال بکنند که در عربی هم بهمین معنیست . در فارسی لغت بسیار خوبی برای این مقصود هست و آن کلمه‌ی **بسنده** است که کافی و کفایت کننده‌معنی میدهد و این کلمه‌ی بسنده از مصدر بسیدن می آید که ازکلمه‌ی **بس** ساخته شده و بمعنی کفاف دادن وکافی بودنست و درین صورت میتوان ازکلمات عربی صرف نظر کرد واگر کسی نخواهد صرف‌نظر بکندکافی فصیح‌تر و بهتر از مکفی است .

پرسش : یکی ازکارمندان دارایی کرمان نوشته است در بعضی کتب کلمه‌ی

هوله دستمال بزرگ پرزدار با (ح) حای حطی و در فرهنگ نو تالیف حسن‌عمید با «ه» هوز نوشته شده آیا در اصل کدام یك صحیح‌ترست استدعادارم در برنامه‌ی در مکتب استاد جواب مرحمت فرمایند.

پاسخ: هوله کلمه‌ی ترکیست و در زبان ترکی حای حطی نیست و حتما باید باهای هوز نوشت اما باید در نظرداشت که در فارسی یکی از معانی کلمه‌ی دستارهمان چیزیست که امروز بآن هوله‌میگویندوهوله‌ی سرسفره را **دستار خوان** می گفتند.

پرسش: نامه‌ایست از فردوس که ضمن آن نوشته‌اند: لطفاً بفرمایید مِلك بچه معنی و مُلك بمعنی چیست؟

پاسخ: این کلمه در عربی باشکال‌مختلف‌خوانده میشود یعنی‌هم ملك Molk هم‌ملك Melk هم‌ملك Malek هم‌ملك Malak وهم‌ملك Molok امادر فارسی مِلك‌را به‌معنی دارایی و چیزی که در مالکیت کسی باشد و دارای آن باشد بکار برده‌اند و در حقیقت معنی دارایی میدهد و مُلك را بمعنی کشور ومملکت استعمال‌میکنند واین امتیازیست که در فارسی برای دو معنی این کلمه‌قائل‌شده‌اند برای‌اینکه هر کدام را در مورد خاصی بکار ببرند.

پرسش: نامه‌ایست از اسکو که ضمن آن سئوال کرده‌اند کلمات **کاپ** درجمله‌ای مثل **کاپ پیروزی نصیب فلان دسته شد** و **متل** بضم‌میم و کسر تاء چه معانی دارند واز کدام زبان وارد فارسی شده‌اند.؟

پاسخ: **کاپ** دراصطلاح ورزش کلمه‌ی‌انگلیسی‌است بمعنی **انواع جوایزی** که در مسابقه‌های ورزشی به برنده یا به‌برندگان بدهند و **متل** اصطلاحیست که در امریکا در این اواخر وضع کرده‌اند در برابر هتل. هتل مهمان خانه‌ایست بزرگ و متل ساختمان کوچکیست دارای یك عده اطاق محدود که در سر راهها برای مختصر اقامت مسافران ساخته‌اند و وسایلی برای استراحت محدود دارد.

پرسش: نوشته‌اند شعر زیررا که ملك‌الشعراء بهار بمناسبت هفتصدمین سال تألیف گلستان ساخته‌است توضیح فرمایید:

دل زباغ سخنت ورد کرامت بوید پیرو مسلك تو راه سلامت پوید
دولت نام توحاشا که تمامت جوید کاب گفتارتو دامان قیامت شوید

پاسخ : دل زباغ کرمت ورد کرامت بوید یعنی دل از باغ کرم تو ورد یعنی گل سرخ کرامت را بو میکند پیرو مسلك تو راه سلامت پوید یعنی کسی که پیروی از روش تو میکند در راه سلامت گام برمیدارد و می‌پوید دولت نام توحاشا که تمامت جوید یعنی حاشا که دولت نام تو بآخر برسد و پایان بیابد و هر که از دولت نام تو برخوردار بشود تمامی ندارد کاب گفتار تو دامان قیامت شوید یعنی گفتار تو آنقدر آبدار است که دامان قیامت را می‌شوید وتا روز قیامت آب آن باقیست .

پرسش : نوشته‌اند این شعر حافظ را نیز معنی فرمایید :

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد
دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

پاسخ : یعنی در عشق سر کشی و نافرمانی نکن زیرا که دلبر و معشوقه که سنگ خارا یعنی‌سنگ سخت در کف او موم است و نرم میشود ترامانند شمع از غیرت می‌سوزاند و سراپای ترا مشتعل میکند .

توجیه دو بیت از مثنوی مولوی

بحث در بارهٔ: عشق ، سقط ، خوار بار ، خرمن ، مترجم
آیینه ، مرکبات ، فرسخ و فرسنگ

محل استعمال « است وهست » و شرح یك شعر

پرسش : نامه‌ایست از یك دوشیزهٔ تهرانی که ضمن آن چهـار سئوال کرده اند. سئوال اولشان این است که شنیده‌ام‌میگویند کلمهٔ **عشق** را با الف دیده‌ایم آیا درست است و اگرحقیقت دارد بفرمایید معنای آن چیست ؟

پاسخ : نه . دوشیزهٔ عزیز . چنین کلمه‌ای نه درفارسی‌هست و نه در عربی تنها در عربی با الف و شین و قاف کلمه **اَشَق** Acheg (بفتح اول و دوم) هست که از مادهٔ شاقّ آمده و معنی **دشوارترست** واسبی که در دویدن بچپ و راست‌برود و اسب دراز و اسبی که میان دست و پای آن گشاد باشد در فارسی هم‌کلمهٔ‌**اُشُق** Ochog هست که **اُشه**و **اشتر** هم میگویند و یك نوع صمغ و سقزست که از گیاه خود رویی میگیرند و بعضی ها هم **اُشُق** (بضم اول و دوم) Ochog تلفظ میکنندو اینکه بشما گفته اند عشق با الف هم نوشته میشود بهیچ وجه درست نیست.

پرسش : نوشته‌اند کلمهٔ **سقط** یعنی چه وبرای چه نام‌مغازه های‌خواربار فروشی را میگویند سقط فروشی ؟

پاسخ : سقط کلمهٔ عربیست که اصلا بمعنی **چیز بیهوده** و چیزیست که

سودی نداشته باشد و **کالای بی بهره** بگمانم اینکه بدکانهایی که چیزهای خوراکی را میفروشند سقط فروشی و بفروشنده‌ی این چیزها سقط فروش گفته اند برای این است که هرچه میفروشند خورده میشود واز میان میرود و دیگر در دکان نمیماند

پرسش : نوشته اند کلمه‌ی **خوار بار** از چه چیز و چه حرفی گرفته شده است و مغازه خواربار فروشی یعنی چه ؟

پاسخ : خواربار کلمه‌ایست مرکب‌از دو جزء از **خوار** که ازفعل‌خوردن میآید و بمعنی خوراك است و خوردنی **وبار** که او بار کردن وبار بستن میآید و خواربار یعنی **کالای‌خوراکی** و خوردنی چنانکه سبزی و میوه و مواد نباتی راهم تره بار میگویند ومیوه‌ی‌خشك کرده را خشکبارمیگویند .

پرسش : پرسیده اند خِرمن با کسر اول صحیح است یا خرمن بفتح اول؟

پاسخ : در فرهنگها هم خَرمن ضبط کرده‌اند وهم خِرمن اما بنظر میآید که خَرمن بفتح درست تر باشد و جزء اول آن خر بمعنی **درشت** و **بزرگست** که درکلمات دیگر مانند **خرگاه** و**خرگوش** و **خربوزه** و **خرپا** هم آمده‌است .

پرسش : پرسیده اند در شعر :

دلی دیرم چومرغ پا شکسته — چوکشتی بر لب دریا نشسته
همه گویند طاهر تار بنواز — صدا کی میدهد تار شکسته

بعضی هاعقیده‌دارند بجای **تار شکسته** می باید گفت **تار گسسته** یعنی‌تاری که سیمهای آن پاره شده باشد وصدایی‌نمیدهد خواهشمند است بفرمایید کدام‌یك صحیح است ؟

پاسخ : این دوبیتی با وجود آنکه در مصرع سوم تخلص **طاهر** آمـده از باباطاهر عریان نیست زیرا که زبان آن زبان باباطاهر و سبك آن سبك او نیست یا طاهر نام دیگری بجز باباطاهر ساخته یا این که خواسته اند آنرابه بابا طاهر به بندند و بنام او منتشر بکنند اما مصرع چهارم حتما صدا کی میدهد **تار گسسته** درست است زیرا که تار اصلا در لغت بمعنی ریسمان ونخ و چیزهای مانندآنست

که پاره میشود و شکسته در بارهٔ آنها نمیتوان گفت شکستن بمعنی ازهم جدا - شدن اجزای چیزهای سخت مانند سنگ و شیشه و نظایر اینهاست ودر بارهٔ اقسام نخ و ریسمان وتار حتماً باید گسسته گفت بعلاوه از نظر رعایت قافیه هم، گسسته از شکسته صحیح تراست .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن چهار سئوال کرده‌اندسئوال اول اینستکه:

در دوران دبیرستان دبیر انگلیسی ما بکسی که آثاری ترجمه میکند مُترّجم **Motarrajem** (بتشدید راء) میگوید من از چندین نفر راجع باین لغت پرسیده‌ام و جوابهای ضد و نقیض شنیده‌ام تا اینکه ضمن گوش کردن برنامهٔ سودمند در مکتب استاد ،آن استاد را موثق‌ترین‌مقام دانسته‌ام لطفاً در بارهٔ این لغت توضیحاتی بفرمایید .

پاسخ : این کلمه در اصل زبان تازی **تُرجم** و صفتی است که برای زبان میاورند و اصلا بمعنی **فصیح وگویاست ولسان مترجم** یعنی **زبان فصیح وگویا** در فارسی این کلمه را برای کسی که از زبانی بزبان دیگر نقل میکند وترجمه میکند و در فارسی فصیح‌بان **گزارنده** میگویند بکار برده‌اند و مترّجِم که از مصدر تَرَجُّم (باب‌تفعل) **Tarajjom** باشد در عربی نیامده است .

پرسش : نوشته‌اند : آئینه صحیح است یا آینه ودر صورتی که هردو صحیح است کدام بهترست ؟

پاسخ : **آئینه** با همزه درست نیست زیرا که درزبان فارسی‌الف‌همزه وجود ندارد اصل این کلمه با دو یایعنی **آیینه** است و مخفف آن میشود**آینه** که یـای دوم را حذف کرده اند اصل کلمه **آبگینه** بوده که اصلا بمعنی **شیشه** یعنی آبگونه ومانند آب است ورنگ آبرا دارد و بمرور زمان آبگینه آیینه **شده** است بقیاس کلمهٔ**آئین** که آنهم **آیین** است با دویا نه آئین باهمزه .

پرسش : نوشته‌اندو کلمهٔ « است » و«هست » را بعضی وقتها که درجمله بکار میبرند **الف** است و **ه** هست را می‌اندازند مانند بهتر است یا بهتر هست که مینویسند **بهترست** بفرمایید «الف وه » است وهست رابنویسیم بهترست یاننویسیم؟

پاسخ : **است** و **هست** دو کلمه‌ی مختلف‌است در روز اول یکی بوده اما حالا دو مورد دارد « است »حالت را نشان می‌دهد. این که می گویند برگ سبزست یعنی حالت سبزی دارد وفلان کَس پیرست یعنی در حال پیریست اما « هست » از مصدر **هستن** آمده که معنی موجود بودن و وجود داشتن را می‌دهد چنانکه هست و نیست یعنی‌موجودومعدوم وهستی یعنی‌وجود وقتی که میگویند فلانی درخانه هست یعنی در خانه وجود دارد و کتاب روی میز هست یعنی کتاب درروی‌میز موجود - است دراین‌صورت **ه** اول آنرا نمی‌توان حذف کرد اما الف است همیشه درتر کیب ساقط می‌شود و از میان می‌رود وخوانده نمی‌شود و بهتراست بجای آنکه بنویسند « برگ سبزاست » و فلان کس « پیر است » « سبزست و پیرست » نوشته شود و این که بکودکان نوآموز یاد داده‌اند بگویندایران وطن عزیزمااست غلط است‌زیرا که الف است را باید انداخت و گفت ایران وطن عزیز ماست و خانه‌ی مادر فلان جاست نه آنکه بگویند خانه‌ی ما در فلان جا است ناچار در نوشتن الف‌است را باید ننوشت و **ه** هست‌را بایدنوشت و باید تفاوت در میان است و هست گذاشت و یکی را بجای دیگری بکار نبرد .

پرسش : نوشته‌اند **خوار** بتنهایی بمعنی **ذلیل** است‌ولی‌هنگامی که **خوار بار** بنویسیم‌معنی دیگر می‌دهد آیا این لغت جدید اصل و پایه‌ای دارد و چنانچه برپایه‌ای‌استوار نیست می‌شود آنرا **خار بار** (بی واو) نوشت ؟

پاسخ : در همین بخش در پاسخ یکی از شنوندگان رادیو ایران گفتم[1] که خواربار دوکلمه‌ی خوار بار از فعل خوردن گرفته شده است مثل خون‌خوار و غم - خوار و روزی خوار و دراین صورت بی واو نمی‌توان نوشت و از خوار بمعنی ذلیل نیست .

پرسش : نامه‌ایست که گویااز شهرری نوشته‌اند و دوسؤال دارند سؤال اول اینست که چرا پرتقال ، لیمو ، نارنگی و نارنج را **مرکبات** می گویند ؟

پاسخ : این اصطلاح تازه است و در کتابها نیست پیداست که جمع مرکب

(۱) بصفحه‌ی ۱۴۶ رجوع فرمایید .

عربیست اما دلیل اطلاق آن به این میوه‌ها روشن نیست .

پرسش : پرسیده‌اند **فرسخ** صحیح است یا **فرسنگ** ؟

پاسخ : فرسخ کلمه‌ی عربیست که گویااز فارسی گرفته باشندو شایدفرسنگ فارسی را معرب کرده **فرسنج** گفته‌اند و بعدبواسطه‌ی شباهت خطی فرسنج را فرسخ نوشته‌اند و فرسنگ‌فارسی‌را هم از **پاراسنگ** یونانی گرفته‌اندنه‌اینکه‌ازخودسنگ ساخته باشند .

پرسش : نامه‌ایست ازخرمشهر که ضمن‌آن نوشته اند چندی قبل[1] معنای شعر های زیر را در برنامه‌ی مکتب استاد فرمودید اما بنظرمن معنای آنها ضد و نقیض است :

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان بگشت و مردم شد
عاقبت گرگ زاده گرگ‌شود گرچه با آدمی بزرگ شود

پاسخ : اولادر بیت‌اول پی‌نیکان بگشت و مردم شد نیست وپی نیکان گرفت و مردم شد باید باشد ثانیاً این دو شعر دنبال هم نیست و از دو جای گلستانست شعر اول ازین قطعه است :

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ‌اصحاب کهف‌روزی‌چند پی‌نیکان گرفت‌ومردم‌شد

و این دو مطلب اشاره بداستان نوح در تاریخ پیغمبرانست که پسر نوح با بدان همنشین شد و صفت پیامبرزادگی ازو سلب شد اما اصحاب کهف که‌بغاری‌پناه برده بودند و سگی را باخود برده بودند سگ از ایشان پاسبانی کرد و ایشان را ازخطر نجات داد و چون‌بانیکان محشور شد و ازیشان‌پیروی کرد ازحالت‌حیوانی خارج‌شد و مانند انسان و مردم شد یعنی‌خوبی که بابدان بنشیند بد می‌شود وبدی که بانیکان محشور شود نیك میشود شعردوم :

عاقبت گرگ زاده گرگ‌شود گرچه با آدمی بزرگ شود

در مورد دیگر آمده است و مقصود اینست که طبیعت جانوران اگر هم آدمیان

۱ـ لطفاً به‌دوصفحه‌ی ۷۸و۷۹ مراجعه فرمایید .

آنها را تربیت بکنند تغییر نمی کند و بهمان حالت حیوانی باقی می‌مانند اگر مقصود سوال کننده اینست که چرا یك‌جا سعدی‌می گوید که سگ که با نیکان محشور شد مردم می‌شود و جای دیگر می گوید گرگ‌زاده را اگر آدمی زادگان بزرگ بکنند باز گرگ می‌شود ؟ دلیلش اینست که سگ قابل تربیت شدن و رام شدن هست و گرگ قابل تربیت شدن و رام شدن نیست .

پرسش : نامه‌ایست از تهران که نوشته‌اند سؤال مربوط باین ابیات از مثنوی مولاناجلال الدین رومیست که در جلد دوم صفحه‌ی ۲۳ از کتاب مثنوی این‌طور می‌فرماید :

چون ز رویش مرتضی شد در فشان گشت او شیرخدا در مرج جان

روشن از رویش چو سبطین آمدند عرش را درین و قرطین آمدند

مقصودم توجیه کلماتست که آن استاد عالیقدر بیان خواهند فرمود .

پاسخ : این دوشعر مربوطست بتلقین حضرت رسول بحضرت امیر واز و بحسنین یعنی امام حسن و امام حسین و معنی آن اینست که چون مرتضی از روی پیغمبر در فشان شد در مرج جان یعنی در چراگاه یا چمنزار جان شیرخدا شد و اسدالله شد و چون سبطین تثنیه سبط یعنی نوه که مراد نوادگان پیغمبر حسن و حسین باشد از روی او روشن در عرش درین دو در یعنی دو مروارید و قرطین دو قرط یعنی دو گوشواره شدند .

توجیه ابیاتی از حافظ و جلال‌الدین بلخی

بحث در باره‌ی : واسطه‌های نقلیه ، فیس و افاده ، تکبر ، مسخره وعاریه

املاء صحیح «بیاندیشید» وتلفظ کلمه‌ی یادگار

پرسش : نامه‌ایست از طهران دارای دوسؤال : سؤال اول اینست که آیا در لغاتی مانند **یادگار وپادشاه** حرف **دال** با **کسره** یابا **جزم** ادا میشود ؟

پاسخ : درین هردو کلمه **دال ساکن است** و حرکت ندارد یعنی **یادْگار** درستست نه **یادِگار** زیرا که در اصل کلمه که **یاد** باشد دال ساکنست چنانکه در **یاد بود** نیز حرکت ندارد و همین‌طورست کلمه‌ی پادشاه .

پرسش : سؤال دوم اینستکه در کلماتی نظیر **بیندیشید** آیا باید الف نوشته شود یاحذف گردد ؟

پاسخ : در این جا **الف** را **نباید نوشت** زیرا که اصل کلمه **باندیشید** بوده و چون سنگین بوده الف را تبدیل بیا کرده‌اند و یای بیندیشید جای الف را میگیرد و درین صورت دیگر الف لازم نیست و نباید نوشت .

پرسش : نامه‌ایست ازاصفهان طی آن نوشته‌اندلطفا ازجناب آقای استادسعید نفیسی سؤال بفرمایید آیا در فارسی لغتی داریم که معنی **عاریه** در فقه را بدهد ؟ موفقیت آن استاد بزرگوار واداره‌ی آموزنده‌ی رادیوایران را خواستارم .

پاسخ : از احساسات نویسنده‌ی عزیز همه‌ی ما متشکریم اما متاسفانه‌برای کلمه‌ی عاریه در فقه لفظ فارسی معادل نمیتوان پیدا کرد زیرا که‌همه‌ی اصطلاحات

فقه را از زبان عرب گرفته‌اند.

پرسش: سؤالیست از یزد که نوشته‌اندمحترما خواهشمند است معنی‌ابیات زیر را توجیه بفرمایید:

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مائی
کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانه مائی

منظور اینست که شمع را چرا از خانه بیرون ببرند و خاموش کنند مگر در خانه نمیشود شمع را خاموش کرد؟

پاسخ: اولا این بیت دوم از سعدی نیست و در غزل معروف سعدی‌دست برده‌اند و این شعر را بآن اضافه کرده‌اند زیرا که شاعر بزرگی مانند سعدی در غزل پشت سرهم «**خانه مائی**» راتکرار نمیکند اما اینکه چراشمع راباید ازخانه بیرون‌بردو خاموش کرد مگرنمیتوان در خانه خاموش کرد؟ اولا باید متوجه‌بود که در زمان سعدی خانه این معنی امروز را نداشته و بجای اتاق امروز استعمال میکردند چنانکه هنوز هم در ترکیبات آن معنی اتاق را دارد و مثل صندوق خانه و ناهار خانه و گرم خانه و سرد خانه و نماز خانه که همه جا بمعنی اتاقست و آنچه ما امروز خانه میگوییم در زمان سعدی «سرای» میگفتند پس شمع را از خانه بیرون بردن و کشتن یعنی از اتاق بیرون بردن و این که از اتاق باید بیرون برد برای اینست که شمعهای آن‌زمان مانند شمعهای گچی امروزنبوده که از اروپا بایران‌آمده است شمع ایران شمع پیه بوده و وقتی که آنرا خاموش میکردند دود بسیاری میکرده و بوی پیه سوخته در اتاق می‌پیچید ومردم را ناراحت میکرد بهمین جهت می‌بایست شمع را ازخانه یعنی از اطاق بیرون ببرندو درآنجاخاموش بکنند.

پرسش: نامه‌ایست از تهران که ضمن آن نوشته‌اند لطفاً معنی این شعر را بفرمایید:

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی ازسر گنده گردد نی زدم

در ضمن بفرمایید **گنده** بافتحه‌ی گاف فارسی صحیح است یاباضم آن؟

پاسخ : عقل اول اصطلاح حکمت مشاعر است یعنی حکمت یونان و مقصودشان **اول چیزیست که از ذات خدا صادر شده است** و مراد از **عقل دوم** آن چیزیست که انسان از راه تفکر و مراقبه بدست میاورد. در نظر مولانا درمثنوی عقل دوم که از راه مراقبه فراهم میشود عقل اول را باطل میکند و عقل دوم برعقل اول ترجیح دارد چنانکه ماهی ازسر **گنده** میشودو نه ازدم یعنی وقتی که میگندد اول سر آن میگندد و بعد دم آن و در این صورت این کلمه را هم گنده بفتح باید خواند نه گنده بضم زیرا که گنده از فعل گندیدن و بهمان معنی **گندیده** است .

پرسش : نامه‌ایست از بابل ضمن آن سه سؤال کرده‌اند : سئوال اولشان اینست که در بعضی معابر تابلوهایی بچشم میخورد که روی آنها نوشته شده «**عبور وسائط نقلیه**» نمی‌دانم منظور از **وسائط** همان **وسیله** نقلیه میباشد یا خیر؟ اگر چنین‌ـ است چرا بجای وسیله کلمه‌ی وسائط بکار برده میشود ؟

پاسخ : وسائط جمع **واسطه** است و در فارسی واسطه بجای وسیله بمعنی چیزی که با آن کاری را انجام بدهند گاهی استعمال کرده اند و بهمین جهت هم وسیله‌ی نقلیه‌ووسایل نقلیه‌میتوان گفت وهم واسطه‌ی نقلیه‌ووسائط نقلیه‌والبته‌وسیله‌ی نقلیه ساده‌تر و رایج‌تر از واسطه‌ی نقلیه است .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **مسخره** آیافارسیست یا عربی ؟ اگر عربیست بجای آن چه کلمه‌ای باید تلفظ نمود ؟

پاسخ : این کلمه‌ی مسخره از ریشه‌ی سَخَر وسُخر وسَخِر و سُخُر عربی آمده اما عربها خود ازین ماده کلمه‌ی **مسخره** را استعمال نمیکنند و این کلمه مخصوص زبان فارسیست و در فارسی بیشتر برای فاعل گفته میشود فلانی مسخره است یعنی کسیست که این کاررا میکند عمل فعل را در عربی **سخریه** و در فارسی **تمسخر** هم گفته‌اند که در عربی استعمال نمیشود بجای آن در فارسی سه کلمه هست یکی

فسوس یکی **درغ** و یکی **ریشخند** . کلمه‌ی فسوس و درغ هردودیگر کهنه شده و ریشخند را حالا بیشتر بمعنی فریب استعمال میکنند اما معنی حقیقی آن همان چیزیست که حالا مسخره می گوییم .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **تکبر** مسلما عربیست آیا کلمه‌ی **فیس** و**افاده** را می‌توان بجای تکبر استعمال کرد یا خیر و کدام یك ازین دو کلمه بهترست که ادا گردد ؟

پاسخ : بهترین کلمه‌درفارسی برای تکبر**خودبینی** است و **افاده** اصلاکلمه‌ی عربیست بمعنی‌فایده رساندن‌وسود رساندن و در فارسی بمعنی‌اظهار فضیلت وبرتری هم‌آمده و معنی تکبر ندارد . **فیس** کلمه‌ایست عامیانه که هرگز در کتاب نیامده و ریشه‌ی آنهم معلوم نیست و نمی‌توان آنرا در همه جا استعمال کرد .

پرسش : نامه‌ایست‌ازداراب که‌ضمن آن‌سؤالاتی کرده‌انداول‌اینکه‌آیاکلمه‌ی **عاتفی** باتاء نقطه دار درستست یا طین ؟

پاسخ : **عاتفی** با ت دونقطه یا تای منقوط نداریم و باطای مالف هم ازکلمه‌ی **عاطف** بمعنی‌مهربان و دارای عطوفت است .

پرسش : نوشته‌اند لطفاً معنی این شعرحافظ را توضیح فرمایید :

ترازکنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر ندانمت که درین دامگه‌چه‌افتادست؟

پاسخ:مقصودحافظازین که-**ترازکنگره عرش‌می‌زنند صفیر** اینست که‌پس‌ازین‌زندگی‌روح‌بآسمان‌می‌رود واز کنگره‌ی‌عرش یعنی‌ازبالای آسمان‌ترابخودمی‌خوانند**ندانمت که درین دامگه‌چه افتاده‌است** یعنی‌نمی‌دانم‌درین دامگاه که‌مراد زندگی در روی زمین و گرفتاری‌آن مانند گرفتاری در دام است برای توجه پیش آمده‌است که‌چنین گرفتارشده‌ای؟

پرسش : بله نامه‌ایست از تهران که ضمن آن چندسؤال کرده‌اند اول‌اینست نوشته‌اند خواجه‌ی شیراز غزل دیگری دارد که‌درمطلع آن می‌فرماید :

یاران‌حدیث سرووگل‌ولاله می‌رود وین بحث باثلاثهٔ غساله می‌رود

تمنی دارد استاد بفرمایند منظور خواجه در مصراع دوم چیست ؟

پاسخ : اولا یاران نیست و ساقیست یعنی ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود ومقصود اینست که در پای سرو و کنار گل ولاله نشسته‌اند ثانیاً **ثلاثه‌ی غساله** منظور سه جام یا سه جرعه‌ایست که ناشتا بخورند زیرا که معده را می‌شوید و چون سه جرعه یا سه جام است ومعده را غسل می‌دهد آنرا ثلاثه غساله گفته‌اند

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ایست بنام **صوب** که می گویند فلانکس بصوب مأموریت خود عزیمت کرد آیا این کلمه خود مصدر است وچنانچه نیست مصدر آن چیست ؟

پاسخ : صوب در عربی هم اسم است وهم مصدر اما این‌جا اسمست ویکی از معانی آن **قصدو آهنگ** است و صوب‌فلان جا را کردن یعنی‌قصد و آهنگ فلان جا را کردن‌و بصوب‌ماموریت عزیمت کردن یعنی آهنگ ماموریت خود را کردن وبآن مأموریت رفتن .

بحث در باره‌ی :

بسی ، کزین ، برای ، کت ، چمدان ، پرونده ، رفوزه ، رنود ؛ دخانیات وحرکت « یا »ی امر

بیایید از بکاربردن الفاظ خارجی پرهیز کنیم (۱)

پرسش : نامه‌ایست تا یك اندازه مفصل از یك معلم در فرهنگ نهاوند که یازده سئوال جالب کرده‌اند سئوال اولشان اینست : اگر **بسیار** از ریشه‌ی **بسی** است چرا با فتح **با** مشهور نیست ؟

پاسخ : این سئوال بسیار جالبی است البته بسیار از بسی ساخته شده ولی یك اصل در زبان فارسی هست وآن اینست که چون تلفظ کسره وضمه یعنی **اِ او اُ** آسان تر از تلفظ فتحه یعنی **اَ** بوده است فارسی زبانان در بیشتر جا ها فتحه را تبدیل بکسره و گاهی هم تبدیل بضمه کرده‌اند از جمله همین کلمه‌ی **بسیارست** که ترجیح داده‌اند بسیار بکسر با تلفظ بکنند و نه بسیار بفتح که می بینید تاچه اندازه گفتن آن سنگین است.

پرسش : پرسیده‌اند. مگر **کَزْین و کَشْ** مخفف **که ازاین و که‌اش** نیست؟ پس چرا غالباً آن را با کسر کاف نمیخوانند ؟

پاسخ : علت این که مخفف **که ازین** را معمولا **کَزْین** تلفظ می کنند و نه **کِزین** اینست که حرکت **از** را رعایت کرده‌اند ونه‌حرکت **که** را اما در مخفف

---

(۱) کلیه‌ی سؤالهای این برنامه ، از طرف آموزگاری از فرهنگ‌نهاوندطرح شده‌است .

که‌اش حتماً کِش گفتن درست تر از کَش گفتن است چنانکه **که‌تو** را هم باید کِت و **که‌من** هم باید کِم تلفظ کرد چنانکه در جمع هم کِمان و کِتان و کِشان باید گفت.

پرسش : نوشته‌اند در افعال امر غالباً حرف اول را بعد از اضافه کردن باء زینت، ساکن تلفظ میکنند مانند **بْنگر و بْنویس** علت آنرا لطفاً توضیح فرمایید

پاسخ : اولا این که عادت شده است باین بایی که در اول فعل امر در می‌آورند بای زینت می گویند درست نیست زیرا که هیچ حرفی برای زینت به کلمه‌ای اضافه نمیشود وانگهی زینت دادن کلمه چه معنی دارد این که این **با** را در اول فعل امر می‌آورند برای اینست که در ضمن اول شخص فعل امر صورت مخفف ومختصر شده‌ی اسم فاعل را هم دارد **کن** هم امرست و هم مخفف کننده و **خور** هم فعل امرست وهم مخفف خورنده وهمین طور در همه‌ی افعال اول شخص فعل امر این حال‌را دارد برای اینکه مسلم باشد که‌این‌کلمه فعل امرست واسم فاعل نیست این **بـا** را در اول آن‌اضافه میکنندوبجای **رو** می گویند **برو** وبجای **خور** میگویند **بخور** اما بْنگر و بْنویس گفتن برخلاف قاعده است و بهتر اینست که بگویند **بِنگر و بِنویس و بِشنو** مگردرشعر که‌برای رعایت وزن‌شعرمیتوان حرکتی را از میان برد مثلا درین مصرع (**بشنو این نکته که خود را زغم‌آزاده کنی**) که اگر بِشنوباکسر شین بخوانیم وزن شعر خراب میشود اما برعکس درین مصرع (**دور خوبی گذرانست نصیحت بِشنو**) باید بشْنو خواند ونه‌بشنو.

پرسش : نوشته‌اند . همین باء زینت قاعدة باید مکسورباشد ولی در افعالی مثل **بـرو** قدری سنگین است . عقیده‌ی شماچیست ؟

پاسخ : اینکه در **بُـرُو** بای اول فعل را مضموم تلفظ میکنند برای رعایت حرکت ضمه‌ی حرف دوم یعنی « ر » است و دو ضمه پشت سرهم گفتن آسان تر از یك کسره و یك ضمه است و گرنه‌همانطوریکه نوشته‌اند درست تر آنست که **بِـرُو** بگویند نه **بُـرُو** .

پرسش : نوشته‌اند « **برای** » کلمه‌ی بسیط است یا از بای اضافه و **را** ترکیب یافته ؟

پاسخ : یکی از موارد استعمال **را** در فارسی بجای همین کلمه‌ی **برای**. است چنانکه می گویند خدا را یعنی برای خدا ودرین صورت اصل کلمه همان را بوده ودر اول آن با اضافه کرده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند الفاظ **کُت وبَدْ** که مشترك بین فارسی وانگلیسی است آیا از فارسی داخل انگلیسی شده یابالعکس ویا در اصل هم اشتراك داشته است ؟

پاسخ : کلمه‌ی **کُت** اصلا انگلیسی است و درین اواخر از زبان انگلیسی وارد زبان فارسی شده ولی کلمه‌ی **بد** مشترك بین دو زبانست و از کلماتیست که فارسی وانگلیسی از یك ریشه مشترك گرفته‌اند .

پرسش : سئوال کرده‌اند **چمدان** کجایی است آیا فارسی است واز **چم** و **دان** پساوند مکانی درست شده یا اصلا بسیط است ومربوط به زبان دیگر ؟

پاسخ : اصل کلمه حتماً **جامه‌دان** فارسیست که از زبان فارسی بروسی رفته و در روسی چمدان تلفظ کرده‌اند و در میان ما هم معمول شده و جامه دان گفتن البته بهتراست .

پرسش : پرسیده اند **پرونده** چه نوع کلمه ایست و از کی و کجا داخل زبان شده ؟

پاسخ : اصل کلمه **بربند** و **بربنده** مرکب **از بر** و **بستن** بمعنی **قنداق بچه**ـ است و چون ب به پ و ب بواو بدل می‌شود پرونده هم گفته‌اند و این کلمه را فرهنگستان ایران در موردی که حالا استعمال می‌شود تصویب کرده است .

پرسش : نوشته‌اند **رفوزه** از چه زبانی است و آیا بصورت مزبورصحیح- است یا خیر ؟

پاسخ : رفوزه کلمه‌ی فرانسه است بمعنی ردشده وپذیرفته نشده و درصورتی که در فارسی میتوان رد شده گفت هیچ دلیلی ندارد رفوزه بگوییم .

پرسش : پرسیده اند استعمال الفاظی از قبیل **ممهور** و **رنود** و مانندهای آن را جایز می‌دانید ؟

پاسخ : بهیچ وجه زیرا که مهر کلمه‌ی فارسیست و از آن ساختن اسم مفعول عربی بصورت ممهور یعنی مهر کرده و مهر شده غلط فاحش است و همین‌طور **رند** کلمه‌ی فارسیست و نمی‌توان آنرا **رنود** جمع بست چرا رندان نگویند ؟

پرسش : نوشته‌اند بعضی کلمات در تلفظ و رسم الخط عربی‌شان با فارسی مغایرست مثل **مالیات** و **دخانیات** و **هدیه** و **قفص** (باصاد) و **فهرس** که در سه کلمه‌ی اول در فارسی بتخفیف یاءِ مستعمل است و در مورد چهارم وپنجم همانطور که معمول است قفس با سین و فهرست با تاء تمت می‌نویسند تا نظر صائب استاد چه باشد ؟

پاسخ : البته در اصل زبان تازی باید **مالّیات** و **دخانّیات** و **هدّیه** باتشدید یاء گفت اما در فارسی همیشه از تشدید پرهیز کرده‌اند و ترجیح داده‌اند کلمه رامشدد تلفظ نکنند و بهمین‌جهت بعضی‌عقیده دارند که تشدید در فارسی نیست کلمه‌ی هدیه هم اصل عربی آن حتماً **هدیّه** است اما در فارسی از زمانهای قدیم این کلمه را هدْیَه بسکون دال خوانده‌اند حتی شعرای بزرگ در شعر بهمین صورت آورده‌اند. کلمه‌ی قفس در اصل زبان عرب با صادست اما در فارسی از زمانهای قدیم باسین نوشته‌اند و این املا رایج‌تر است کلمه‌ی فهرست بی تا و فهرست باتا هردو در عربی هست و هردو درستست و در فارسی بیشتر باتا نوشته‌اند .

پرسش : بله سئوال آخرشان اینست همان طور که خاطر عالی بکمال مستحضرست الفاظ و لغات بیگانه بویژه انگلیسی بسرعت بحریم زبان شیوای ماراه یافته و بااین وضع فرجام اسف‌بارش قابل‌توضیح نیست درین موقع بحرانی که بیم تسلط زبان بیگانه برزبان فارسی و اضمحلال زبان فردوسی و سعدی و نابود شدن اصالت ادبی ما میرود آیا استادان پرارج و گرانمایه هیچ گونه احساس مسئولیتی نمیکنند واگر احساس میکنند اتخاذ تصمیمی قاطع درین مورد لازم بنظر نمیرسد ؟

پاسخ : نکته‌ای که این آموزگار عزیز فرهنگ نهاوند در پایان نامه خود نوشته‌اند نکته‌ی بسیار مهم و اساسیست و من شخصاً از ایشان متشکرم که این موضوع را پیش کشیدند. البته این یکی از دشواریهای بسیار مهم امروزه‌است که یاعده‌ای بواسطه‌ی نادانی و یا برای خود نمایی عمداً از استعمال کلمه‌ی فارسی که در برابر آن هیچ احتیاجی بلفظ اروپایی نیست خودداری میکنند و هنرو کمال خود را در آن میدانند که کلمه‌ی بیگانه را بزبان بیاورند اگر از راه جهل و نادانی باشدجای کمال تاسف وحسرت است که ایرانیان تا این اندازه از زبان خود بی‌اطلاع باشند که کلمات لازم درجه‌ی اول احتیاج آن را ندانند و اگر از راه خود نمایی باشداین کار از زشت ترین خود نمایی‌هاست زیرا خود نمایی وقتی پسندیده و مجازاست که بنفع انسان تمام میشود نه اینکه انسان را انگشت نماو مورد تمسخر بکند. دراین زمینه چنانکه ایشان هم نوشته‌اند من مسئولیت را تنها متوجه استادان پرارج و ـ گرانمایه بگفته‌ی ایشان نمیدانم بلکه عقیده‌دارم که همه باید درین زمینه باهم متفق بشویم البته استادان از راهنمایی‌های خود نباید دریغ بکنند و حتی آموزگاران در دبستان و دبیران هم در دبیرستان باید از روزهای اول پسران و دختران ایرانی‌را متوجه زشتی این کار بکنند و از بچگی بآنها بخوانند که در هیچ زبانی و درهیچ کشوری مردم این کار را نمیکنند و این تیشه بریشه‌ی زبان و ملیت زدن است. از طرف دیگر بعقیده‌ی من همه از زن و مرد وظیفه دارند این کار را باندازه‌ی تقبیح بکنند و معایب آنرا بگویند که مردم بقباحت و معایب اساسی آن پی ببرند و بخودی خود از آن پرهیز کنند. بهترین راه اینست که هر کس بجای کلمه‌ی فارسی ساده‌ی معمولی یك کلمه‌ی خارجی مینویسد یا بزبان می‌پرورد باید آن قدر اورا تقبیح کرد که ازین کار پشیمان بشود و این عادت زشت را ترك بکند. امیدوارم این عقیده‌ی مرا هم میهنان عزیز بپسندند و بآن عمل بکنند و این را از وظائف مهم و مقدس ایران دوستی و ایران پرستی و ایرانی بودن خود بدانند.

بررسی یك بیت از حافظ

بحث در باره‌ی، پهلو ، زمانه ، ورد،متهم، مثبت ،وغ وغ صاحاب، قم ،ممهور، توران زمین، چین ، جبر و جغرافیا

مواد استعمال افعال وصفی و اسمهای مفعول فارسی

بحث در باره‌ی :گلشن و گلخن، خواجه وخواجو ، نانوا ،ناشتا ،چاره ،کاف تصغیرومشابه آن

پرسش : نامه‌ایست از یك دوشیزه کارمند شرکت ملی نفت ایران که ضمن آن چند سئوال کرده‌اند سئوال اولشان اینست که کلمه‌ی **پهلوی** از کتاب تاریخ ارمنی که در قرن پنجم نوشته شده بار اول درصفحه‌ی ۲۴۱ اشاره میکند از عصر اشکانیان در قرن اول که نوشته شده ارشاویرمرا و پسرش ارتاشلی بتخت شاهی نشست برادران او بودند **سورنی پهلو** و **کارنی پهلو** و خواهرش بود **اسپاهاپتی پهلو** . اینهااز روی نام استان و شهرستان موسوم بودند . درین مورد مخصوص فکرمیکنم پهلوی این معنی را میرساند که نسل پهلوی یعنی برادران شاه آیا این صحیح است ؟

پاسخ : کلمه‌ی **پهلو** درقدیم حتی پیش ازدوره‌ی اشکانی **اصطلاح جغرافیایی** و نام دشت مرکزی ایران درمیان کوهستانهای شمال و مغرب و جنوب بوده وشامل همان جاییست که در دوره‌ی اسلامی مدتی بآن **عراق عجم** میگفتند . بهمین جهت هرچه منسوب باین ناحیه بوده بآن **پهلوی** گفته‌اند چنانکه زبان این ناحیه راهم پهلوی نام گذاشته‌اند و بخاندانهای مهم این ناحیه نیز همین عنوان را داده‌اند چنانکه بخاندان خود اشکانیان پهلوی میگفته‌اند و بجز آن دو خانواده مهم نیزدر

سرزمین پهلو بوده‌اند، که بیکی **سورن پهلو** و بدیگری **قارن پهلو** یاکارن‌پهلو میگفته اند که در ارمنی نام آنها چنانکه شما گفتید سورنی پهلو و کارنی پهلو نوشته شده و اسپاهاستی پهلوهمان خانواده‌ی اسپهبدان طبرستان بوده است که تا بعد از اسلام هم درآن ناحیه سلطنت کرده‌اند. درین صورت کلمه‌ی **پهلوی** یعنی **منسوب بسرزمین‌پهلو** واز کلمه‌ی‌پهلو ساخته‌نشده که بتوان آنرا پهلویی‌خواند.

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **زمانه** از مفهومهای اولیه مثل آمدن و رفتن و خوردن است و عجیب است اگر ما ارمنیها که **ژامانك** میگوییم این کلمه را از اعراب بگیریم. چون در عربی هم من باین کلمه برخورد کرده‌ام آیا اعراب این کلمه را از زبان آریایی نگرفته‌اند؟

پاسخ : درین زمینه کاملاحق با ایشانست. کلمه‌ی **زمان** از کلمات اصیل فارسیست واگر از زبان فارسی بزبان تازی نرفته باشد دست کم باید گفت‌مشترك در میان دو زبانست بهترین دلیل این که این کلمه فارسیست همان کلمه‌ی‌**زمانه** است ودیگر همان کلمه‌ی **ژامانك** در ارمنی که بهمین معنیست و پیداست که کلمه‌ی اصیل آریایی دارد که بزبان ارمنی رفته است و کلمات زبانهای سامی در زبان ارمنی وارد نشده‌اند.

پرسش : نوشته‌اند در ارمنی **روز** را **ورد** میگوییم آیا این کلمه عربی هست یا آریایی؟

پاسخ : کلمه‌ی **ورد** بهمین معنی گل سرخ در زبان پهلوی هم هست و الفاظ عربی بزبان پهلوی نرفته است وبودن این کلمه هم در پهلوی وهم درارمنی دلالت دارد باین که کلمه آریاییست.

پرسش : نوشته‌اند کلماتی از قبیل متهم و متهم ومثبت ومثبَت **چه‌حالتهایی** دارند؟ اخیراً در رادیو این کلمه را **مثِبت** تلفظ کردند آیا صحیح است؟

پاسخ : **مثبت** با کسر میم اسم فاعلست بمعنی اثبات کننده و **مثبت** با فتح سوم اسم مفعولست بمعنی اثبات شده. اگر بگویند مثبت این امر یعنی اثبات

کننده‌ی این امر و سبب اثبات میشود و اگر کار مثبَت بگویند یعنی کاری که اثبات شده و این بسته بحالت آن کار است کاری که کسی برای ثابت کردن میکند کار مثبِت است وکاری که ثابت شده باشد آنرا کار مثبَت باید گفت. **متهِم** با کسرهاء هم یعنی تهمت زننده و **متهم** با فتح آن یعنی تهمت زده شده و کسی که مورد تهمت قرار گرفته باشد.

پرسش : پرسیده‌اند در مدرسه‌بما یاد داده‌اند اگر بگوییم که «**اوخوراك خورده واز منزل بیرون‌رفت**» اشتباه است و باید بگوییم «**او خوراك‌خورده از منزل بیرون رفت**» ویا «**او خوراك خورد واز منزل بیرون رفت**» ولی در بسیاری از ادبیات رسمی طور اول استعمال میشود. اگر اشتباهست و ناپسندیده چرا این قدر اصراردارند اشتباه بیان کنند آیا نمیشود نویسنده هارا **اصلاح** کرد؟

پاسخ : همانطور که در مدرسه بشما گفته بودند درستست زیرا اگر بگویید «او خوراك خورده از منزل بیرون رفت» دو جمله دنبال هم آورده‌اید و فعل هر دو جمله باید از یك زمان باشد در صورتیکه خورده اسم مفعول است و رفت ماضی مطلق و اگر خورده را هم فعل ماضی بگیریم باید بگوییم یا مخفف **خورده است** باید باشد و یا مخفف **خورده بود** و درین صورت یا جمله اینطوری میشود «او خوراك خورده است و از خانه بیرون رفت» و یا اینطور میشود «او خوراك‌خورده بود و از خانه بیرون رفت» و در هر دو صورت درست نیست زیرا که خورده است وخورده بود یك نوع‌ماضی وبیرون رفت یك نوع ماضی دیگرست و حتماً باید افعال یك جمله از یك زمان باشند اما آنطور که در مدرسه بشما گفته‌اند اگر بگویید «**اوخوراك خورد وازمنزل بیرون رفت**» کاملا درستست زیرا که خورد و رفت هر دو از یك زمان است و یا اگر بگویید «خوراك خورده از منزل بیرون رفت» این هم درستست زیرا که دیگر خوراك خورده این جا فعل نیست و اسم مفعول هم نیست بلکه بجای صفت استعمال شده که آنرا فعل وصفی گویند وخوراك خورده،بیرون رفت یعنی در حالی که‌خوراك

خورده بود مثل اینکه بگویید ایستاده بیرون رفت و بهمین لحاظ در دستور زبان گفته‌اند بعد از فعل وصفی نباید حرف «واو» ذکر شود که هم غلط و هم ناپسند است حالا اگر بقول شما در بسیاری از ادبیات رسمی آنطور استعمال میکنند متأسفانه درست نیست و اینکه باز بقول شما چرا این قدر اصرار دارند اشتباه بیان کنند این ایراد کاملا وارد است و امیدوارم کسانی که این اشتباه را میکنند از همین ایراد های امثال شما عبرت بگیرند و متوجه باشند دیگر این غلط های فاحش را ترك کنند.

پرسش : نامه‌ایست که طی آن نوشته‌اند خواهشمندست اعلام فرمایید کلمه **وغ‌وغ ساهاب** که از کتابهای مرحوم صادق هدایت نام گزاری شده به چه معنی تلقی میشود؟

پاسخ : **وغ وغ** که میدانید کلمه‌ایست برای رساندن صدا یا بانك سك **ساهاب** با سین تلفظ عامیانه‌ی **صاحب** با صاد عربی است. فروشندگان دوره گرد اسباب بازیها یك نوع بازیچه درست میکنند و می‌فروشند که عبارتست از دو گرده گل خشك شده که در میان آنها پیراهنی از کاغذ تا خورده چسبانده‌اند گرده بالایی منفذی دارد که زیر آن یك زبانه‌ی نازك از کاغذ چسبانده‌اند. وقتی که این دو گرده‌ی بالایی و پایینی را ازهم دور میکنند هوا داخل پیراهن کاغذی میشود و وقتی که بهم نزدیك میکنند هوا بیرون میرود و هنگام داخل شدن و بیرون رفتن که هوا بآن زبانه‌ی نازك کاغذی بر می خورد صدایی از آن بیرون میاید شبیه بصدای سگ و این فروشندگان اسم آنرا **وغ‌وغ ساهاب** گذاشته‌اند یعنی که این بازیچه **صدای سگی را دارد که صاحب خود را صدا میکند** و البته پیداست که این تعبیر و این اصطلاح کاملا عامیانه است.

پرسش : نامه‌ای است از قم که ضمن آن سئوال شده است اولا بفرمایید شهر قم از کجا آمده و کلمه‌ی قم یعنی چه آیا در قدیم این شهر قم بوده است؟

پاسخ : این شهر در دوره‌ی اسلامی آباد شده و در اسناد پیش از آن اثری از

آن نیست بهمین جهت معلوم نیست اصل کلمه‌ی قم چه بوده اما این کلمه‌ی قم در نام رودخانه‌ی **قمرود** هم هست .

پرسش : درثانی لطفاً بفرمایید که **مِهر** چند نوع داریم ومعنی هر کدام را بیان فرمایید .

پاسخ : گویا مقصودشان این است که این کلمه بچند شکل خوانده میشود؟

اولا مهر بکسر میم خوانده‌میشود و این لفظ فارسیست و دومعنی داردیکی **آفتاب** که در ضمن نام‌فرشته‌ی آفتاب و**نام ماه هفتم و روزشانزدهم از هرماه** و دیگر بمعنی **عشق و محبت و مهربانی** است .

ثانیاً **مَهر** (بافتح‌میم) خوانده میشودو این کلمه عربی بمعنی کابین زن‌است.

ثالثاً **مُهر** بضم‌میم خوانده‌میشودواین کلمه‌فارسیست بمعنی شیئی که‌برروی آن اسم کس یاعلامت کسی را کنده باشند و بطوریکه در برنامه‌ی قبل هم گفتم ، استعمال‌آن بصورت اسم مفعول عربی (ممهور) که مصطلح شده‌کاملاً غلط است .

پرسش : نوشته‌اند ثالثا در شعرحافظ که میگوید :

ازآن بدیر مغانم عزیز میدارند　　　که‌آتشی که‌نمیردهمیشه‌دردل‌ماست

دیر مغان یعنی چه و این کلمه چرا درین شعر آمده است و منظور حافظ ازین شعر چیست ؟

پاسخ : دیرمغان یعنی عبادتگاه مغان که مراد روحانیان زردشتی باشند و دیرمغان آتشکده‌ی‌زردشتیانست که‌آتش‌رادرآن‌همیشه‌نگاه میداشتند ونمیگذاشتند خاموش بشود و بآن احترام میکردند بهمین جهت حافظ میگوید این که مرا در دیرمغان عزیز میدارند برای‌اینست که آتشی که همیشه خاموش نمیشود ونمیمیرد در دل دارم .

پرسش : نوشته اند رابعاً بفرمایید، **توران زمین** کجاست وآیا این‌سرزمین هنوز هم وجود دارد ؟

پاسخ : توران زمین یك سرزمین افسانه‌ایست که تنها در داستانهای ملی ایران اسمی از آن هست و مراد جاییست که در زمانهای بسیار قدیم و پیش از تاریخ گروهی که با ایرانیان دشمن بوده‌اند در آنجا زندگی میکرده‌اند و درین باب عقاید مختلف اظهار کرده‌اند که هنوز هیچکدام قطعی نیست.

پرسش : نوشته‌اند خامسا بفرمایید **جبن** یعنی چه‌واین کلمه‌رامن در شرعیات خواندم و به‌معنی آن پی نبرده‌ام.

پاسخ : **جبْن** و **جبُن** هردو کلمه‌ی عربی و بترتیب بمعنی **ترس** و **پنیر** است.

پرسش : نوشته‌اند: سادسا بفرمایید که **در** خانه درستست یا **درب** واین ب که بآخر اضافه میشود چه نوع ب است؟

پاسخ : البته در خانه درستست و نه درب خانه زیرا که درب عربی و بمعنی دروازه است و ب آخر آنهم جزو کلمه است.

پرسش : نوشته‌اند سابعا بفرمایید که **جبر** یعنی چه واین کلمه‌از کجا آمده‌است ثامنا بفرمایید کلمه‌ی **جغرافیا** یعنی چه و این کلمه هم از کجا آمده‌است؟

پاسخ : جبر کلمه‌ی عربیست بمعنی **نیکو کردن استخوان شکسته** و ستم و در ضمن مختصر کلمه‌ی جبر و مقابله هم هست و کلمه **جغرافیا** از یونانی گرفته شده و در زبان یونانی بمعنی **شرح زمین** است و بهمین جهت این کلمه در زبانهای اروپایی هم هست.

پرسش : یکی از دانش آموزان دوره‌ی ادبی دارالفنون ضمن نامه‌ای سئوال کرده است:

پرسش : کلمات **روشن** و **گلشن** و **گلخن** را بعضی از کتب دستور ترکیباتی از **روش** و **گلخ** و **گلش** دانسته ونون آخر آنهارا جزو پساوند آورده‌اند آیا این گفته صحت دارد یا نه؟

پاسخ : متأسفانه این مطلب درست نیست زیرا در فارسی ما روش و گلخ و گلش نداریم که نون در آخر آنها بیاورند و روشن و گلشن و گلخن بسازند در میان این سه کلمه تنها گلشن کلمه‌ی مرکبست و آنرا هم از گل ساخته‌اند و **گلشن** یعنی **جای گل** وروشن‌و گلخن کلمه‌ی جامد وبسیط است ومرکب نیست.

پرسش : سئوال دوم این نامه اینست که کلمات **خواجووخواجه** که‌هر- دو دارای علامت اسم مصغر هستند دارای یك معنی است آیا در اصل این دو کلمه **خواج** وجود داشته که اسم مصغر آنها بما رسیده ؟

پاسخ : تفاوتی در میان کلمه‌ی خواجه و خواجو هست و آن اینست که **خواجه** کلمه‌ی ادبی و فصیح زبان دریست و **خواجو** همان کلمه است در زبان محلی کرمان واوی که در آخر آن هست همان واویست که در زبان محلی شیراز هم هست و در موقع انس ومحبت میگویند مثل **پسرو** که نظیر پسرك در زبان ادبیست که در مقام محبت گفته میشود مانند این کلمه که مادر میگوید **پسرك‌عزیزم** و این کاف تصغیر نیست و پسر کوچك معنی نمیدهد دراین صورت اصل کلمه **خواج** نبوده است که از آن خواجه و خواجو ساخته باشند وخواجه لفظ بسیط است ومرکب نیست.

پرسش : سئوال سوم اینست آیا میتوان **نانواوپیشوا** را ترکیبی از نان وپیش دانست که با **وا** تشکیل یافته‌اند یا خود ، کلماتی مستقل بوده‌اند ؟

پاسخ : حتما نانوا و پیشوا از نان و پیش ساخته شده و **وا** دراین جا پسوندست و کلمه‌ی نانوا را گاهی **نانبا** با ب نوشته‌اند.

پرسش : سئوال دیگر ایشان اینست که آیا کلمه‌ی **ناشتا** که بیشتر با صبح گفته میشود (صبح ناشتا) ترکیب است اگر ترکیب است چگونه ترکیبی است ؟

پاسخ : کلمه‌ی ناشتا اگر هم سابقاً در اصل ، مرکب بوده اکنون دیگر مرکب نیست و کلمه‌ی بسیط است اما ترکیب **صبح ناشتا** درست نیست زیرا که

ناشتا صفتی است برای کسی که در روز هنوز چیزی نخورده است واین صفت را نمیشود برای صبح آورد البته زنها میگویند صبح ناشتا ولی مقصودشان اینست که صبح چیزی نخورده است وآن شخص از صبح ، ناشتاست نه اینکه صبح ، خودش ناشتا باشد .

پرسش : سئوال دیگرشان اینست که برخی از کلمات مانند **چاره وهمواره** که قید هستند پس از درآمدن **نا** در جلو آنها **ه** حذف میگردد علت چیست ؟

پاسخ : این ه حذف نمیشود زیرا که هم **ناچار** درست است و هم **ناچاره** و هم **ناهموار** درستست وهم **ناهمواره** اصل کلمه چاره و همواره بوده و چار مخفف چاره وهموار مخفف همواره است .

پرسش : سئوال دیگر اینست آیا کلمات **کودك وکوچك ونارمك وبادامك** اسامی مصغرند ؟

پاسخ : کودك مصغر نیست زیرا که ما کود باین معنی در فارسی نداریم که کودك مصغر آن باشد کوچك اصلا ترکیست و اصل ترکی آن **کوچوك** است چنانکه در کتابهای قدیم هم در آغاز کوچوك مینوشته‌اند نارمك پیداست که مصغرست اما معنی نارم معلوم نیست زیرا که در زبانهای امروز نمانده است و بادامك حتما مصغر بادام است و پیداست روز اول نام جایی بوده که یك درخت بادام کوچك در آنجا بوده است .

پرسش : سئوال آخر نامه این است که بعضی از کتابهای دستور (ه ـ ه) تصغیر را **لـه** گویند مثل **چغاله** و **بزغاله** و **توله** آیا **های** آنها علامت مصغرست یا **لـه** آنها ؟

پاسخ : چغاله مصغر نیست زیرا که چغا یا چغال در فارسی نداریم توله هم همین حال را دارد زیرا که تو و تول در فارسی نیست تنها میماند بزغاله که حتما از بز ساخته شده و **غاله** پسوندیست که برای تصغیر بکار رفته چنانکه در **داسغاله** آمده بمعنی داس کوچك اما این پسوند کم استعمال شده است .

پرسش: یکی از آموزگاران دبستانهای بروجرد سئوال کرده است آیا کلمات **پسین**

بمعنی بعداز ظهر **ایواره** بمعنی غروب **گپ** بمعنای بزرگ که بیشتر مردم‌حومه‌ی بروجرد ادا میکنند درست است یا خیر ؟

پاسخ : البته پسین بمعنی بعد از ظهر کاملا درستست و پیش از ظهر را هم پیشین میگویند چنانکه نماز صبح را نماز پیشین و نماز مغرب را نماز پسین گفته‌اند ایوار و ایواره هم درستست و بمعنی حرکت در اول شب در مقابل شبگیرست که حرکت اول روز معنی میدهد .

اما **گپ** به‌معنی **بزرگ** از زبان محلی بروجرد باید باشد و در زبانهای‌دیگر ایران مخصوصا در جنوب گپ به‌معنی حرف وسخن است و **گپ زدن** یعنی حرفزدن وسخن گفتن [1]

پرسش : سئوال دیگر اینست که **سخُن** باخ مضموم درست است یامفتوح ؟

پاسخ : باخ مضموم زیرا که‌اصل آن **سخون** بوده و بهمین جهت شعراهمیشه سخُن را با کُهن و بُن و کُن قافیه میکنند .

پرسش : سئوال آخر اینست که ما بعضی اسمهای خارجی مانند **ماشین** **تلویزیون** و **تلگراف** و دیگر چیزها را با **ها** جمع می‌بندیم درست است ؟

پاسخ : البته درستست و حتما در فارسی کلماتی را که از زبان‌های خارجی میگیرند باید بهاجمع ببندند جمع بستن‌بآن خیلی محدود و تقریبا منحصر بکلمات فارسیست و صفات عربی مانند. حکیمان وطبیبان و عاشقان ونظایر آنها وصفاتی که برای انسان بیاورند مثلا قدیمان یاجدیدان نمیتوان گفت .

پرسش : نامه‌ایست از یك خانم که ضمن آن سئوال کرده‌اند آیا گل سنبل درستست یعنی با گذاردن ضمه بروی سنبل یا سَنبل درست است و اگر این دوبایك دیگر فرق دارد پس مقصود از استعمال سَنبَل‌در یك جمله چیست . ؟

پاسخ : اسم گل حتما سنبل بضم سین است و **سَنَبل** لفظی است عامیانه برای سرهم بندی و کاری را درست بپایان نرسانیدن چنانکه میگویند این کار را سنبل کرد یعنی درست و بدقت انجام نداد و سرسری کار را بپایان رساند .

---

(۱) روح من برتراز آنست که آزرده شود ــ خاصه از **گپ زدن** بیهده‌ی بی‌بصران
« **انوری** »

بررسی دوقطعه ازسعدی

بحث درباره‌ی : بزاز ، موشك ، ساعت ، ملاح ، دستور، سازمان ، سینا راما بیوگرافی ، بیولوژی ، مجله ، پرگرام ، پلیس ،کمد ، گراوور ، تراورس، ارز، هندسه ، استاندارد، قاب ، دیپلمه ولیسانسیه

توجیه الف ونون مسلمان و معنای درست ساربان

بادمجان ، بازنجان یا بادنجان کدام صحیح است ؟

پرسش :نامه‌ای‌ازخرمشهررسیده که‌ضمن آن نوشته‌اندبعضی‌ازمردم**بادمجان** را **بازنجان** میگویند و بعضی دیگر آنرا **بادمجان** بکار میبرند آیا این دو کدام یکی درستست ؟

پاسخ : متاسفانه نه بادمجان بامیم درستست و نه بازنجان باز درست آن **بادنجان** بادال و نونست زیرا که اصل کلمه باتنگان بوده و ت بدال بدل می‌شود و گاف بجیم .

پرسش : نامه‌ای هم از تهران رسیده که طی آن نوشته‌اند معنی این دو بیت شیخ سعدی و تناسبی که بین بیت اول و دوم می‌باشد بیان فرمایید‌مورد تشکرست :

آن شنیدستم که درصحرای غور — بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را — یا قناعت پرکند یا خاك گور

پاسخ : **غور** سرزمینی است کوهستانی میان وادی هیرمند و هرات که امروز جزو افغانستان است و آنرا **هزار داستان** مینامند بارسالار در قدیم برئیس قافله می گفتند که حافظ جان مسافران کاروان بودوکارپر مسئولیت و دشواری بود

پیداست که جانش اغلب در خطر بود که اگر دزد بقافله می‌زد او را زودتر ازهمه می کشتند و ناچار این کار را برای مال دنیا می کرد و هنگامی که بار سالار از ستور افتاد و آسیب دید گفت چشم تنگ دنیا دار را یاقناعت باید پر کند و یا خاك گور یعنی بمیرد و زیر خاك برود تابرای‌مال دنیاچنین‌شغل خطر ناکی‌راقبول‌نکند.

پرسش : نامه‌ی‌دیگری‌رسیده‌است ازیك‌دانش آموزسال ششم‌طبیعی‌دبیرستان شمس خوی سئوال اولشان‌اینست که اعلام‌بفرمایید‌کلمه‌ی **سار** رابامقایسه‌ی‌کلمه‌ی **شتربان** و **ساربان** بمعنی شتر می‌شود استعمال کرد یانه ؟

پاسخ : سار اصلابهمان معنی‌کلمه‌ی شترست وساربان یعنی شتربان ورود کی این‌کلمه را بهمین معنی شتر تنها درین شعر آورده است :

داشتی آن تاجر دولت شعار　　صد قطار سار اندر زیر بار

صد قطار سار یعنی‌صدقطار شتر

پرسش : سئوال‌دوم‌ایشان‌اینست که معنی‌کلمات **بزاز**،**موشك**،**ساعت**چیست؟

پاسخ : بزازکلمه‌ی عربیست و درعربی بمعنی **جامه فروشست** اما درفارسی بمعنی **پارچه فروش** آمده است موشك اصلا یك نوع از آتش بازیست که قدری باروت رادر کاغذ می‌پیچیدند و فتیله ای بآن می گذاشتند و آنرا بسرچوبی‌می‌بستند فتیله را که‌آتش می‌زدندآنرا بادسته‌ی چوبی که داشت در هوارها می کردند و در هوا باروت‌آتش می گرفت و حرکت می کرد این روزها این کلمه را برای نوعی ازآلات سپهر پیما که درآسمان سیر می کنند بکار می برند اما ساعت در عربی تنها بمعنی قسمتی از روز یا شب است که فارسی‌آن **پاس** است و پاسی از شب‌رفت یعنی یك ساعت از شب گذشت و در ضمن در زبان فارسی بآلتی که اوقات شب و روز و ساعت و دقیقه و ثانیه را نشان می‌دهد نیز می گویند .

پرسش : نامه‌ای است از تهران که از خط و املای نویسنده‌ی آن پیداست هنوز خیلی جوان است و ضمن‌آن چند سوال کرده‌اند.سوال اولشان اینست تمنی دارم معنی این‌کلمه راکه در مصرع دوم این شعرست بفرمایید :

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن
که می گویند ملاحان سرودی
اگر باران بکوهستان نبارد
بسالی دجله گردد خشک رودی

استاد محترم آیا کلمه‌ی **ملاحان** درین شعر همان معنی ناخدایان را می‌دهد و مقصود شان از گفتن مصرع دوم از بیت اول چیست؟

پاسخ: مقصود سعدی ازین قطعه اینست که چون در آمد کم داری خرج کم تر بکن وملاحان سرودی دارند یعنی آواز می‌خوانند و می گویند اگر در کوه باران نبارد در یك سال رود دجله خشك می‌شود زیرا که آب رودخانها از بارانیست که‌در کوهها می‌باردو بزمین جاری می‌شود و همان طور که اگر باران نبارد رودخانه خشك می شود اگرهم کسی باندازه‌ی در آمدش خرج نکند درمی ماند باری **ملاح** در عربی بمعنی **کشتی بان** ودرفارسی بمعنی هر کسیست که‌در کشتی کارمی کنددرصورتی که ناخدا بمعنی فرمانده کشتی ورئیس ملاحانست.

سئوال: سئوال دیگر شان اینست که کتابی در مدارس تدریس میشود نام آن کتاب دستور زبان فارسیست خواهش دارم استاد بفرمایید کلمه‌ی **دستور** که برای آن کتاب نوشته شده چه معنی دارد؟

پاسخ: دستور کلمه‌ی فارسیست که‌معانی بسیار دارد ودرین جابه‌معنی **روش** و تعیین اصول هر کاریست و دستور زبان فارسی یعنی کتابی که در آن درست نوشتن و درست گفتن زبان فارسی‌را ازروی قواعد یادمی دهند.

سئوال: پس‌از آن نوشته‌انداستاد محترم بفرمایید کلمه‌ی **سازمان** یك کلمه‌ی فارسیست یانه اگر نیست بفرمایید از کدام زبانست و معنی آن چیست؟

پاسخ: سازمان‌فارسیست وازفعل‌ساختن می آید دراصل یعنی **روش‌ساختن** و طرزساختن و حالابمعنی **ترتیب‌اداره کردن** استعمال می‌شود.

سئوال: دیگر نوشته‌اند ازاستاد محترم‌تمنی‌دارم‌بفرمایید آیاکلمه‌ی **سینار اما** ازکلمه‌ی **سینما** گرفته‌شده یانه؟

پاسخ: بله‌ازهمان کلمه‌ی سینماساخته شده ونوع‌تازه‌ای ازفیلم برداریست.

سئوال: پس از آن نوشته‌اند تمنی دارم بفرمایید معنی کلمه‌های **بیوگرافی** و

بیولوژی چیست برای کسانی که زبانهای انگلیسی و فرانسه رامی دانند این کلمات آسانست اما برای ما که زبانهای انگلیسی و فرانسه رانمی دانیم فهمش مشکل است.

پاسخ : اولا امیدوارم که بزودی هردو زبان را بخوبی یاد بگیرند زیرا برای دانستن علوم امروز دست کم یکی از آندو لازمست واگر هر دو را یاد بگیرند بیشتر بهره مند خواهند شد اما **بیوگرافی** بمعنی **شرح حال کسی است** ومن کلمه‌ی **زیست نامه** را برای آن در نظر گرفته‌ام بیولوژی را هم حالا **زیست شناسی** می گویند وخوب کلمه ایست سابقاً علم الحیات می گفتند ومقصود آن علم زندگی اجسام آلی یا اجسام جاندار است.

پرسش: سئوال دیگر اینست که از استاد خواهش دارم بفرمایید کلمه‌ی **پول** یك کلمه‌ی فارسیست یا نه چندیست که می شنوم بجای کلمه‌ی پول کلمه‌ی **ارز** بکارمی رود لطفاً بفرمایید کلمه‌ی ارز باعین وض درست است یا باالف وز ؟

پاسخ :**پول** کلمه‌ی فارسی واصلا بمعنی **فلس ماهیست که پولك** هم می گویند و چون فلز را که سکه میزنند گرد می سازند و بشکل فلس ماهی در می آید بآن پول گفته‌اند ولی ارز یعنی پول خارجی و ازفعل ارزیدن ساخته شده مانند ارزش و بهمین جهت باالف وز باید نوشت .

پرسش : ضمناً نوشته اند : ازاستاد محترم تمنی دارم بفرمایید کلمه‌ی **هندسه** از چه زبانی می باشد و معنی آن چیست ؟

پاسخ: کلمه‌ی هندسه اصلا عربی و باصطلاح ، مصدر رباعی مجرد است ومهندس بمعنی کسیست که در موقع کندن قنات مقدار مجرای آنرا معین می کند بعضی گفته‌اند که از کلمه‌ی **اندازه**‌ی فارسی ساخته شده و بگمانم درست گفته باشند درفارسی هندسه بعلمی می گویند که اندازه گیری اشکال مختلف مانند دایره ومربع رامعلوم می کند ودر قدیم علم اعداد راهم هندسه می گفتند .

پرسش : سؤالهای دیگر ایشان اینست که لطفاً بفرمایند کلمه های **مجله** ، **پرگرام** ، **پلیس** ، **کمد** ، **گراوور** ، **تراورس و استاندارد** ازچه زبانهایی هستند ومعنی هریك رابفرمایید .

پاسخ . **مجله** کلمه‌ی عربیست بمعنی کتاب حکمت و کتاب بزرگ درفارسی

رساله ایستکه هفته‌ای یك باریاماهی یك باریادیرتر منتشر بشود **پرگرام** لغت فرانسه‌
استکه حالا برنامه می گویند و آن دستور هر کاریست که مرتبا باید بکنند **پلیس**
کلمه‌ی فرانسه است یعنی اداره‌ی شهربانی که وظیفه دارد نظم شهررا نگاه بداردو
مانع ازجنایت ودزدی وکارهای نظیر آن بشود **کمد** کلمه‌ی فرانسه است بمعنی
قفسه‌ای که کشوهای بزرگ دارد ولباس زیررا در آن می گذارند **گراوور** فرانسه‌
است و ورقه‌ای ازفلزست که روی آن نقش انداخته اندو ازروی آن چاپ می کنند
تراورس کلمه‌ی فرانسه‌است قطعه‌های چوب یافلزیست که‌در فواصل معین ازعرض
درزیرریل‌های راه آهن می گذارند که‌ریل جابجانشود **استاندارد** کلمه‌ی انگلیسی‌
است بمعنی نمونه‌ی قانونی ومعیار ومقیاس ازهرچیز .

پرسش : سؤال دیگر اینست که نوشته اند کدام یك ازین کلمات درستست
بشقاب یا**پشقاب** یا **قاب** که آن هم‌نوعی ظرف بزرگ تراز بشقاب یاپشقاب، است
امابیشتر مردم بجای گفتن بشقاب‌به آن **دیس** می گویندخواهش‌دارم‌استادبفرمایند
آیابکاربردن کلمه‌ی دیس بجای‌قاب درست است وچرا بقابی که عکس در آن می
گذارندو‌بآن‌ظرفی که‌بزرگ‌تر ازبشقاب یاپشقابست هردو راقاب می گویند ؟

پاسخ : قاب‌هم عربیست وهم ترکی اما آنچه درفارسی معمولست ترکیست و
بمعنی غلاف و محفظه‌ایست که در آن چیزی بگذارند و بهمین‌جهت قاب‌عکس‌می‌
گویند و یاقاب عینك ونظایر انیها و چون ظرفی که در آن چیزی می خورند آنهم
مانند محفظه است بآن هم قاب گفته‌اند اما بشقاب کلمه‌ی مرکب ترکیست از
بش یعنی خالی وقاب‌ودرحقیقت بشقاب یعنی **قاب‌خالی** امادر فارسی بمعنی قاب کوچك
بکار می‌رود و بشقاب با باءِ درستست نه‌پشقاب باپ دیس کلمه‌ی روسیست بمعنی همان
قاب غذا خوری ..

پرسش: سؤال آخرشان اینست که‌نوشته‌اند استاد محترم‌خواهش‌دارم‌بفرمایید
دو کلمه‌ی **دیپلمه‌ولیسانسیه** ازچه‌زبانهایی‌است و آیااین‌دو کلمه‌همان‌فارغ التحصیل
است یانه ؟

پاسخ :این هردو کلمه فرانسه است دیپلمه دارای دیپلم نامه‌در هر درجه‌ای

که باشد ودر هر فنی که باشد و بهتر اینست که در فارسی بجای کلمه‌ی دیپلمه که صفت واسم مفعول است بگوییم **دیپلم دار** واما کلمه‌ی لیسانسیه یعنی دارای لیسانس ولیسانس گواهی نامه‌ی دوره‌ی اول دانشگاه پیش از دوره‌ی دکتر است واین هم صفت واسم مفعولست وضرر ندارد بجای لیسانسیه بگوییم **دارای لیسانس** زیرا که بهترست هر کلمه‌ای که از زبان خارجی می گیریم با آن مثل کلمه‌ی فارسی معامله بکنیم ومانند کلمات فارسی از آن صفت بسازیم نه آنکه هم اسم را بگیریم وهم صفت را .

پرسش: نامه‌ی دیگر رسیده ازیك دوشیزه‌ی محصل سال چهارم ادبی از شوشتر که ضمن آن نوشته‌اند خواهشمندست تعیین فرمایند الف و نون کلمه‌ی **مسلمان** دارای چه معنایی می باشد با اینکه اگر علامت جمع باشد لازم می آید استعمال آن در مفرد جایز نباشد و اگر علامت صفت باشد احتیاج بآن نیست زیرا کلمه‌ی **مسلم** دلالت برهمین معنی دارد.

پاسخ : مسلمان کلمه‌ایست مخصوص زبان فارسی و در عربی نیست وحتی از زبان فارسی بزبانهای اروپایی رفته وبهمین معنی تقریبا درهمه‌ی زبانهای اروپایی بکار می برند احتمال قوی می رود که اصل کلمه‌ی **مسلمان** جمع فارسی مسلم بوده باشد و بعدها بعنوان کلمه‌ای مفرد استعمال کرده باشند زیرا بجزین نمی توان وجه دیگری برای این کلمه در نظر گرفت واین کلمه ازقدیم بهمین شکل یعنی بشکل مسلمان حتی در زبان فصحاو درشعر هم آمده است وحتی **مسلمانی** از آن ساخته‌اند مثل این ابیات ازسعدی و حافظ :

ببری مال **مسلمان** و چو مالت ببرند ... بانگ وفریاد بر آری که **مسلمانی** نیست

گر **مسلمانی** ازاینست که حافظ دارد ... وای اگر از پس امروز بود فردایی

بحث در باره‌ی یکی از ابیات دقیقی

آیا تلفظ و معانی صحیح این کلمات چیست :

افزارمند ، ابزارمند ، بهیار ، بهساز ، پادگان ، وجدان ، عنوان ، کمون ، رعایت ، مبادی ، معنی ، جولان ، احیاناً ، زناشویی ، حسب و دهن ؟

پرسش : از کرمانشاه سئوال کرده‌اند کلمات **افزارمند** یا **ابزارمند** و **بهیار** و **بهساز** که اخیراً معمول شده و همچنین کلمه‌ی **پادگان** که بجای سربازخانه گفته میشود صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : هر پنج کلمه صحیح است افزارمند و ابزارمند از کلمه‌ی افزار یا ابزار ساخته شده و آن بمعنی وسیله است که با آن کاری را انجام بدهند وافزارمند یا ابزارمند یعنی صاحب آن آلت وبهیار از کلمه‌ی به و از کلمه‌ی یار و بمعنی کسیست که در بهبودی مردم یاری بکند یعنی ور دست و کمك پزشك و جراح باشد بهساز نیز از همین ماده‌ی به و «ساز» از مصدر ساختن آمده و بمعنی کسیست که چیزی را بهتر از دیگری بسازد اما پادگان بمعنی سربازخانه نیست و بمعنی مجموع افسران و سربازان یك سربازخانه است ودر باره‌ی محل گفته نمیشود بلکه درباره افراد گفته میشود واز کلمه‌ی پاد ساخته شده بمعنی پاس و پاسبانی ونگهبانی .

پرسش : یکی از کارمندان بانك عمران وتعاون روستایی شعبه‌ی بجنورد نوشته است در مصرع اول شعر زیر **آب گرم** بفتح گاف صحیح است یا

آب گُرم بضم آن و بچه دلیل و آیا **زلفین** است یا **زرفین** ؟

به آب گرم در ماندست پایم — چو در زرفین در انگشت ازهر

پاسخ : این شعر از دقیقی شاعر معروف قرن چهارمست در مصرع اول باید **آب گُرم** خواند و **گرم** بفتح یا بضم بمعنی **غم واندوه هست** اما اگر آب گَرم بخوانیم معنی شعر عوض میشود و در مقابل آب سرد معنی می دهد در صورتی که مقصود شاعر **غم وغصه** است که در آن گرفتار شده و مانند آنست که پای اودر آب غم فرورفته باشد . اما کلمه ای که درمصرع دوم هست باید آنرا **زرفین** بضم اول خواند این کلمه باشکال مختلف درزبان فارسی آمده هم **زفرین** هم **زرفین** هم **زورفین** هم **زولفین** هم **زوفرین** وهم **زلفین** وآن **حلقه** ای بوده است آهنی که در پشت چهارچوب درهامی گذاشتند وزنجیری رادر آن داخل می کردند که در را نتوانند ازبیرون باز کنند این کلمه هنوز درزبان مردم خراسان بهمین معنی هست ولی آنها زلفی تلفظ می کنند و ازین جاپیداست که بعداز « ز » « ر » باید باشد نه **ف** واگر زفرین بود می بایست در زبان خراسان **زفلی** بگویند . اما **ازهر** که نام اودرین شعر آمده مردی می بوده است بنام **ازهر بن یحیی ازخاندان صدری صفاریان** پادشاهان معروف سیستان ومرد شجاع ودلاوری بوده ولی برای پیشرفت کارخود و شاید برای آنکه دشمنانش اورا چندان عاقل ندانند خودرا نادان وجاهل نشان می داده از آن جمله روزی انگشت خودرا درزرفین یعنی حلقه آهنی پشت درفرو برده- بود وازبس فشار داده بود انگشتش ورم کرده بود وبیرون نمی آمدرفتند آهنگری را آوردند وتاحلقه رابسوهان ازهم باز کرد وانگشت او بیرون آمدو بهمین جهت باو **ازهر خرمی** گفتند ونام اورا بهمین عنوان مثل می زدندوماندن انگشت ازهردر زرفین دریعنی **کسی بمیل خود وبدست خود کاری رابکند که در آن در بماندو چاره نداشته باشد** ومقصود شاعر اینست که من خود - پای خود رادر آب گُرم یعنی درمیان غم واندوه فرو برده ام ودیگر از آنجا بیرون نمی آید هم چنانکه « ازهر »

انگشت خودرا درزرفین پشت فروبرده بود ودیگر نمی توانست بیرون بیاورد .

پرسش : نامه‌ی دیگریست از کرمانشاه که‌ضمن آن نوشته‌اند بطوری که در تاریخ ایران خوانده‌ایم نام اصلی شهرستان **همدان** ، **اکباتان** بوده چرا اکنون آنرا همدان می نامند واین لقب ازچه تاریخ بانجا نسبت داده شده ؟

پاسخ: این شهر راپادشاهان ماد پیش ازهخامنشیان ساخته بودند وپای تخت ایشان بود ونام آن بزبان مادها **هگمتانه** بوده است کلمه‌ی هگمتانه را یونانیان که شنیده اند بتلفظ زبان خودشان در آورده **و اکباتانه** نوشته اند و اروپاییان **اکباتانه** را **اکباتان** تلفظ کرده اند ولی درمیان ایرانیان دردوره های بعد بهمدان بدل شده وبهمین جهت ایرانیان باید همدان بگویند ونه اکباتان .

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید وجدان باکسر واو صحیح است یاوجدان با ضم واو ؟

پاسخ: این کلمه باین معنی **بازیافت و در یافت** دراصل عربی وجدان است و وجدان جمع **وجید** بمعنی **زمین هموار** ست‌ولی‌درفارسی هم وُجدان گفته‌اند وهم وِجدان والبته وُجدان گفتن درست ترست .

پرسش : سئوال اینست که **عنوان** با کسر عین صحیح است یاضم عین ؟

پاسخ : اصل کلمه در زبان عرب هم عِنوان است و هم عُنوان اما اخیراً در رادیو بیشتر با همان **ضم ع** ادا میکنند وتبعیت از آنهم عیبی ندارد .

پرسش : نامه‌ایست از طهران که ضمن آن دوازده سئوال کرده‌اند سئوال اول اینستکه **کمون** چه کلمه‌ایست فارسی یا عربی و معنای آن چیست و تلفظ آن کدام است ؟

پاسخ: این،دو کلمه است یکی **کُمون** درعربی بمعنی **پوشیدگی** و پنهانی-است‌و کمین گاه دیگر **کَمّون** است بفتح کاف وتشدید میم وآنهم عربیست بمعنی زیره که در فارسی **کرویا** هم بآن می گویند .

پرسش: سئوال دوم اینست که **رَعایت** بفتح اول درست‌است یا رِعایت بکسر یا رُعایت بضم وقاعده‌ی کلی در باره‌ی لغات مشابه‌چیست ؟

پاسخ: دراصل‌عربی **رِعایت** بکسرست و درفارسی‌هم همیشه‌رعایت گفته‌اندامااین نوع کلمات قاعده‌ی کلی ندارند .

پرسش: سئوال سوم اینست که **مبادی‌آداب** چه ترکیبی است آیا با **ضم میم** است یا با **فتح آن** و معنی آن چیست ؟ واینکه میگویند فلان کس مبادی آدابست صحیح است یا خیر ؟

پاسخ: حتماً **بفتح میم** و مَبادی آداب باید گفت مبادی جمع مبداست و مبادی آداب یعنی کسی که مبدا و اصل وریشه‌ی آداب او خوب باشد و مُبادی بضم میم اصلا در لغت‌نیامده است ودر این صورت مانعی نداردبگویند که فلان کس **مَبادی** آدابست .

پرسش: سئوال چهارم اینست که **اعلی** (با یا) صحیح‌است یا **اعلا** (باالف) و در مورد کلمات مشابه بچه طریق باید نوشت ؟

پاسخ: در اصل عربی همه‌ی این کلمات را با یا می‌نویسند مثل اعلی و اجلی وادنی و نظایر آنها اما در فارسی در بعضی جاها رعایت اصل را نکرده و برای آنکه کسی اعلی نخواند اعلا با الف نوشته‌اند و بهمین جهت در فارسی مجازست یای آخر کلمه‌ی عربی را که الف خوانده میشود الف بنویسند برای اینکه درست تلفظ بکنند مثل **تمنا** و **تقاضا** ونظایر آنها .

پرسش: سئوال‌پنجم‌اینست که‌عبارت**بدین‌وسیله** درست‌است‌یا**باین وسیله** ؟

پاسخ: هر دو صحیح است اما **بدین** فصیح تر از **باین** است زیرا که خواسته‌اند دو حرکت پشت سرهم نیاید و الف این را بدال بدل کرده‌اند مثل **بدان**‌بجای **بآن**و بدوبجای‌باو وبدیشان بجای به ایشان .

پرسش: سؤال ششم اینست که **جَوَلان** صحیح است یا**جَوْلان** و این کلمه فارسیست یا عربی ؟

پاسخ : جولان کلمه‌ی عربیست و اصل آن **جَوَلان** (با فتح اول وثانی)- است اما در فارسی تلفظ بعضی ازین کلمات را برای اینکه دو حرکت فتحه دنبال هم نیاید تغییر داده‌اند چنانکه **حَیَوان** را **حَیْوان** تلفظ کرده‌اندو گاهی درشعرهم حیوان آورده‌اندواگرحیوان با دوحرکت اول ودوم بخوانیدوزن شعر بهم میخورد و همین طور جولان را اگر در شعر با دو حرکت بخوانید وزن شعرتغییرمی کند .

پرسش : سئوال دیگر اینست که **اِحیاناً** درستست یا **اَحیاناً** و صحیح آن کدامست ومعنی آن چیست ؟

پاسخ : صحیح آن **احیاناً** است و احیان مصدرست بمعنی **درنگ کردن** و **مقیم‌شدن** و در فارسی احیانا بمعنی اتفاقا آمده و بمعنی گاه گاه و برخی از اوقات واین ترکیب بااین معنی مخصوص زبان فارسیست .

پرسش : سئوال دیگر اینست که تلفظ درست کلمه‌ی «**معنی**» کدامست آیا باید گفت معنی یا معنی ؟

پاسخ : البته در اصل زبان عرب این کلمه همین **معنا** خوانده میشود هم **معنیّ** با تشدید یا ودر فارسی هم هر دو تلفظ درست است یعنی هم معنی وهم معنی

پرسش : سئوال دیگر اینست که **زَناشویی** صحیح است‌یا **زِناشویی** (با فتح زیا باکسرز ؟)

پاسخ : البته زناشویی با**فتح ز** زیرا که این کلمه مرکب است از لفظ **زن** و **شوی** - یعنی شوهر .

پرسش : سؤال دهم اینست که کاغذ را **وسیله‌ی پست** فرستادم یا **بوسیله‌ی پست** فرستاده کدام درست است ؟

پاسخ : البته **بوسیله‌ی پست** زیرا که درین جایك بامی خواهد که بآن **بای علت** میتوان گفت چنانکه باید گفت کاغذ را بفلان کس دادم یابپست دادم .

پرسش: سئوال دیگراینست که معنای‌مختلف کلمه‌ی **حسب** رابفرمایید .

پاسخ :این کلمه درعربی بدوشکل‌خوانده میشودیکی حسب بمعنی **بسند** و کافی و دیگر حسب بمعنی **کفن و دفن کردن** مرده ودیگر حسب وحسب بمعنی

شمرده ودرضمن در فارسی بمعنی **موافق و مطابق** آمده و برحسب یا برحسب یعنی مطابق وموافق فلان ودیگر حسب بمعنی **گوهر و نژاد** مرد درمقابل نسب[۱].

پرسش : سئوال آخر اینست که **دهن یا دهن** چه تفاوتی دارد ؟

پاسخ : اگر مقصودتان کلمه‌ی عربی بمعنی روغن باشد باید **دُهْنْ** خواند **دهن** بمعنی **نفاق** است ودهن ودمن بمعنی **باران** ودهن نوعی از **درختست** که نوشته‌اند درندگان وجانوران وحشی رامی کشدباید بمورد استعمال کلمه توجه کرد.

(۱) ـ لطفاً به صفحه‌ی ٤٤ نیز توجه فرمایید .

بررسی ابیاتی از خاقانی ونظامی

توضیح در باره‌ی : بندگان عالی ، اصفهان ، بابل ، حظیرة وجود

شرح پسوند «گار» وحرف تخصیص وانحصار

پرسش : نامه ایست از تهران کـه ضمن آن پرسیده اند ، معنی جمله‌ی «خدمت بندگان عالی» که در بعضی نامه‌ها برای اشخاص بزرگ بعنوان احترام نوشته میشود چیست ؟

پاسخ : این برای رعایت منتهای ادب و فروتنی است یعنی که طرف باندازه‌ای بزرگست و مقام او بلندست که بخودش نامه نمی‌نویسند و خطاب نمیکنند بلکه بندگان و خدمتگزاران او خطاب میکنند و نویسنده میخواهد خود را همدوش بندگان و خدمتگزاران او بکند .

پرسش : استاد محترم لطفاً معنی مصرع دوم این شعر را بیان فرمایید که **منظوراز سایه‌ی خورشید چه میباشد ؟ :**

شیر سگی داشت که چون پو گرفت　　سایه‌ی خورشید بر آهو گرفت

پاسخ : این شعر ازمخزن الاسرار نظامی است شیر سگ یعنی **سگ درنده** مانندشیر پو گرفتن بمعنی براه افتادن و چون آهو از همه حیوانات تند ترمیدود و مقصود نظامی درین جا تند دویدن سگ است میگوید که هروقت میدوید ازآهو که در دویدن از سایه‌ی خورشید پیش میافتد تند ترمیرفت و مقصود ازین منتهای مبالغه در دویدن سگ است .

پرسش : نامه‌ی دیگری که رسیده از یك دوشیزه دانش آموز سال پنجم طبیعی است که ضمن آن سه سؤال کرده‌اند سؤال اولشان اینست که **اصفهان** بچه معنی و از کجا استنباط شده است ؟

پاسخ : اصفهان معرّب کلمه‌ی **اسپهان** فارسیست که پیداست در اصل **اسپاهان و سپاهان** بوده جمع **اسپاه و سپاه** که هر دو یك کلمه‌است و بنظر میآید که‌اولین آبادی این‌شهر لشکر گاه ومرکز سپاه بوده‌بآن اسپاهان یاسپاهان گفته‌اند و عربهاسین را بصاد وپ آنرا به ب بدل کرده اند .

پرسش : سؤال دوم این‌دوشیزه اینست کلماتی‌چون خداوندگار و پروردگار ترکیباتشان چیست ؟

پاسخ: گار در پایان این کلمات‌همانست که‌درجای دیگر **گر** شده است مثل آهنگرومسگر و دادگر- این‌پسوندرا **برای رساندن کار کسی** استعمال کرده‌اند **خداوندگاریعنی کسی که کارش خداوندی‌است** یعنی‌صاحب‌چیزیست‌وپروردگار آنکه می پرورد وخلق میکند و گاهی در یك موردهم گارآمده و هم گر مثل خدمت‌گار و خدمت‌گر وجفاگار و جفاگر .

پرسش: سؤال آخر این دوشیزه اینست که **آیا بابُل** فعلی از بابل قدیم گرفته شده یانه ؟

پاسخ: چنانکه خودتان نوشته‌ایداسم شهر کنونی‌مازندران بابل(بضم‌سوم)است چنانکه‌اسم رودی که از آنجامیگذردنیز باُبل و بابل کنارست وبابِل (بکسرسوم)نام پایتخت قدیم کشورآسور یا آشور در عراق و بین النهرین امروزست که حالا تنها خرابه‌هایی‌از‌آن باقی‌مانده و همان شهریست که کورش بزرگ‌شاهنشاه ایران آنرا گرفت وفتح آن‌معروفست وهیچ‌رابطه‌ای درمیان این دوکلمه نیست .

پرسش: نامه‌ی دیگری که رسیده ازیك دبیرادبیات فارسیست که نوشته‌اند خواهشمند است در موردکلمه‌ی **حظیره** ازجناب استاد سعید نفیسی سؤال فرمایید که‌این‌کلمه که‌بنام **آغل گوسفند** در کتب دبیرستانی معنی شده و نیز در فرهنگ

نفیسی بمعنای جای خرما خشك کردن آمده معانی دیگری نیزدارد یا نه ؟ درضمن در صورتیکه این کلمه عربیست آیا مشتقاتی دارد یا خیر ؟

پاسخ: اصلا این کلمه عربیست و بهمان معانیست که در عربی و فارسی ضبط کرده‌اند ولی در فارسی بهر محوطه‌ای که باصطلاح چهاردیواری باشد ودرست باشد **حظیره** گویندواصلادرعربی ازریشه‌ی **حظر** است بمعنی **منع** وحظرة یعنی جایی که منع‌ورود داردچنانکه **حظار** درعربی پناهگاه‌چوبی‌شترو گوسفندو حَظاریا حِظار بمعنی‌دیوارست وکلمه‌ی **محظور** باظای مالف بمعنی‌مانع ازهمین ریشه است[1].

سئوال: یکی از دانش آموزان سال‌ششم‌طبیعی مهاباد ضمن نامه‌ای‌دوسئوال کرده یکی اینکه‌نوشته‌اند اجازه‌میخواهم یکی ازنکات دستور زبان فارسی را که برای من حالت اشکالی بخود گرفته باشمادرمیان بگذارم‌شاید بدینوسیله برایم‌حل‌وفصل گردد. آن‌طور که من استنباط کرده‌ام جملاتی که به یاء نکره ختم‌میشوند نباید کلمه‌ی **یک** دراول‌داشته باشندمثلا فکرمیکنم جملات « یك کتاب قطوری» «یك شب تاریکی» «یك کوه‌پر برفی» و نظایر اینهاغلط باشند و درست آنها **یک کتاب قطور** یك شب تاریك یك کوه‌پر برف‌ویا **کتاب قطوری** شب تاریکی کوه‌پر برفی باشدچون‌وقتی‌یاء آخر جمله‌بجای یك‌می‌نشیند‌دیگر آوردن‌یك در ابتدای جمله‌لزومی ندارد و بالعکس با توجه باینکه‌این‌امر بیشتر در محاوره صورت می‌پذیرد نه درمکاتبه خواهشمندم در در اینباره توضیحی بفرمایید.

پاسخ: البته کاملاحق با شماست کتابی خریدم یعنی یك کتاب خریدم اما گاهی آنهم بندرت‌درشعر دیده شده‌است **یا** رابایك باهم آورده‌اندمثل این‌شعرمعروف :

یکی دختری داشت خاقان چو ماه کجا ماه دارد دو چشم سیاه

یا دید موسی یك شبانی را براه ... بهمین جهت‌حتما همانطور که شمانوشته‌اید یك کتاب قطوری و یك شب‌تاریکی ویك کوه پر برفی درست نیست اما در ضمن باید متوجه بود که گاهی یك‌را با یاباهم آنهم فقط برای تخصیص و انحصار آورده اند مثل این شعر معروف سعدی :

یك امشبی که درآغوش شاهد شکرم گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

---

(۱) بصفحه‌ی ۸۹ نیز توجه فرمایید ،

یعنی تنها یك امشب وامشبی که دیگر نخواهد آمد ومنحصر خواهد بود.

پرسش: سؤال دوم ایشان اینست که آیا از نظر دستوری کدام یك از دو کلمه‌ی **راحت و راحتی** صحیح ترند؟

پاسخ: چون در زبان فارسی کلمه‌ی راحت را، هم بمعنی اسم آورده‌اند و هم بمعنی صفت اینست که هروقت خواسته‌اند کلمه‌ی راحت را صفت بگیرند یادر آخر آن اضافه کرده‌اند مثلادر جمله‌ی **راحت میکنم** کلمه‌ی راحت اسم است ودرجمله‌ی **این کار برای من راحت نیست** حال صفت راپیدا میکند و اینستکه بیشتر عوام بجای راحت ندارم میگویند راحتی ندارم و البته اضافه نکردن **یا** بکلمه‌ی راحت ترجیح دارد مگر در کلمه‌ی «راحتی» بمعنی کفش که درخانه می‌پوشندو با آن پا راحت میشود.

پرسش: نامه‌ی دیگری که داریم از یك دانش آموز سال پنجم ریاضی دبیرستان شاهپور کرمانشاه است که دو سئوال کرده‌اند سئوال اول اینست که یك بیت از شعر معروف خاقانی را بدو صورت دیده‌ام:

هان ایدل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان . . . .

متمنی است بفرمایید **عبر** درست است یا **نظر** و در اصل شعر کدام یك آمده؟

پاسخ: عبر در عربی بمعنی عبرت نیامده وبلکه جمع عبر تست واصلا عبرت در فارسی همیشه با **گرفتن** صرف شده و **عبرت گرفتن** گفته‌اند نه **عبرت کردن** و دیگر آنکه از دیده یاچشم نمیتوان عبر یا عبرت کرد چون باچشم فقط می بینند ونظر میکنند پس بهتر است بگوییم ازدیده نظر کن هان.

پرسش: سئوال دوم این نامه اینست که خواهشمند ست بفرمایید آیا میتوان کلمه‌ی **جور** را بجای نوع وقسم در مکاتبات بکار برد؟

پاسخ: کلمه‌ی جور در همه‌ی ایران بهمین معنی نوع و قسم بکار میرود و در استعمال آن ضرری نمی بینم منتهی این کلمه ادبی نیست یعنی در کتاب وشعر نیامده و در زبان ادبی بجای آن **گون و گونه** استعمال شده است و در نوشتن باید گون وگونه را ترجیح داد.

تلفظ صحیح «مهستی»

بحث در بارهٔ: جان و روان، مجارستان، حرف اضافهٔ «با» و «می» استمراری

بررسی یك بیت و فرق ترکیب بند و ترجیع بند

پرسش:[1] استاد محترم. آیا حرف اضافهٔ **به** را باول کلمات باید چسباند یا نه عقیدهٔ استاد در این زمینه‌چیست؟

پاسخ: این به‌دوحالت دارداگردر **اول فعل امر** در بیاید **حتما باید چسباند** مثل **ببین**، **بشنو**، **بگو**، **برو**، **بخور**، که اگر جدا بنویسند درست نیست و در کتابهای قدیم همیشه چسبانده‌اند درضمن به حرف اضافه است و درین مورد عقیده مختلف است. بعضی‌عقیده دارند باید جدا نوشت برخی دیگر عقیده دارند که باید همه‌جا چسبابد چنانکه در کتابهای خطی قدیم همیشه همین کار را کرده‌اند و من شخصا بااین عقیده موافقم زیرا این که به (ب و ه) می‌نویسند برای اینست که در خط امروز ما علامت کسره نداریم و اگر تنها ب بنویسیم هم بَ خوانده می‌شود هم بِ و هم بُ برای‌اینکه بَ و بُ نخوانند در آخر آن ه نوشته‌اند و ه دراین‌جا علامت کسره است و جانشین آنست چنانکه در موارد دیگر مانند که و چه و سه همین حالت را دارد و ما Keh و Ceh و Seh تلفظ نمی کنیم یعنی «ها» در آنها ملفوظ نیست ناچاروقتی که‌کلمهٔ دیگری‌دنبال **به** می آید دیگر آن **هـ** که‌علامت

---

(۱) سؤالهای این بخش از طرف گویندگان رادیو ایران مطرح شده است.

کسره بوده است لزومی ندارد و بهتر اینست که حذف بکنیم زیرا که به بتنهایی یك کلمه‌ی مستقل نیست و حرف اضافه‌است . در مورد افعالیکه باالف شروع میشوند باچسبیدن ب ، الف مبدل به یا میگردد مثل بینداخت و بیفتاد .

همین طوراست کلمه‌ی نه که علامت نفی است که اگر جداگانه بنویسند در آخر آن ه می آورند ولی وقتی که بکلمه‌ی بعد متصل شد باید آنرا چسباند و ه را حذف کرد چه در فعل باشد مثل نکرد و نگفت و نشنید و چه در صفت مثل ندار ونفهم و ننشسته و نخورده می‌دانید که در کتابهای قدیم با ه چه و که نیز همین معامله را کرده‌اند و چگونه و چسان و چطور ونظایر آنها را بحذف ه نوشته‌اندنه اینکه چه گونه و چه سان وچه طور نوشته اند و که نیز همین حال را دارد و کرا سرهم نوشتن بهتر از ینست که که را بنویسیم .

پرسش : این سئوال همکارعزیز، مرابیادنکته‌ی دیگری انداخت وآن در باره‌ی می است که در اول فعل می آورند مثل **می گویم و می شنوم** آیا بعقیده‌ی استاد باید جدا نوشت یا بکلمه‌ی بعد چسباند ؟

پاسخ : در مورد **می و همی** که آنهم مثل می سابقا در اول فعل می آورده‌اند و معنی استمرار داشته‌است بهردوشکل در کتابهای معتبر قدیم دیده شده است یعنی هم جدا نوشته‌اند و هم چسبانده‌اند ولی سلیقه‌ی من اینست که جدا بنویسند زیرا اگر مقید باشند بچسبانند گاهی در بعضی افعال سه چهار حرف را باید بهم چسباند و دنبال هم نوشت و نوشتن و حرکت دست را مشکل میکند مثل می بینند که م و ی و ب و ی و ن و د را باید بایك حرکت دست نوشت یا می‌پسندد که م و ی و پ و سین و نون و دال را باید بهم چسباند اما در افعالی که اول آنها الف است مثل انداختن و افتادن و نظایراینها وقتی که می آورندالف اول فعل را حذف می کنند و میناخت و میفتاد می گویند نه می انداخت و می افتاد درین مورد باید می را بفعل چسباند .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید درباره‌ی شعری که یکی از دوستان گفته است سؤالی بکنم وآن این شعرست :

آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار گرفتدعکس تو برلعل نگینم چه شود ؟

خواهشمندم در باره‌ی مصرع اول این بیت توضیح بفرمایید .

پاسخ: در داستانهای ملی ما مهری برای جمشید قائل شده اند که داستانهای مختلف برای آن گفته‌اند و خواص خارق العاده‌ای برای آن قائل شده‌اند در ضمن در باره‌ی سلیمان پیغمبر هم گفته‌اند که‌اوهم مُهری داشت که خواص خارق‌العاده داشت ومقصود شاعر خطاب بمهر یا خاتمیست که‌آن را بمهر و خاتم جمشیدتشبیه کرده وآثار آن را مانند همان مهر وخاتم سلیمان پیغمبر دانسته است .

پرسش :لطفاً بفرمایید چه تفاوتی درمیان‌این‌دو کلمه‌ی **جان و روان** هست زیرا که ظاهر اینست که هردو یك معنی دارند .

پاسخ: تفاوت خیلی‌دقیقی در معنی‌این‌دوکلمه‌هست وچنانکه ازآثار بزرگان زبان فارسی برمی‌آید**روان** تنها درباره‌ی انسان گفته‌می‌شود و**جان در باره‌ی‌همه‌ی** موجودات زنده چنانکه بهمه‌ی حیوانات از درنده وچرنده‌و خزنده جانور جاندار گفته‌اند اما نمی‌توان مثلا روانور وروان‌دار گفت **و روان مخصوص انسانست .**

پرسش :استاد محترم اجازه بفرماییدیك سؤال تاریخی و جغرافیایی بکنم‌و آن اینست که این کشور اروپای شرقی‌را اروپاییان **هنگری** میگویند و ایرانیان معمولا **مجارستان** می گویند علت این اختلاف چیست ؟

پاسخ: مردم این کشور بخود شان و نژادشان **مجیار** می گویند که بفارسی مجار شده است و مجارستان یعنی کشور مجارها چنانکه هندوستان یعنی کشور هندوها و عربستان یعنی کشور عربها وازقدیم درزبان فارسی معمول بوده است که پسوند **ستان** را دنبال نام نژادها وملت‌هامی‌آوردند ونام کشورشان‌قرار میدادند و در خودایران هم‌لرستان همین‌حال را دارد و«هنگری» لفظ اروپاییست .

پرسش : منهم‌یك‌سئوال تاریخی وادبی‌دارم‌وآن‌اینست که‌نام‌شاعره‌ی‌معروف ایران‌را بعضی **مِهْستی** برخی **مَهستی** بعضی **مِهَستی** وبعضی **مَهَستی** می، گویند کدام یك از این چهاروجه‌درستست‌چون‌این کلمه‌رادرین‌اواخر نام دختران‌راهم گذاشته‌اند

واین اشکال پیش آمده است .

پاسخ: حتماً ضبط و تلفظ درست این کلمه مِهْستی Mehseti است مرکب از **مه** و **ستی** مه بمعنی بزرگ در مقابل که بمعنی کوچکست مثل مهتر بمعنی بزرگتر بمعنی کوچك تر و **ستی** بمعنی **خانم و بانو** ست و مهستی یعنی خانم بزرگ کلمه‌ی ستی هم بتنهایی اسم زنان بوده است بهترین دلیل این که این اسم را باید مِهْستی خواند این شعر معروف سنایی درحدیقه است که میگوید :

داشت زالی بروستای تگاو (۱) مهستی نام دختری و سه گاو

که در ینجا اگر غیر از آنچه گفتم تلفظ کنند وزن شعر بکلی خراب می‌شود البته مَهستی هم درست نیست زیرا که **ماه خانم** معنی می‌دهد ودر اسامی اشخاص کلمه‌ی مِه و که را بمعنی بزرگ و کوچك آورده‌اند و نه **مه** که مخفف ماه باشد واینکه بعضی‌ها تصور می کنند باید مَهَستی خواند بمعنی ماه هستی آنهم درست نیست.

پرسش: اجازه بفرمایید من هم یك سئوال ادبی دارم و آن اینست که در شعر تفاوت میان **ترکیب بند و ترجیع بند** چیست ؟

پاسخ : ترکیب بند یك نوع از شعر ست که هر بند آن مثل قصیده یا غزل مطلع دارد وتنها مصرع های دوم قافیه دارند و بعد از آنکه یك بند تمام شد یك بیت می‌- آورند که هر دو مصرع آن یك قافیه دارند ودر هر بند آن بیت را تغییر می دهند و بیت دیگر می آورند اما در ترجیع بند پس از هر بندی همان بیت را که در بند اول آورده‌اند تکرار می کنند مثل ترجیع بند معروف هاتف که پس از هر بندی این شعر تکرار می شود :

که یکی هست و نیست غیر ازاو وحده لا اله الا هو

---

۱ ــ تگاو ــ نام دهی بوده است نزدیك شهر گنجه .

((متواری)) و ((رهی))
بحث و بررسی دربارهٔ اشعاری از
سنایی، حافظ و فردوسی

پرسش:[1] استاد اخیرا درجایی باین کلمهٔ **متواری** برخوردم و خواستم از استاد تلفظ صحیح و معنی آنرا بپرسم.

پاسخ: این کلمه عربیست و تلفظ آن در اصل عربی **متواری** است بمعنی پوشیده و پنهان و نهانی اما در فارسی مخصوصا در شعر آنرا بیشتر مْتواری (باسکون دوم) تلفظ کرده‌اند که اگر مُتَواری بخوانیم وزن شعر خراب میشود وحتی درشعر فارسی مُتْواریَك آورده‌اند بمعنی خیلی محرمانه و خیلی پنهانی چنانکه در این رباعی منسوب بابوسعید ابوالخیر آمده است:

مهمان تو خواهم آمدن جانانا	مْتواریَك و زحاسدان پنهانا
خالی بکن این‌خانه‌وپس مهمان آ	با ما کس را بخانه در منشانا

و **مسعود سعد سلمان** هم در مطلع قصیده‌ای میگوید:

دوش مُتْواریَك بوقت سحر	اندر آمد بخانه آن دلبر

پس در فارسی ترجیح دارد که ما این کلمه را مْتواری تلفظ بکنیم.

پرسش: یکی ازدوستان من درمعنی این دوشعر سنایی در **سیر العباد الی المعاد**

(۱) سؤالهای این برنامه و قسمت‌عمده‌ی برنامه‌های آینده بنقل‌قول، از طرف گویندگان رادیو ایران مطرح شده است.

اشکالی دارد و ازمن خواسته است ازاستاد معنی آنها رابپرسم و آن‌دوشعر اینست :

ای به ازخاک و خاک رافراش ای مه ازآب و آب را نقاش
ای بهنگام خوبی و زشتی سایق ابرو قاید کشتی

پاسخ : این دو شعر خطاب بهوا یابادست. ای به از خاک و خاک را فراش یعنی بهتر ازخاکی زیرا که هوا لطیف و خاک کثیف است و خاک را فراش اشاره باینست که باددرزمین‌فراشی میکند و گردوغبار را از روی‌خاک‌میبرد. ای‌مه ازآب وآب را نقاش یعنی مهترو والاتر ازآب هستی و درآب نقاشی میکنی و این اشاره بآنستکه وقتی که بادمیوزد سطح آب چین میخورد و نقش‌می‌پذیردمثل آنکه‌از روی آن‌نقاشی کرده باشند.

ای بهنگام خوبی وزشتی، سایق ابرو قاید کشتی ـ سایق بمعنی سوق‌دهنده و راننده‌ی چهار پایانست و قاید بمعنی راننده وتربیت کننده‌ی ستورست و مقصود اینست که باد در موقع خوبی راننده‌ی ابرست و ابرها را جابجا میکند و درموقع زشتی ـ یعنی در موقع خطر قاید کشتی یعنی راننده وراهنمای کشتی است.

پرسش : راستی‌استاد مدتی‌بود که میخواستم درباره‌ی‌این کلمه‌ی **هله**‌یا**هوله** سئوال کنم و فراموش میکردم‌بهرحال خواهش‌میکنم بفرمایید آیااین کلمه‌فارسی‌ـ است و املاء آن چیست؟

پاسخ : این‌کلمه فارسیست اما لفظ عامیانه است و در کتاب نیامده است و معمولادرمورد چیزهای بیهوده وبی‌مصرف زائد بکارمیآید و چون لفظ عربی‌نیست اگر کسی بخواهد بنویسد باید باهای هوز بنویسد. در فارسی **هله** داریم بمعنی **حمله و هجوم ویورش** اما هوله نداریم وگمان نمیکنم این ترکیب هله هوله را از همان‌کلمه‌ی هله بمعنی هجوم ساخته باشند.

پرسش : من هم سئوال دیگری درباره‌ی دوشعر حافظ دارم که هردوازیک غزل اوست یکی این شعرست :

عدو که منطق حافظ طمع کند در شعر همان حدیث هما و طریق خطاف است

و دیگر این شعر اوست :

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریا بافست

پاسخ : خطاف بمعنی **چلچله** و پرستوست و مقصود حافظ اینست که عدو یعنی دشمن و رقیب او که آرزوی آنرا دارد که منطق و زبان حافظ را در شعر داشته باشد داستان او همان داستان هما و خطاف یعنی پرستوست هما در داستانهای ایرانی زیباترین و بزرگترین پرندگانست که خوشوقتی می آورد و فرهما یعنی فرهٔ آسمانی و توجه یزدانی و پرستو برعکس مرغ کوچکی است که کار از آن ساخته نیست و آواز نمیخواند و دشمن درمقابل حافظ مانند پرستو درمقابل هماست ، یعنی خیلی کوچکتر ازاوست . اما شعر دوم که توجیه و تفسیر همان شعر بالاست ومقصود اینست همانطور که بوریا باف و حصیر باف درمقابل زرد وز کم مایه است مدعیان وهمکاران همین حال‌را دارند مدعیان بوریا بافند وهمکاران زردوزند ومدعی بپای همکار نمیرسد . درضمن این نکته‌را هم بگویم که ماشك داریم این غزل حافظ باشد زیرا که درنسخه‌های معتبر نیست و گویا از آن غزلیاتی باشد که ازدیگریست وبحافظ بسته‌اند .

پرسش : یکی از آشنایان هم بتوسط من ریشهٔ کلمهٔ **رهی** راپرسیده است .

پاسخ : فرهنگ نویسان این کلمه راهم بمعنی **رونده** ضبط کرده‌اند وهم بمعنی **غلام و بنده وچاکر** ازاین که رونده معنی میدهد می توان گفت از کلمهٔ **راه** ساخته شده واصل آن **راهی** بوده است که درزبان امروز هم هست و میگویند راهی شد یعنی رهسپار شد وروانه شد وشاید این که بمعنی بنده هم آمده است ازاین حیث باشد که هر کس بندهٔ کسی هست بسوی اوراهی و رهسپار میشود اما اصل کلمهٔ راهی بمعنی رهی و بنده را تا کنون درجایی ندیده‌ام و گمان نمیکنم کلمهٔ رهی بمعنی بنده ازهمان کلمهٔ راه وره ساخته شده باشد واگر اینطور بود میبایست اصل آن که راهی بوده است بهمین معنی استعمال شده باشد .

پرسش : اجازه میفرمایید یك سؤال شعری دیگری بکنم : اخیراً یکی میگفت این شعر معروف اول شاهنامه را که همه‌جا اینطورست :

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

غلط نوشته‌اند وغلط میخوانند ودرست آن اینست :

بنام خدایی که مرغ خرد اگر پر بگیرد ازو نگذرد

درین باب چه میفرمایید ؟

پاسخ : والله میگویند ملانصرالدین ازیك‌طرف گوسفندی‌میدزدید وازطرف دیگر قربانی میکرد و گوشت آنرا بمستحقان میداد باو گفتند این چه کاریست میکنی ؟ گفت ثواب قربانی کردن وصدقه دادن گناه دزدیدن را جبران میکند و درین میان کله و پاچه برای خودم باقی میماند . داستان این شخص‌هم همینست که تصور میکند ثواب‌خواندن شعر فردوسی گناه دست بردن درشعر او را جبران میکند ودراین میان‌مرغ وپر آن برای خودش میماندو نفعی از آن میبرد . بیچاره فردوسی که خردرا بمرغ پرداری تشبیه بکند و بگوید اگر پر بگیرد بپای خدا نمیرسد . بنابراین ، شعرصحیح ، همان‌بیت‌اول‌است .

توضیح در باره‌ی کلمه‌ی «ارباب»

آیا در زبان فارسی کلمه‌ی «پیسه» وجود دارد؟

بررسی یکی از ابیات حافظ

پرسش: سئوال اول امروز اینست که شعری در گلستان سعدی هست که بعضی آنرا اینطورمیخوانند:

هر بیشه گمان مبر که خالیست　　　شاید که پلنگ خفته باشد

برخی دیگر اصرار دارند که اینطور باید خواند:

هر **پیسه** گمان مبر که خالیست　　　شاید که پلنك خفته باشد

بعقیده‌ی استاد کدام یك درست است؟

پاسخ: البته بهمان شکلی که اول خواندید و مقصود سعدی اینست که گمان مبر هر بیشه‌ای خالیست و خطری در آن نیست شاید که پلنگی در آنجا خوابیده باشد کسانی که میگویند باید بیشه را «پیسه» وپلنگ‌را بصورت مضاف خواند متوجه چند عیب نیستند اولا – مادرفارسی **پیسه** نداریم‌لکه‌های‌سفیدی که درنتیجه‌ی بیماری درپوست بدن انسان پیدا میشود آنرا **پیس** میگویند ونه پیسه و تازه پیس اسم آن بیمارست ونه‌اسم آن‌لکه های سفیدثانیاًلکه‌های‌پیس ،سفید وخال،سیاهست وهیچکس‌هرگز لکه‌ی سفید را با خال سیاه اشتباه نخواهد کرد تا آنکه سعدی بگوید، گمان مبر که هرپیسه خال هست. ثالثاً هیچ رابطه‌ای در میان لکه‌ی سفید پیس باپلنگ خفته‌بآن درشتی نیست و تازه پلنگ هم نه سفید مثل‌لکه‌ی‌پیس

و نه سیاه مانند خالست بلکه پوست آن زرد و خال خال برنگ قهوه‌ای تیره است و هرگز هیچ کس در دنیا لکه‌ی پیس و خال را بپلنگ تشبیه نکرده و هیچ رابطه‌ای در میان بیماری پیس و خال سیاه و پلنگی که درجایی خوابیده باشد نیست.

پرسش: استاد اجازه میفرمایید بنده هم سئوالی بکنم و آن اینست که این روزها کلمه‌ی **ارباب و رعیت** چنانکه ملاحظه فرموده‌اید بواسطه‌ی اصلاحات ارضی خیلی برسر زبانها هست. بعضی عقیده دارند این کلمه‌ی **ارباب** درست نیست و نباید استعمال کرد زیرا که میگویند جمع عربیست و معنی مفرد ندارد. اگر این نکته درست باشد بعقیده‌ی استاد چه کلمه‌ی فارسی را میتوان بجای آن استعمال کرد.؟

پاسخ: البته کلمه‌ی **ارباب** عربی و جمع **رب** است. رب در عربی معانی مختلف دارد معنی اصلی آن **خدا** و پروردگارست و درضمن **پادشاه** و **منعم** و **مولی** و **سید** و **بزرگ** و **رئیس خانه** هم معنی میدهد. ما در فارسی امروز برای این کلمه بهمین معانی مختلف سه کلمه داریم یکی خدا یکی خداوند و یکی خداوندگار. خدا امروز تنها بمعنی اله والله عربی و ایزد و یزدان فارسی استعمال میشود ولی درقدیم بمعنی شاه و صاحب هم بوده است که حالا دو کلمه‌ی خداوند و خداوندگار را درین مورد بکار میبریم. مثلا این کتاب شاهنامه‌ی امروز اسم آن درقدیم **خداینامه** بوده و خدا در این جا بمعنی شاه آمده است و در کلمه‌ی کدخدا کد یعنی آبادی و ساختمان و خدا یعنی رئیس و سرور چنانکه در کلمه‌ی دهخدا و خانه خدا نیز بهمین معنی آمده است. چون کلمه‌ی رب را درمفرد درزبان فارسی بمعنی پروردگار و اله والله آورده‌اند درموردی که خواسته‌اند بمعنی صاحب و مالك و خداوند و خداوندگار بیاورند عمداً جمع آنرا استعمال کرده‌اند که اشتباهی رخ ندهد **ولی این کلمه را در فارسی همیشه مفرد تلقی کرده‌اند** و بهترین دلیل آن این شعر معروف حافظ است که میگوید:

بر در ارباب بی‌مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی زدر آید؟

درین شعر این کلمه **حال مفرد** را دارد زیرا که در مصرع دوم **خواجه** که کلمه‌ی مفردست و در آید که فعل مفردست استعمال شده وحافظ ارباب بی‌مروت را بصورت مفرد آورده است و درین صورت هیچ مانعی ندارد که ما این کلمه را بحال مفرد استعمال بکنیم چنانکه در همین ترکیب ارباب و رعیت هم یعنی یکنفر در مقابل یکنفر و بهمین جهت گاهی ارباب را **اربابان** جمع بسته‌اند و کم کم این کلمه‌ی ارباب بمعنی صاحب ملك و خداوند و خداوندگار استعمال شده و وقتی که ارباب مطلق میگویند مقصود آن خداوند و خداوندگار ملك و صاحب ملك در مقابل رعیت یعنی کشاورز و دهقان بمعنی امروزیست ولی خداوند و خداوندگار لفظ مطلق و بمعنی مالك وصاحب هر چیزیست وحتی دراسامی معنی، مانند خداوندان خرد یعنی صاحبان خردو خردمندان. درقدیم خداوندتنها بمعنی همین کلمه‌ی ارباب بمعنی **مالک در مقابل رعیت** استعمال شده است چنانکه سعدی میگوید: نه **خداوند رعیت نه غلام** شهریارم.

پرسش: استاد اجازه بفرمایید معنی یك شعر حافظ را که یکی از آشنایان خواسته است سؤال بکنم و آن این شعرست:

بلبلی برگ گلی خوشرنگ درمنقار داشت
وندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت

پاسخ: برگ در فارسی دو معنی دارد یکی همان **برگ درخت** و گیاه که از ساقه میروید و معمولا درخزان میریزد و در بهار دوباره بجای آن سبز میشود و دیگر بمعنی **وسیله و سامان و لوازم** هر چیزیست و برگ و نوا یعنی وسیله‌ی عیش و عشرت.

چون بلبل از مرغانیست که مهاجرت میکند و درایران تنها در فصل گل میآید و آواز میخواند در شعرفارسی همیشه بلبل‌را عاشق گل دانسته‌اند وعقیده دارند آوازی که در بهار میخواند بواسطه‌ی عشقیست که بگل دارد وقتی که گل را می بیند شاد و خرم‌میشود. مقصود حافظ هم‌ازاین‌شعراینست که‌بلبلی برگ گل

خوشرنگی را بنوك منقار خود گرفته بود و ازین که این برگ گل را بدست آورده بود و بنوك خود گرفته بود و برگ و نوا یعنی وسیله‌ی عیش و عشرت بدست آورده بود ناله‌های زار میکرد که علامت عشق و دلدادگی آن بگل بود.

پرسش: استاد اجازه بفرمایید یك سئوال کلی بکنم: اخیراً در مجلسی که عده‌ای از جوانان بودند صحبت ازین بود که کسی در ترجمه‌ی کتابی از زبان فرانسه این ترکیب **ماه سرد** را آورده بود. بعضی میگفتند درست نیست و بعضی میگفتند درستست کسانی که عقیده داشتند درستست میگفتند اگر درست نبود در زبان فرانسه بکار نمیبردند. استاد دراین زمینه چه میفرمایید؟.

پاسخ: این ترکیب درفرانسه هست. میگویند« **مثل ماه سرد است**»چنانکه در فارسی هم هست اینجا بمعنی بی علاقه و خون‌سرد درمقابل گرم و باحرارتست یعنی کسی که نسبت بهمه بی‌قیدست و در فارسی صفت سرد را برای ماه نیاورده‌اند و حتی ماه نامهربان هم نمیتوان گفت و اینکه در فرانسه این اصطلاح هست دلیل نیست که ما درفارسی هم این بدعت را بگذاریم.

حوزه یا حوضه ؟

بررسی دو رباعی از خیام و یک شعر از حافظ

وشرح « فانوس خیال »

تلفظ درست اسمهای فاعل درنده و برنده و توضیح تشدید در کلمات

پرسش : سئوال اول اینست که در باره‌ی مقدار زمینی که رود خانه‌ای آنرا مشروب میکند اختلافست برخی **حوضه** باضاد مینویسند وبرخی **حوزه** با ز کدام یك درست‌است و آیاکلمه‌ی‌فارسی برای‌ادای این‌مقصود داریم ؟

پاسخ: قطعاً باید « **حوزه** » نوشت در اصل‌عربی این‌کلمه بمعنی **ناحیه** است کسانی که با ضاد مینویسند تصور میکنند چون در این جا مـراد از رود خانـه و **حوض** بمعنی **آبدان** و **آبگیر** است‌بایدباضاد نوشت و حال آنکه از حوض عربی نه در فارسی‌و نه‌در عربی حوضه باضاد نمیتوان ساخت و مطابق هیچ‌قاعده‌ای‌درست نیست . درفارسی برای‌این مفهوم ما لفظ‌خیلی خوبی داریم وآن‌کلمه‌ی **آبگیر** است وبرای مقدار زمینی که از رودی یا نهری مشروب‌میشود باید گفت‌آبگیررودخانه یا آبگیر نهر ودیگر احتیاجی بکلمه‌ی‌عربی نیست که در املای‌آن در بمانیم .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید معنی‌یکی ازرباعیات عمر خیام رابپرسم‌وآن این رباعیست .

این چرخ‌فلك که ما دراو گردانیم — فانوس خیال از اومثالی دانیم
خورشید،چراغ آن‌و عالم ،فانوس — ماچون صوریم کاندر وحیرانیم

پاسخ : فانوس خیال جد سینمای امروز ست و آن فانوسی بوده است که در آن شمع روشن میکرده اند و روی شیشه هایی نقشهایی میکشیدند و آن شیشه های نقش دار را از جلو روشنایی شمع البته در تاریکی میگذاردند و آن نقش روی شیشه بر دیوار یا پرده ی سفیدی می افتاد عیناً مثل سینماهای امروز و این همان چیزی بوده که در زبان فرانسه بآن **لانترن ماژیك Lanterne magique** میگویند و ظاهراً این اختراع را در چین کرده بودند و از چین بایران و اروپا رفته است و همان اصولیست که در پروژ کسیون منتهی با برق بکار میبرند . مقصود امام عمر خیام از این رباعی آنست که وضع انسان درین عالم و تصوری که انسان از این جهان میکند مانند فانوس خیالست که در آن عالم ، فانوسیست و خورشید چراغ آنست و مردم مانند صورتهایی هستند که در این فانوس گردان هستند یعنی یك یك میآیند و میروند .

پرسش : این سئوال مراهم وادار کرد که معنی رباعی دیگری از خیام را بپرسم و آن اینست :

مالعبتکانیم و فلک لعبت باز ... از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود ... رفتیم بصندوق عدم یک یک باز

در مصرع اول در بعضی نسخه ها **لعبتکان** نوشته اند و در برخی دیگر **لعبتگان** بفرمایید کدام درست است ؟

پاسخ : لعبتک درست است با **کاف** نه لعبتگ با گاف . **لعبت** در زبان عربی بمعنی **بازیچه** است و کاف تصغیر فارسی رادر آخر آن آورده اند بمعنی بازیچه ی کوچك مثل عروسك و صورتك بمعنی ماسك و بهمین جهت صحیح آن لعبتکانست که جمع لعبتك باشد . درضمن در ایران بعروسکهای آن چیزی که حالا **پهلوان کچل وخیمه شب بازی** میگویند لعبت و لعبتك گفته اند و آن کسی که پهلوان کچل یا خیمه-شب بازی را اداره میکند باو **لعبت باز** گفته اند **نطع** هم بمعنی **سفره** است و در ضمن بصفحه ی شطرنج و چیزهای مانند آن نطع گفته اند در این جا هم امام عمر خیام وضع انسان و آمد و رفت آنرا نشان میدهد و میگوید که ما مردم مانند عروسك پهلوان

کچل یا خیمه شب بازی هستیم وفلك مانند گردانندهٔ این بازیست ودر حقیقت این حال‌را داریم نه بصورت مجازی در روی بساط پهلوان کچل یاخیمه شب بازی می آییم بازی میکنیم و بازی‌ما که‌تمام شد بصندوق عدم برمیگردیم یعنی نابود میشویم هم چنانکه درپهلوان کچل‌یاخیمه شب بازی وقتی که‌بازی تمام‌شد عروسك ها را درصندوق میگذارند و دیگر کسی آنها را نمی بیند و این صندوق صندوق عدم یا نیستی است که یك یك در آنجا فرو میرویم .

پرسش: استادتمنی‌دارم‌معنی این شعرحافظراهم روشن‌بفرمایید که‌میگوید :

در جمال توچنان صورت چین حیران شد

که حدیثش همه جا بردر و دیوار بماند

پاسخ: در ایران و مخصوصاً در شعر فارسی بهترین نقاشیها را نقاشی چین میدانستند زیرا که از قدیم ایرانیان باچین روابط‌بازرگانی داشته‌اند و کالای چین از راه ایران بآن‌طرف دنیامیرفته است چون کتابهای مانی پیامبر ایرانی را برای جلب توجه مردم نقاشی میکرده‌اند و اولین مینیاتورهای ایران در کتابهای مانوی دیده شده است حتی در داستانهای راجع بمانی نوشته اند که بچین رفت و نقاشی را در آنجا آموخت مقصود حافظ هم در این شعر اینست که تو از بس زیبا بودی حتی‌صورت چین‌یعنی‌نقاشی چینی باآن همه‌زیبایی که دارددرزیبایی توچنان‌حیران ماند که بکلی محو شد وخودرا فراموش کرد وحدیث او یعنی‌یادگاراو و اثرآن‌در هرجایی که ماند بردر و دیوارماند یعنی بی‌جان شد وچنان محو شد که جز بردرو دیواری که نقاشی میکردند اثری از آن باقی نماند .

پرسش: استاد بعضی ها در ادای کلماتی نظیر **بُرنده** و **درنده** و امثال اینها با اصرار تمام **تشدید** بکار میبرند آنهارا **برّنده درّنده** بیان‌میکنند و حتی‌دربعضی اشعار همینطور دیدم یعنی اگر آنها را بی تشدید بخوانیم وزنشان خراب میشود مثل کلمهٔ **درنده** درمصراع « **بروشیردرّنده‌باش‌ای‌دغل** » نظرجنابعالی چیست ؟

پاسخ: اصل این کلمه ها بی‌تشدید است وباید آنها را در صورت عادی

برنده‌ودرنده و خزنده خواند زیرا قاعدهٔ تشدید درآنها صدق نمیکند.

پرسش: استاد قاعده‌ی تشدید را ممکن است توضیح بفرمایید؟

پاسخ: بله مطابق دستور هرگاه دو حرف هم جنس پهلوی یکدیگر قرار بگیرند وحرف اولی ساکن باشد یکی ازحروف را درنوشتن حذف میکنند و روی آن علامت تشدید میگذارند و حرکت دومی را نگه میدارند واین وضع در صفات فاعلی مثل برنده‌ودرنده‌ودونده صدق نمیکندزیرا اینهاازصیغه‌های امرمثل بُر و دَر و دو و «نده» علامت صفت فاعلی ساخته‌شده‌اند ودو حرف همجنس که حرف اولی ساکن باشد کنارهم قرار نگرفته‌اند. اما تشدید کلمه‌ی درنده در مصرع **بروشیر درّنده باش ای دغل** برای حفظ وزن شعراست وموارد دیگری‌هم که‌وجوددارد بهمین سیاق‌است.

علامت صفت فاعلی سماعی در فارسی

آیا روزنامه ، هفته نامه ، ماهنانه ، سالنامه ، سفید نامه ، گشادنامه ، طلاقنامه‌و وکالتنامه چگونه‌ترکیبهایی هستند ؟

بحث درباره‌ی : فضا پیما ، ژیلا و بررسی بیتی ازسعدی

پرسش : بعضی عقیده‌دارند کلماتی مثل **کوشا** و **فریبا**[1] که‌در این اواخر معمول شده درست نیست و برخی عقیده‌دارند درستست درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : کاملا درستست زیرا ما قـاعده‌ی **مسلمی در زبان فارسی** داریم که در بیشتر از افعال **در آخر فعل امر مفرد الف اضافه میکنند و یك نوع اسم فاعل که معنی صفت هم می‌دهد می سازند** مثلا از **بین بینا** می‌سازنـد و از **گوی ، گویا** ودرین صورت کاملا میتوان از **کوش** ، **کوشا** و ازفریب ، **فریبا** ساخت‌چنانکه از **شیو** ازمصدر **شیفتن شیوا** واز **زیب** ازفعل‌**زیبیدن زیبا**ساخته‌اند وهمه‌ی‌اینها درستست درباره‌ی کلمه‌ی **کوشا** این راهم بگویم که **کوشیار** در فارسی بهمین معنی **کوشنده و کوشش کننده** آمده‌است وآنراهم‌با کمال‌جرأت می‌توان استعمال کرد و کسانی که این کلمات راغلطمی‌دانندا‌شتباه‌می کنند.

پرسش : بفرمایید آیا ازهمه‌ی افعال می‌توان این نوع صفت‌را ساخت ؟

پاسخ : خیرازهر فعلی نمی‌توان‌ساخت مثلا **ازساختن‌سازا درست‌نکرده‌اند**

---

[1] - لطفاً بصفحه‌ی ۶۸ نیز توجه فرمایید .

از رسیدن رسا ساخته‌اند **اما از کشیدن کشا نساخته‌اند** پس باید گفت باصطلاح دستور زبان این کلمات **سماعیست** باید شنیده شده باشد و قیاسی نیست که ازقیاس با کلمات دیگر بسازند.

پرسش: یکی از دوستان مرا مامور کرده است از استاد بپرسم این کلمه‌ی **فضا پیما** که اخیراً درباره‌ی کسانی که بفضای لایتناهی می‌روند خوبست یا نه و بنظر استاد درفارسی چه کلمه‌ی بهتری می‌توانیم بجای این استعمال کنیم؟

پاسخ: **فضاء** درعربی که درفارسی **فضا** بی‌همزه بیشتر معمولست بمعنی **گشادی و فراخی و زمین فراخ است** درفارسی هم بهمین معنی وجای فراخ و گشاده استعمال شده‌است درزبانهای اروپایی دراین مورد کوسمونوت Cosmonaute میگویند واز کلمه کوسموس Cosmos یونانی ساخته شده وترجمه‌ی تحت‌اللفظ آن **جهان پیما** می‌شود اما **جهان پیما** درفارسی ازقدیم بمعنی کسیست که همه‌ی جهان‌را بپیماید ودر سراسر جهان سفر بکند وجهان درفارسی امروزشامل زمین وآسمان هردوهست هواپیما را هم که ما بمعنی طیاره وآئروپلان استعمال می کنیم ولغت خوبی برای این مورد دست می‌توان کلمه‌ی **گیهان پیمارا** درین مورد بکار برد زیرا که کلمه‌ی گیهان که بغلط آنرا کیهان تلفظ می کنند (۱) در ضمن آنکه اصل همین کلمه‌ی جهانست وجهان و گیهان هردو یك کلمه است در فارسی امروز معنی خاص دارد بجز معنی جهان و معنی محدودتری از جهان دارد و در حقیقت بمعنی جهان بالایی و قسمت بالای زمین یعنی آسمانهاست چنانکه علمی را که موضوع آن شناسایی جهان بالاست گیهان شناخت گفته‌اند اما من کلمه‌ی **سپهر پیما** را برای این مقصود و مفهوم از هرکلمه‌ی دیگر مناسب‌تر می دانم زیرا که سپهر هرچند که از سفیر یای Sphaira یونانی بمعنی گلوله و کره وارد زبان فارسی شده اما در فارسی از قدیم کلمه‌ی سپهررا بمعنی **مجموع آسمانها و افلاك و کره‌ی فلکی** استعمال کرده‌اند و سپهر پیما بمعنی کسی خواهد بود که درهمه‌ی طبقات آسمان سیر بکند ودرضمن ترکیب

۱ ـ قبلا در اینباره توضیح لازم داده شده‌است لطفاً بصفحه‌ی ۱۳۱ مراجعه فرمایید.

قشنگی هم هست و بر فضاپیما که مرکب از دو کلمه‌ی عربی و فارسیست ترجیح دارد و چون پیمای بمعنی پیماینده را می‌توانیم هم در باره‌ی اشیاء و هم در باره‌ی اشخاص بکار ببریم کلمه‌ی سپهرپیما کاملا مقصود را ادا می کند.

پرسش: پس کلمه‌ی **زمین‌پیما** را هم می‌توان بکار برد؟

پاسخ: البته چنانکه علم **مساحت** را هم از قدیم زمین پیمایی و **مساح** را **زمین‌پیما** گفته‌اند و سپهر پیما هم قهراً بمعنی کسی خواهد بود که آسمانها را مساحت و مساحی می کند.

پرسش: یکی دیگر از دوستان هم از من خواسته است از استاد بپرسم آیا کلمه‌ی **هفته‌نامه** را برای مجله‌ی هفتگی مناسب می‌دانند و می‌پسندند یا خیر؟

پاسخ: چرا مناسب نباشد ما برای چیزی که **هر روز منتشر میشود روزنامه** می گوییم و برای هر چیزی که **هر سال** منتشر بشود **سالنامه** را اصطلاح کرده‌ایم حتی کلمه‌ی **شب‌نامه** در زبان ماهست برای آن انتشارات مخفی که محرمانه منتشر می کنند چه مانع دارد **برای چیزی که هفته بهفته منتشر می شود هفته‌نامه** و برای چیزی که **ماه بماه** منتشر می‌شود **ماهنامه** بگوییم هفته‌نامه و ماهنامه هم مثل روزنامه و شب نامه و سالنامه خواهد بود و من هیچ عیبی درین دو کلمه نمی بینم و کاملا مطابق سنت دیرین زبان فارسیست.

پرسش: آیا کلمات دیگری هم نظیر این ها در فارسی داریم؟

پاسخ: چه بسیار درقدیم کلمه‌ی **سفیدنامه** معمول بوده است یعنی نامه‌ای که در پایین آن مهر و امضاء می کردند و آنرا بکسی می دادند که هرچه می‌خواهد خودش در جای سفید آن بنویسد و مهر و امضای آن شخص در زیر آن باشد و البته این را بهمه کس نمی دادند بکسی می دادند که اطمینان کامل باو داشتند و درحقیقت وکالت مطلق باو می‌دادند کلمه‌ی دیگری که بسیار رایج بوده **گشادنامه** بوده است که حالا **نامه‌ی سرگشاده** می گویند یعنی نامه‌ای که همه کس می تواند آنرا بخواند و سربسته و برای شخص معینی نیست صرف نظر از ترکیبات دیگری

که با کلمات عربی کرده‌اند مثل **عقد نامه** **اجاره نامه** ، **طلاق نامه**، **وکالت نامه**، **نصیحت نامه** ، **فتح نامه** و نظایر اینها .

پرسش : لطفاً بفرمایید آیا کلمه‌ی ژیلا فارسی است و اگر هست معنای آن چیست ؟

پاسخ : من هم که بار اول باین کلمه برخوردم هرچه گشتم در هیچ جا آنرا پیدا نکردم ومعنی آنرا نمی‌دانم بهترست از کسانی که این کلمه‌را بکارمی‌برند بپرسیم این جایادم افتاد که وقتی کسی که سرش قدری گرم شده بود درشعر اظهار عقیده می کرد می گفت سعدی شاعر خوبی نیست و گاهی از دستش دررفته است که شعررا درست بگوید مثلا درین غزل می گوید :

شبست و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

غنیمت است دمی روی دوستان بینی

در مصرع اول شب وشاهد وشراب و شیرینی‌را آورده که اول همه‌ی آنها شین هست و بعد می گوید غنیمت است دمی روی دوستان بینی من اگر جای او بودم می گفتم **غنیمت است وغرامت زغصه درغینی** گفتیم آقا غین دیگر چه معنی دارد گفت تنها معنی این کلمه‌را من می‌دانم وبس چنانکه سعدی هم نمی‌دانست ومن هم نمی گویم تاشماها آنرا بخودتان نبندید !

بررسی الف در اسم حالت

چگونگی جمع اسامی مختوم به «ها»ی غیرملفوظ وشرح یاء نسبت

((بار)) ومعانی آن

تلفظ صحیح حرکت ما قبل شین و توضیح خربنده و خدابنده

پرسش : سئوالی که امروزدارم موردیست که در موقع نوشتن، خودم اغلب در آن گیر میکنم وتردید دارم و آن این است که درموقع جمع بستن اسم مفعولها و صفاتی که آخر آنها ه است وبا الف ونون جمع می بندند و گاف پیش از الف و نون میآورند آیا باید ه آخر آن صفت و اسم راهم نوشت یا نه مثل **بندگان** و **رانندگان** و **خوانندگان** که بعضی‌ها ه را پیش از گاف مینویسند و بعضی نمی نویسند کدام یك از آنها درست است ؟

پاسخ : البته ه را نباید نوشت زیرا که اصل این کلمات در زبان قدیم ما **بندگ، زندگ** و نظایر آنها بوده است اینکه امروز بنده و زنده را باه مینویسند برای آن نیست که ه را ازحلق تلفظ بکنند چون درخط امروز علامت برای کسره بجز اعراب نیست و همیشه نمیتوان اعراب را رعایت کرد و گذاشت در آخر آنها ه مینویسند برای اینکه بنده ، بند وخواننده ، خوانند ودانند ه ، دانند خوانده نشود در موقع جمع بستن باالف و نون آن گاف آخر کلمه که دراصل بوده ودرزبان امروز

بکسره بدل شده بر میگردد زیرا که **بنده آن** و **خواننده آن** و **داننده آن** نمیتوان گفت و ناچار جمع بنده میشود **بندگان** و جمع داننده **دانندگان** و جمع خواننده **خوانندگان** و این گاف جانشین آن ه آخر کلمه که بجای کسره نوشته شده است میشود و **بنده گان** و **داننده گان** و **خواننده گان** درست نیست وحتماً نباید ه را نوشت.

پرسش: پس درین صورت وقتی که **یای نسبت و تعین حالت** در آخر این کلمات میاید آن ه آخر کلمه را باید حذف کرد و بنده گی و زنده گی و امثال آنها غلط است؟

پاسخ: البته حق با شماست زیرا در این مورد هم کلمه همان حالت را پیدا میکند و **بندگی** هم مثل بندگان است و **زندگی** هم مثل زندگان که اگر ه را بنویسند درست نیست.

پرسش: استاد در برنامه هفته گذشته[1] که در باره‌ی کلماتی مانند **کوشا و فریبا** مطالبی فرمودید یکی از آشنایان از من خواسته است بپرسم آیا الف آخر کلمه‌ی **پهنا** هم همین حال را دارد؟

پاسخ: خیر الف کوشا و شکیبا و نظایر اینها برای این است که فعل امر را بدل باسم فاعل و صفت بکنند اما الف آخر کلمه‌ی پهنا حالت دیگری دارد والفی-است که بآخر صفت اضافه میکنند و از آن **اسم حالت** میسازند و پهنا بمعنی پهنی و حالت پهن بودن این الف در دوجای دیگر هم آمده است یکی در کلمه‌ی **درازا** بمعنی درازی و حالت دراز بودن و دیگری در کلمه‌ی **ژرفا** بمعنی ژرفی و گودی یا حالت ژرف بودن و الف گرما هم همین حال را دارد که بمعنی گرم بودن و حالت گرمی است ولی در کلمه‌ی سرما این طور نیست و چون اصل کلمه، سرد بوده-است می باید اسم حالت آن هم **سرد** باشد برای قرینه کردن با گرما از سرد هم

۱- به صفحه ی ۱۹۲ مراجعه فرمایید.

سرما ساخته اند واین یگانه استثنای این قاعده است .

پرسش : استاد . اجازه بفرمایید منهم سئوالی بکنم آیااین دو کلمه‌ی **خشکبار** و **سربار** هر دو یك حالت دارند و ازیك ریشه ساخته شده‌اند یا خیر ؟

پاسخ : **بار** درزبان فارسی‌معانی‌متعدد داردیکی ازمعانی آن **میوه و حاصل درخت** و بوته و از این قبیل است که بر هم باین معنی آمده است دیگر بمعنی چیزی است که کسی حمل بکند خشکبار ازکلمه‌ی خشك و بار بمعنی میوه‌ساخته شده ومیوه‌ی خشك کرده معنی میدهد چنانکه **تربار** بمعنی میوه‌ی تر و تازه است وخشکبار را **خشکه‌بار** و **تره‌بار** راتره‌بارهم گفته‌انداما **سربار** بمعنی‌چیزیست که روی‌بار بگذارند وعلاوه بربارچیزی‌باشد مثل سربار گاری و سربارالاغ و قاطرو شتر یعنی آنچه علاوه بربار آنهاست و بهمین لحاظ بمعنای طفیلی‌و مزاحم هم بکار رفته است .

پرسش : پس‌معنی **بار** دراین شعر سعدی چیست که در گلستان گفته‌است :

آن شنیدستم که در صحرای غور **بار** سالاری بیفتاد از ستور[1]

پاسخ : بعضی را دیده‌ام این‌شعر راغلط میخوانند و میخوانند **بارِسالاری** بیفتاد از ستور درصورتیکه باید **بارْسالار** بسکون راء خواند زیرا مقصوداین جا از بارِسالاری که‌ازستور افتاده باشد نیست بلکه بارسالار بسکون راءکلمه‌مرکبی- است از باروسالار بار بمعنی پذیرفته شدن در حضور پادشاهان‌وبزرگانست چنانکه بار دادن بمعنی پذیرفتن بحضور و باریافتن بمعنی پذیرفته شدنست و بارگاه یعنی جایی که پادشاهی یا مرد بزرگی در آنجا بمردم بار بدهد و **دربار** یعنی دری که از آنجا باریافتگان وارد شوند و بارسالار یعنی کسی که در دستگاه بزرگان و پادشاهان‌مأموربار دادن مردم‌باشد چنانکه **خوان سالار** بمعنی کسیست که مأمور گستردن وپهن کردن‌خوان یاسفره باشدو **سپهسالار** یا سپاه‌سالار کسیست

(۱) - در اینمورد قبلاهم بحث شده‌لطفاً بصفحه‌ی۱۲۸ مراجعه فرمایید .

که سر کرده ومامور رسیدگی بکارهای سپاه وسپاهیان باشد و دریاسالار نیز بهمین ترتیب ساخته شده است.

پرسش: اجازه بفرمایید باز سئوال دیگری بکنم و آن این است که چند روز پیش درجایی صحبت ازاین بود که **حرف پیش از این شین ضمیر متصل سوم شخص** را که بفعل و اسم وصفت میچسبانند در تلفظ عادی بکسر تلفظ میکنند مثلا میگویند **سرِش درد میکرد** درصورتی که بعضی آنرا درست نمیدانند ومیگویند باید بفتح گفت و گفت سرَش دردمیکرد. استاد درین زمینه چه میفرمایید؟

پاسخ: بسیاری از شعرای بزرگ زبان فارسی حرف پیش از این شین‌را در قافیه بکسر آورده‌اند مثلا **فرمایِش وپیمانِش را بادانِش** قافیه کرده‌اند چون قطعاً اصل کلمه‌ی دانش بکسر نون است ونه دانَش پیداست که پیمانش وفرمانش را هم باید پیمانِش وفرمانِش خواند ودرین صورت تلفظ‌عادی ورایج که‌حرف‌پیش‌ازشین را کسره میدهند غلط‌نیست درفعل‌هم باید کسره بدهند و **بزنِش** باید گفت نه **بزنَش** یا **بگویِش** باید گفت‌ونه **بگویَش** وهمین‌طور درصفت‌مثلاباید گفت کتاب **خویِش** و نه کتاب **خویَش** اما اکنون فصیح تر این شده است که فتحه بدهند چنانکه در دو مورددیگر یکی‌درباره‌ی **میم اول شخص** ودیگر درمورد **تای‌دوم شخص** فصیح‌تر این است که**فتحه بدهند** مثلا **سرَم**وسرَت‌بگویندونه‌سرِم وسرِت امادرسه‌ضمیرجمع ترجیح‌دارد**کسره** بدهند مثل**سرِمان وسرِتان وسرِشان** که**سرَتان وسَرمان وسَرشان** گفتن معمول نیست.

پرسش: استاد منهم یك سئوال **تاریخی** دارم وآن این‌است که **لقب پادشاه مغول** از سلسله‌ی ایلخانان ایران را بعضی جاها **خربنده** نوشته‌اند و بعضی جاها **خدابنده** کدام یك درست است واصلا کلمه‌ی خربنده چه معنی میدهد زیرا معنی کلمه‌ی خدا بنده تاحدی معلومست.

پاسخ: متاسفانه کسانی که لقب این پادشاه ایلخانی‌را که ساختمان معروف سلطانیه از بناهای اوست خدابنده نوشته‌اند اشتباه کرده‌اند وآن اشتباه از این‌جا

ناشی شده که خدابنده لقب سلطان شاه محمد خدابنده پدر شاه عباس بزرگ بوده‌است ولقب این پادشاه مغول **خربنده** بوده‌است نه‌خدابنده وخربنده بمعنی کسیست که مراقب وپرورش دهنده‌ی خر یا الاغ باشد چون این پادشاه در جوانی باین کار توجهی داشته است وچون نام هردو محمد بوده و در لقب هردو کلمه بنده را بکار برده‌اند این‌اشتباه‌را کرده‌اند. بعضی نیز گفته‌اند چون «خر» بمعنای‌زیاد وفراوان است واین شخص، بنده‌های متعدد داشته باین‌لحاظ اورا **خربنده** خطاب کرده‌اند.

صاحبقران و «قُران» ؟

آیا «پناباد» (واحد دهشاهی امروز) چه ریشه‌ای دارد ؟

«خیابان» یعنی چه ؟

طرود یاتاب رود ؟ قوچان یاخبوشان یاخوجان ؟

پرسش: استاد اجازه میفرمایید برنامه‌ی امروز را شروع بکنیم سئوال‌اول من در باره‌ی کلمه‌ی **صاحبقران** است آنرا بدو شکل معنی می کنند درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ: بله بعضی‌میگویند کلمه‌ی صاحب‌قران بمعنی **کسیست که یك قرن پادشاهی کرده است** . این کلمه‌را در ایران نخست درباره‌ی تیمور بکار برده‌اند وچون وی از ۷۷۱ تا ۸۰۷ قمری‌سی‌وشش‌سال پادشاهی کرده تصور کرده‌اند که مقصوداز قران یك قرن سی‌ساله است زیرا که عربها قرن‌را از سال واز پنجاه تاهشتاد ویا صد ویا صد وبیست سال حساب میکرده‌اند . این‌تعبیر بهیچ‌وجه درست نیست زیرا که‌قران در عربی معنی قرن ندارد . پس از آن چون شاه عباس بزرگ از ۹۸۹ تا ۱۰۳۸ مدت چهل‌ونه سال پادشاهی کرده گاهی این لقب‌را باوهم داده‌اندپس‌از آن‌فتحعلی‌شاه از۱۲۱۲ تا۱۲۵۰ سی‌وهشت‌سال‌پادشاهی کرده ودرسال‌سی‌ام‌سلطنت او درسکه‌ها لقب صاحب‌قران‌را برای او بکار برده‌اند و این عنوان‌را باو داده‌اند . ناصرالدین‌شاه از ۱۲٦٤ تا ۱۳۱۳ قمری چهل و نه سال پادشاهی کرده نخست در سال سی‌ام

پادشاهی او درسکه ها کلمه‌ی صاحب قران را استعمال کرده‌اند و در سال آخر سلطنت میخواست جشن پنجاه ساله‌ی پادشاهی خود را بگیرد و یك قرن پنجاه ساله‌در نظر گرفته بودند که عمرش وفا نکرد . درهمه‌ی این‌موارد که‌کلمه‌ی‌صاحب قران را بمعنی کسی که‌سی‌یا پنجاه‌سال پادشاهی کرده‌است گرفته‌انداشتباه کرده‌اند زیراکه‌قران‌معنی‌قرن‌ندارد**قران بمعنی مقارنه‌وقرین‌شدن ویک اصطلاح نجومیست** برای وقتی که دوستاره که معمولا درآسمان باهم دیده نمیشوند قرین یك دیگر بشوند وباهم دیده شوند . درقدیم برخی از ستاره ها را سعد و بعضی را نحس میدانستند از جمله مشتری وزهره ستارگان سعد بودند وزحل و مریخ ستارگان نحس وقتی که مشتری و زهره باهم در آسمان پدیدار میشدند آن واقعه را **قران سعدین** میگفتند و وقتی که زحل و مریخ باهم دیده میشدند این مقارنه را **قران نحسین** می گفتند. چون قران نحسین یعنی مقارنه‌ی زحل و مریخ شوم بود و واقعه‌ی خوبی نبود یادگار بدی از آن داشتند اما وقتی که مشتری و زهره باهم قرین میشدند واقعه‌ی خوبی بود و آنرا بفال نیك می گرفتند و **و صاحب قران اصلا بمعنی کسیست که درزندگی او ویا در سلطنت اوقرآن سعدین روی داده یعنی مشتری وزهره باهم قرین شده‌اند** و بهیچ وجه معنی کسی که یك قرن سی ساله یا پنجاه ساله پادشاهی یا زندگی کرده باشد ندارد و این تعبیر بهیچ وجه درست نیست .

پرسش: استاد پس این کلمه‌ی قران برای **واحدپول** و **ریال** امروز که هنوز برسر زبانهاهست و برخی بجای‌یك ریال ودو ریال یك قران و دوقران می گویند از کجا آمده است ؟

پاسخ : تفصیل این کلمه‌ی قران در واحد پول اینست که فتحلیشاه تاهنوز بسی سال سلطنت نرسیده بود درسکه ها پیش از اسم او القاب سلطان بن سلطان رامی گذاشتند و چون سی‌سال ازسلطنت او گذشت درسکه‌ها السلطان صاحب‌قران آوردند و این سکه‌های جدید را صاحب قران گفتند بعد در زبان مردم صاحب

قران تبدیل شد بقران چنانکه هنوز هم بعضی مردم ایران بجای ریال قران می گویند در آن سالی که این سکه‌را زدند ایرانیان آن شکست سخت‌را از روسهای تزاری در قفقاز خوردند و سکه‌ی صاحب قران را مردم بنحوست گرفتند چنانکه میرزا ابوالقاسم قایم مقام صدراعظم و نویسنده و شاعر معروف درهمان زمان این شعر را گفته است :

سکه‌ی صاحب قرانی برشما آمد نکرد باز آن بیهوده سلطان بن سلطان شما

پرسش: استاد شنیده‌ام درهمان زمانها سکه‌ای هم بوده است که‌بآن **پناباد** می گفتند درین زمینه‌هم توضیحی بفرمایید اسباب امتنان خواهد بود .

پاسخ: بله سکه‌ی **پناباد** سکه‌ی نقره‌ئی کوچکی بوده است بارزش **پنج شاهی** آن روز یعنی یك‌ربع قران این سکه را در جنگهای ایران و روسیه بدستور عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران در آبادی کوچکی باسم **پناه‌آباد** که از قلاع جنگی آن‌طرف رودارس بوده زده‌اندو بآن سکه‌ی پناه‌آبادی می گفتند و این کلمه در زبان مردم بپناباد تبدیل شده است و بعدها ارزش دو شاهی هم بآن داده‌اند .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید حالا معنی یك کلمه‌و اشتقاق آنرا بپرسم و آن کلمه‌ی **خیابانست** که مردم نمی دانند اصل آن چیست ؟

پرسش : این کلمه دراصل نام‌یکی‌از آبادیهای‌متصل بشهرهرات بوده که کم کم جزوشهرشده‌است . اولین بار که یك‌شارع پهن و بزرگ درایران ساخته‌شده درآنجا بوده‌و چون نام آن آبادی‌خیابان‌وخیابان‌هرات بوده درهرجا که‌چنین‌شارع بزرگی ساخته‌اند بآن‌خیابان گفته‌اند . خیابان دراصل‌ازدو کلمه **خوی** و **خی** بمعنی‌عرق و اشك وترشح مایعات‌وکلمه‌ی **آب** ساخته‌شده و **خوی آب** یا**خی‌آب** بمعنی‌جایی که آب‌از زمین‌می‌جوشد و ترشح‌می کند والف‌ونون آخر آن‌الف‌ونو نیست که‌در آخر بسیاری از نامهای جغرافیایی‌وآبادیهای ایران آمده‌است مثل **رادکان** و **اردکان** و **رازان** و **تهران** و **شمیران**.در آذربایجان هم نام سابق شهر کوچکی که اسم

آن ا کنون **مشکین شهر** ست از قدیم **خیاو** بوده است و این کلمه نیزاز خوی وخی و او که همان کلمه‌ی آب باشد ساخته شده‌است وخیا و نیز بمعنی جاییست که آب از زمین می جوشد .

پرسش: استاد تحقیقی، که درین کلمه فرمودید مرا یاد این انداخت که در باره‌ی اسم جای دیگری ازاستاد سئوال بکنم وآن این آبادی درناحیه‌ی سمنان نزدیك خوریان‌است که چند سال پیش زلزله‌ی‌سختی در آنجا آمد و نام آنرامعمولا **طرود** باتای مؤلف می‌نویسند گویا این کلمه از رود ساخته شده و ط در اول آن چه معنی میدهد ؟

پاسخ: متأسفانه این کلمه راهم غلط مینویسند و هم غلط تلفظ می کنند اصل کلمه **تاورود** بوده است **تا و** از فعل تافتن بمعنی درخشیدن و درین‌جا بمعنی‌بسیار گرم شدنست . در لهجه های محلی **آب** را **آو** و گاو را **گو** و **تاو** را **تو** تلفظ میکنند و تاب وتاو هر دو یکیست درین جا یك چشمه آب معدنی گرمی هست‌و بهمین جهت‌نام آن محل را تاورود گذاشته‌اند یعنی رودی که آب گرم دارد مردم محل بلهجه‌ی محلی تا ورود را **تو رود** می گویند و کسانی که شنیده‌اند تصور کرده‌اند **ترود** بی واو که مخفف تا ورودست باید بنویسند و ت دونقطه‌ی آنرا هم بطای مؤلف بدل کرده‌اند و این اشتباه از آنجا ناشی‌شده است از این تصرفات در اسامی‌جغرافیایی ایران‌بسیار کرده‌اند مثلا نام شهر **قوچان**در خراسان در اصل‌هم **خبوشان** بوده‌استو هم **خوجان** .خبوشان نام قدیم تر آن و خوجان نامیست که پس از آن رایج شده زیرا که این‌شهر مرکب از دوآبادی یکی باسم خبوشان و دیگری باسم خوجان بوده و چون خوجان بزرگتر شده درزمانهای بعد بشهرهم خوجان گفته‌اند سپس دریناواخر کلمه‌ی خوجان را بقوچان تبدیل کرده اند و در کتابهای قدیم همیشه یاخبوشان نوشته‌اند و یاخوجان و یاپیش از دوره‌ی قاجاریه بنام خوجان معروف‌بوده است .

بررسی دوبیت از نظامی

معانی و مورد استعمال چند لفظ فرانسه معمول در زبان فارسی

ارتباط تازیانه و تازی

الفاظ گوناگونی که میتوان بجای کلمه‌ی ((روشنفکر)) بکار برد

پرسش: اولین سئوالی که من دارم در باره‌ی کلمه‌ایست که‌این روزها خیلی گفته و نوشته‌می‌شود و آنرا بدوشکل می‌نویسند ، بعضی **کاندید** و بعضی **کاندیدا** می گویند ، گویا هر دو کلمه را از فرانسه گرفته‌ایم ، کدام یك درست‌است و آیا می توان کلمه‌ی فارسی‌خوبی برای آن بکاربرد ؟

پاسخ: درین مورد یعنی درباره‌ی انتخابات مجلس شورا و سناحتماً باید **کاندیدا** گفت زیرا که کاندیدا در زبان فرانسه بمعنی **کسیست که میخواهند کاری یا شغلی باو رجوع بکنند** . اصل کلمه در زبان‌لاتین **کاندیدوس** Can didus بوده بمعنی **سفید و سفید پوش** زیرا که در روم قدیم کسانی که داوطلب نمایندگی مردم‌درمجلس‌بودند برای‌امتیازلباس‌سفیدمی پوشیدند · درفرانسه حتی‌این‌کلمه را برای‌کسانی که داوطلب شرکت درامتحان هستند بکارمی‌برند . اما **کاندید** دارای معنی دیگریست و بمعنی **آدم ساده‌وساده‌دل وزودباورست** و از همان ریشه‌ی

سفیدیست یعنی کسی که افکار ساده دارد . در فارسی ما دو کلمه‌ی بسیار خوب برای دو مورد استعمال این معنی داریم در جایی که کسی خود خواستار کاری باشد همیشه در زبان فارسی باو **داوخواه** و **داوطلب** گفته اند . **داو** اصلا بمعنی ادعا و دعوی در کاریست و در مسابقه‌ی بازی هم میگویند و حال در تخته نرد آنرا دو تلفظ می کنند و **دو کردن** می گویند چنانکه در زبان مردم هم **دوطلب** گفته، میشود . در مورد دوم یعنی درجایی که کسی را برای کاری در نظر بگیرند همیشه در زبان فارسی **نامزد** گفته‌اند پس اگر کسی خودش مایل کاری باشد باید گفت داوخواه یا داوطلب و اگر دیگران اورا برای آن کار در نظر بگیرند باید گفت نامزد چنانکه در اصطلاح زناشویی هم می گویند . پس بجای آنکه بگوییم فلانی کاندیدای وکالت است می توان گفت داوخواه یا داوطلب وکالت است و بجای اینکه بگوییم او را کاندیدای وکالت کرده‌اند بهتر است بگوییم نامزد وکالت کرده‌اند .

پرسش: درمورد انتخابات ، کلمه‌ی دیگری هم معمول شده بعضی **کاندیداتور** و برخی **کاندیداتوری** می نویسند کدام درست‌تر ست ؟

پاسخ: البته **کاندیداتور** زیرا که در زبان فرانسه کاندیداتور بمعنی **حالت کاندیدا بودن** است و دیگر لازم نیست یا در آخر آن بیاوریم و اگر بخواهیم از کلمه‌ی کاندیدا لفظی مانند کاندیداتور فرانسه بسازیم در فارسی باید **کاندیدا بودن** یا **کاندیدا شدن** گفت و در هر حال کاندیداتوری درست نیست .

پرسش: استاد اجازه بفرمایید درباره‌ی کلمه‌ی دیگری هم سؤالی بکنم و آن کلمه‌ی **روشن فکر** ست که گویا اخیراً ساخته‌اند و بعضی عقیده دارند در موردی که امروز بکار می برند درست نیست .

پاسخ: روشن‌فکر یا کسی که فکر روشن داشته باشد در موردی درستست که فکر او تاریك نباشد یعنی فکر بد نکند و درست و صحیح و روشن و بی پیرایه فکر بکند . این کلمه را در ترجمه‌ی کلمه‌ی Intellectuel فرانسه اصطلاح کرده‌اند .

Intellectuel در فرانسه بمعنی کسیست که بکارهای ذوقی و دماغی و فکری بیشتر متوجه و راغب باشد و یعنی روشنایی و روشنی‌در آن نیست. درفارسی بهترین لفظ درین مورد **دانش پژوه** است‌یعنی کسی که در پی دانش بیشتر از چیزهای دیگر می رود . درادبیات‌هم کلمه‌ی **دل آگاه** وهم کلمه‌ی **اندیشمند** را باین معنی آورده‌اند وحتی گاهی **آگاهان** را ودرباره‌ی‌این گونه اشخاص استعمال کرده‌اند واندیشمند بمعنی کسی که درحال فکر کردن یا متفکر باشد نیست بلکه بمعنی کسیست که اندیشه کردن را بکارهای دیگر ترجیح بدهد .درزبان معمولی هم تعبیرات فراوان برای این مقصود هست مثل **باسواد** ، **درس‌خوانده** ، **مدرسه‌رفته** ، **مکتب رفته**، **کتاب‌خوانده** ، **متفکر** عربی و **متذوق** عربی که درفارسی بمعنی کسیست که دنبال کارهای ذوقی می‌رود درصورتی که درعربی بمعنی **چشنده** است . من‌دو کلمه‌ی دل‌آگاه و دانش پژوه را بهتر میدانم و هر کدام ازین‌ها که درین مورد بخصوص معمول بشود بسیارخوب خواهد بود .

پرسش: استاد ، سئوال‌دیگر درباره‌ی این کلمه‌ی **تازیانه** بمعنی شلاق است آیا این کلمه از لفظ **تازی** بمعنی عربی ساخته شده است یاخیر ؟

پاسخ : این کلمه از فعل تاختن بمعنی تند دویدن ساخته شده زیرا که‌تازیانه را باسب می‌زنند که تندتر بدود و همین‌طور کلمه‌ی تازی بمعنی‌سگ شکاری ازهمین فعل تاختن است زیرا که‌تندمی‌دود وتاخت و تاز والفاظ دیگری ازاین‌قبیل همه از همین ریشه است .

پرسش: سئوال دیگر من در باره‌ی دو شعر از اسکندر نامه‌ی نظامیست که معنی آنهاهیچ روشن نیست می‌خواستم ازاستاد استفاده بکنم و آن این دوشعر است:

چوشب‌عقدخورشیددرهم‌شکست — عقیقی در آمد شفق را بدست
بفیروزهٔ بوسحاقیش داد — سخن بین که در بوسحاقی فتاد

پاسخ: بله ، این دوشعر در جاییست که اسکندر بوصال روشنک می رسد

ونظامی رسیدن شب‌وتاریك شدن آسمان و رسیدن اسکندر را بوصال روشنك بیان می کند. چو شب عقد خورشید درهم شکست یعنی چون شب شدوعقد خورشید یعنی خورشیدی که مانند گردن بند بود درهم شکست و ازمیان رفت عقیقی در آمد شفق را بدست یعنی‌سرخی افق مانند عقیقی‌بود که بدست‌شفق افتاد.

اما شعر بعد را همه جا غلط نوشته‌اند و در آن دست برده‌اند و تفصیل آن اینست که حافظ در غزلی یاد از ابواسحق اینجو پادشاه فارسی کرده که بسرعت ترقی کرد اما سلطنت او بسیار کوتاه بود و چون یکی از امتیازات پادشاهی مُهر بوده است و سلطنت او بسیار کوتاه بوده گفته است:

راستی خاتم فیروزهٔ بواسحقی خوش درخشید ولی‌دولت‌مستعجل‌بود

یعنی انگشتر و مهرفیروزه‌ای که ابواسحق‌اینجو داشت‌بسیار خوب درخشید اما دولت زودگذری بود. کسانی که این شعر حافظ را دیده‌اند تصور کرده‌اند فیروزه‌ی بواسحقی نوعی از فیروزه است و حتی نوشته‌اند که فیروزه‌ی بواسحقی بهترین فیروزه‌ی معدن نیشابورست! بعدازآن شعر نظامی را که طور دیگری‌بوده تغییر داده چنین نوشته‌اند:

بفیروزهٔ بوسحاقیش داد سخن بین که در بوسحاقی فتاد

و در باره‌ی بوسحاقی تعبیر خیلی مضحکی کرده‌اند کلمه را از **بوی** فارسی **وسحاق** عربی از ماده‌ی سحق بمعنی **ساییدن** گرفته‌اند و حال‌آنکه بو وعطر قابل ساییدن و سودن نیست. اصل شعر نظامی این طوربوده:

بفیروزه‌ی نوشجانیش داد سخن بین که در نوشجانی‌فتاد

فیروزه‌ی نوشجانی نوعی از فیروزه‌ی پررنگ بوده ونظامی‌آسمان اول‌شب را که رنگ کبود تیره دارد باین فیروزه تشبیه کرده و می گوید پس از آنکه گردن‌بند خورشید شکست و شفق برنگ عقیق در آمد آسمان برنگ فیروزه‌ی نوشجانی فیروزه‌ی پررنگ درآمد و درین جاگردن‌بند و عقیق و فیروزه را باهم

آورده است و چون پس‌ازین شرح رسیدن اسکندر را بوصال روشنک می‌آورد از کلمه‌ی **نوشجان** در ترکیب **فیروزه‌ی نوشجانی** تعبیری برای عشق و دلدادگی اسکندر آورده که روشنک **نوش‌جان** او بوده و **نوش‌جان** او بوده است و می‌گوید سخن بین که در نوش جانی فتاد یعنی ببین که سخن چگونه بنوش جان و نوش‌جان اسکندر رسید. کسانی که متوجه فیروزه‌ی نوشجانی نبوده‌اند بمناسبت آن شعر حافظ فیروزه‌ی نوشجانی را فیروزه‌ی بوسحاقی کرده‌اند یعنی نون را ب و شین را سین و جیم را حای حطی خوانده‌اند و بهمین مناسبت نوشجانی را هم بوسحاقی کرده‌اند و این تعبیر مضحک را بیرون آورده‌اند.

بررسی دوبیت از تحفة العراقین خاقانی

وخسرو وشیرین نظامی

دستور عمومی در باره‌ی : یاء وحدت ، یاء نسبت و املای «یا» بعد از مضاف

پرسش : یکی از آشنایان اخیراً کتاب **تحفة العراقین خاقانی** رامی‌خوانده وبدشواریهایی برخورده که اجازه بفرمایید عقیده‌ی استاد را در باره‌ی آنها بپرسم یکی شعرزیرست که در نسخه‌ها چنین نوشته‌اند و معنی آن روشن نیست :

پوشیده فلك بدست لاباس جوزام بخوشه‌ی سیه داس

پاسخ : بله این شعر بسیار پیچیده است و درضمن آنرا غلط نوشته‌اند وغالباً هم مورد سئوال خوانند گان کتاب تحفة العراقین قرارمیگیرد خاقانی درین جارشد خود وریش در آوردن خود را بیان کرده‌است **لاباس** ترکیب عربیست واصل آن **لابأس**-است یعنی **باکی نیست** وترس نیست بأس عربی را که بوزن رأس و بمعنی ترس و بیم و باك فارسیست گاهی ومخصوصادر شعر **باس** (بروزن داس) تلفظ کرده‌اند چنانکه **کأس** عربی را هم در فارسی **کاس** وکاسه گفته‌اند **جوزا** درین جا کنایه از **دوگونه و دورخ** است زیرا که صورت فلکی جوزا را در فارسی دو پیکر گفته اند و آنرا بدو **خوشه** ترجمه کرده اند و این که خوشه آورده باین جهتست اما **سیه داس** قطعاً غلط است و این کـه بعضی توجیه کرده انـد که مـراد از سیه داس ریش سیاهیست که بشکل داس در چانه‌ی مردها دیده می‌شود درست نیست و اصل آن **سیه آس** بوده است آس درختیست از جنس شمشاد که بآن مورد هم می گویند و برگهای کوچك باریك برنگ سبز تند دارد که موهای ریش را خاقانی بآن تشبیه

کرده است پس این شعر در اصل این طور بوده است :

پوشیده فلك بدست لاباس جوزام بخوشه‌ی سیه آس

یعنی روزگار بدستی که ترس و بیمی در آن نیست جوزای مرا که مقصود دوگونه باشد بخوشه‌ی سیاه درخت آس که مقصود موهای ریش باشد پوشانده است .

پرسش : یکی ازدوستان خواسته است من هم معنی یك شعراز خسروشیرین نظامی را بپرسم و آن این شعرست :

اگر برفرش موین بگذرد پیل فتد افتاده‌ای را جامه در نیل

پاسخ : درقدیم معمول بوده است که ازموی اسب یاحیوانات فرش می بافتند و چون موی حیوانات حرارت رانمی پذیرد و گرم نمی شود تابستان روی آن می نشستند و مراد از فرش موین فرشیست که از مو بافته باشند البته فرش موین لغزنده و باصطلاح لیز بوده است وراه رفتن روی آن مشکل بوده واگر احتیاط نمی کرده‌اند پایشان لغزیده و بزمین می خورده‌اند و البته فیل هم نمی توانسته است روی آن راه برود و زمین می خورده و کسی که سوار فیل بوده بزمین می خورده و اگر نزدیك رود نیل بوده درآب می افتاده و جامه‌ی او هم برود نیل می افتاده است پس اینکه نظامی گفته است :

اگر برفرش موین بگذرد پیل فتد افتاده‌ای را جامه در نیل

یعنی اگر فیل از فرش موین که لغزنده است بگذرد می افتد وکسی که برآن سوارست نیزخواهد افتاد و جامه‌ی اوهم برود نیل می افتد و مقصود نظامی ازین تعبیر اینست که **هرکس بی احتیاطی بکندوکار خطرناکی رابعهده بگیرد از آن کار ضرر وآسیب می بیند .**

پرسش : شعر دیگری است که یکی از دوستان در **تحفة العراقین خاقانی** بآن برخورده معنی آنرا پرسیده اینست :

شروان زتوگرم وروشن اوقات من درگو سرد سیر ظلمات

پاسخ : این شعر را هم غلط نوشته‌اند و آن درجاییست که خاقانی در باره‌ی شهر شروان که در آنجا متولد شده و در آنجا باو بد می گذشته خطاب بآفتاب می کند و می گوید :

آن نور که بی‌دریغ باری — از خاقانی خود دریغ داری

یعنی آن فروغ و پرتوی که بی‌دریغ می‌باری و از کسی مضایقه نمی کنی آن را از خاقانی خود دریغ میکنی یعنی روزگار او تاریکست و بعد می گوید :

شروان ز تو گرم و روشن اوقات — من در گو سرد اسیر ظلمات

یعنی شهر شروان از تو که آفتابی گرم و روشن است اما من در گو سرد اسیر ظلمات هستم گو بمعنی زمین پست و مغاك یعنی جای گود و تنگ و تاریکست و قهرا چنین جایی سرد هم می‌شود اصل شعر «در گو سرد اسیر ظلمات» بوده ظلمات بمعنی تاریکی است یعنی من درجای سرد اسیر تاریکی و گرفتار تاریکی و روزگار تاریکم گو سرد اسیر ظلمات را گو سرد سیر ظلمات خوانده‌اند یعنی الف اسیر را بادال سرد اشتباه کرده‌اند و گوسرد سیر معنی ندارد زیرا که سرد سیر صفت نیست و اسم است بمعنی جای سرد و اسم را نمی‌توان بجای صفت آورد و گو سرد سیر گفت پس معنی این شعر دوم اینست که شهر شروان از تو که آفتابی گرم و همیشه اوقات روشن است اما من در گود مغاك سردی که مقصود همان شهر باشد اسیر و گرفتار ظلمات و تاریکی هستم و روزگار تاریکی دارم .

پرسش : سؤال دیگری که من دارم در باره‌ی کلماتیست که آخر آنها های غیر ملفوظ است مثل خانه و نامه که در موقع اضافه و نسبت بعضی روی «ها»ی آخر آن همزه می گذارند و بعضی یك یای تنها دنبال آن می نویسند مثلا در ترکیب **خانهٔ شما و نامهٔ رسیده** چطور باید نوشت ؟

پاسخ : همانطور که در حرف زدن در آخر این کلمات یا افزوده می‌شود و خانه‌ی شما و نامه‌ی رسیده می گوییم در موقع نوشتن هم باید رعایت این تلفظ را

کرد[1] در قدیم در کتابهای خطی درین مورد یای درست نمی‌نوشتند و یك « **سریا** » بآخر کلمه می‌افزودند که مانند همزه بود بعد معمول شده است بجای آن « سریا » که جدا می‌نوشتند روی «ها» همزه بگذارند و درین اواخر عده‌ای معمول کرده‌اند که بعداز کلمه یای تنها بنویسند ومن بااین کار مخالف نیستم و هردوشکل را درست می‌دانم و بیشتر بسته بانس و عادتست اما باید متوجه بود که در **زبان فارسی ما مطلقا همزه نداریم وهمزه مخصوص زبان عربیست و درفارسی هم در کلماتی که از عربی گرفته‌ایم استعمال می‌شود** مثل مسئول و **مسئلت وهیئت** در رسم الخط رایج زبان عربی اگر بعد از همزه ضمه باشد واو می‌نویسند و روی آن همزه می گذارند یعنی مسئول را مسؤل می‌نویسند و روی واو همزه می گذارند و اگر بعد از آن فتحه‌باشد الفی که بالای آن همزه‌است می‌نویسند مثلا مسئلت‌را مسألت می‌نویسند و روی الف همزه می گذارند و همین طور هیئت را هیأت می‌نویسند و روی الف همزه می گذارند اما در فارسی از قدیم رعایت این اصل را نکرده‌اند و همزه را دروسط کلمه پیش از واو و الف می‌نویسند و این املای مخصوص این کلمات در زبان فارسیست .

پرسش : اجازه بفرمایید درین زمینه سؤالی هم بنده بکنم و آن درباره‌ی همین کلماتیست که در آخر آنهاهای غیر ملفوظ هست مثل همین کلمات خانه و نامه در موقعی که یای وحدت می آورند مثلا خانه‌ای که من خریدم و نامه‌ای که بشما نوشتم بعضی همان همزه راروی ها می گذارند بعضی الف و یابآن علاوه می کنندو بعضی دو یا یعنی یای اول وآخر بهم چسبیده می‌نویسند کدام یك ازین‌ها را استاد ترجیح می‌دهند ؟

پاسخ : همزه گذاشتن‌را من نمی‌پسندم زیرا که باید در میان خانهٔ و نامهٔ و خانه‌ای و نامه‌ای تفاوت باشد واگرهردو را بیك طور بنویسند خواننده گیرمیکند

(۱) بطوریکه خوانندگان ارجمندمتوجه شده‌اند درتنظیم‌مطالب این کتاب همین‌دستور رعایت شده‌مگر دراشعارکه جهت‌حفظ اصالت رسم‌الخط قدیم بهمان سیاق سابق درج گردیده‌است

و باشتباه می‌افتد. در کتابهای خطی قدیم معمول بود که الف و یامی گذاشتند و گاهی هم دویا یعنی یای اول و آخر بهم چسبیده می‌نوشتند و من هردو را درست می‌دانم زیرا که مربوط بدو قسم تلفظ است بعضی‌ها می‌گویند خانه‌ای خرید و نامه‌ای نوشت و بعضی می‌گویند خانه‌یی خرید و نامه‌یی نوشت البته اصل اینست که بگویند **خانه‌یی** خرید و **نامه‌یی**[1] نوشت زیرا که های آخر خانه و نامه علامت کسره است و این کسره در موقع اضافه تبدیل بیا می‌شود و نه بالف اما چون حالا هردو تلفظ رایج شده است من **هردو شکل را می پسندم یعنی هم الف و یا و هم دو یای بهم چسبیده.**

پرسش : درین زمینه من هم سئوالی دارم و آن اینست که در موقع افزودن یای نسبت چه باید کرد؟

پاسخ : این دو مورد دارد یکی در مورد اسامی عام است مثل خانه و راننده که در فارسی های آخر کلمه در موقع نسبت بگاف بدل می‌شود و نسبت بخانه را خانگی و نسبت براننده را رانندگی باید نوشت والبته ها حذف می‌شود و گاف جای آنرا می‌گیرد و خانه‌گی بجای خانگی غلط است مورد دیگر در نامهای خاصی است مثل مراغه و ساوه این موضوع دامنه‌ی وسیعی دارد و اسامی که آخر آنها الف و یا و ها هست نسبت بآنها از قدیم تفاوت داشته مثلا نسبت بشهر ری را رازی و بشهر مرو را مروزی گفته‌اند نسبت بشهر نسا را نسوی و نسبت بشهر ارمیه که نام قدیم ارومیه یا رضائیه‌ی امروز باشد ارموی گفته‌اند. جایی که آخر کلمه «ها» بوده همانطور که در اسامی عام ها را بگاف بدل کرده‌اند این جا هم گاف آورده‌اند مثلا نسبت بفرغانه را فرغانگی نوشته‌اند و این که حالا نسبت بساوه را ساوجی و نسبت بآوه را **آوگی** می‌نویسند در اصل **ساوگی** و آوگی بوده و بعد بقاعده‌ی تعریب و معرب کردن کلمات گاف فارسی را بجیم عربی بدل کرده و **ساوجی** و **آوجی** گفته‌اند امروز دیگر مانع ندارد که ما درین مورد بخصوص همان الف و یای نسبت اسامی عام را بکار ببریم و مثلا نسبت بمراغه را مراغه‌ای بگوییم.

---

(۱). در چاپ این کتاب از هردو طریق پیروی شده است.

برلیان، ریشه و مرادف آن

بحث درباره‌ی: فندول، چلوار، رپی، چیت، متقال و «راجز»
پسوند «ستان» در آخر یونانستان و نظایر آن برای چیست؟
آیا «پرسپولیس» درستست یا «پرسوپولیس»؟

پرسش: سئوالی که من امروز دارم در باره‌ی دو کلمه است که یکی از آندو را در برخی از کتابهای لغت ضبط کرده‌اند و دیگری را اصلا متعرض نشده‌اند و آن این دو اصطلاح برای **الماس** است یکی را **برلیان** می گویند و یکی را **فلامک** گویا مقصود از آن دو قسم تراش الماس باشد برلیان را در بعضی از کتابهای لغت ضبط کرده‌اند اما فلامک معلوم نیست چه کلمه‌ایست و ریشه‌ی آن چیست؟

پاسخ: برلیان همان کلمه‌ی **بریّان** Brillant فرانسه است که درخشنده معنی می دهد و در انگلیسی **بریل یانت** Bril yant تلفظ می کنند بهمین جهت در فارسی بعضی **برلنت** Borlant گفته اند و آن یك نوع از تراش الماسست که تراش آن باید چند سطح داشته باشد تا آنکه بیشتر بدرخشد اما **فلامك** همانطور که گفتید درهیچ کتاب متعرض آن نشده اند وآن یك نوع دیگر ازتراش الماسست که‌یك سطح بیشتر نباید داشته باشد. این کلمه ریشه‌ی عجیبی دارد وآن اینست که در زمان صفویه بهلاندیها که باایران رفت و آمد و دادوستد بسیار داشته‌اند **فلمنگ** می گفتند زیرا نام قسمتی که درمیان بلژیك و هلاندواقع شده **فلاند**رست

و زبان مخصوص دارد که هم از بلژیك وهم از هلاند بآن تکلم می کنندو کسانی را که باین زبان حرف می زنند بزبان خودشان **فلامنگ** می گویند و فلامنگ یعنی کسانی که بزبان **فلاندریا** بتعبیر فرانسویها **فلامان** حرف می زند این نوع از تراش الماس را این فلامنگها یعنی اهالی فلاند و هلندیها بایران آورده اند و پیداست که در روز اول بآن فلامنگ می گفتند و بعد در زبان مردم **فلامك** شده است .

پرسش : این سئوال بیاد من آورد که سئوالی شبیه بآن بکنم و آن اینستکه ساعت سازها برقاصه‌ی ساعت **فندول** می گویند این چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ : این کلمه هم تحریف کلمه‌ی **پاندول** فرانسه است بمعنی **لنگر ساعت** که در زبان مردم ما **فندول** شده است .

پرسش : استاد محترم من هم از قدیمی‌ها شنیده‌ام که سابقاً یك نوع ساعت بغلی بوده که دوقاب داشته و بآن ساعت **مکب** می گفته‌اند این چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ : در انگلستان یك کارخانه‌ی ساعت سازی بوده بنام کارخانه‌ی **Macab** که ساعتهای آن بسیار گران بها بوده و اسم این کارخانه در زبان مردم **مکب** شده ساعت **مکب** یعنی ساعت ساخت کارخانه‌ی **Macab** انگلستان .

پرسش : اجازه بفرمایید من هم معنی یك کلمه‌ی نظیر این را بپرسم و آن اینستکه چاقوهای تیز و مخصوصاً قلم تراشهای خوب را می گویند چاقوی **راجـز** این چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ : این هم اسم یك کارخانه‌ی چاقو سازی انگلیس است بنام **Rogers** که در زبان مردم **راجر** شده است .

پرسش : استاد شنیده‌ام این کلمه‌ی **چلوار** هم انگلیسی است **اصل آن چیست؟**

پاسخ : دفعه‌ی اولی که این پارچه را از انگلستان بایران آورده‌اند هر توپ آن چهل یارد بود وروی آن بخط درشت نوشته بودند **چهل یارد** و یارد واحد مقیاس طول در انگلستان باندازه‌ی ۹۱ سانتی متر و خرده‌ایست و این اصطلاح چهل یارد کم کم در زبان مردم شده است چلوار .

پاسخ: لندره همان پارچه پشمی‌است که حالا **ماهوت** می گوییم واین کلمه‌را از نام شهر لندن گرفته‌اند که در بعضی از زبانهای اروپایی Londr , Londres تلفظ می کنند وچون این پارچه‌را اول از لندن بایران آورده‌اند بآن لندره گفته‌اند و حتی یك نوع گل‌دوزی درقدیم‌معمول بوده که تکه‌های کوچك ازماهوت‌را برنگهای مختلف‌می بریده وروی‌پارچه می‌دوخته‌واز آن گل‌بوته‌درست‌می کرده‌اندو بآن‌لندره دوزی می گفتند مثل گل‌دوزیهایی که سابقا در رشت درست می کردند .

پرسش: استاد پارچه‌ای هم هست که بآن **رپی** می گویند گویا این کلمه هم فارسی نیست ؟

پاسخ: بله این کلمه از زبان فرانسه وارد زبان فارسی شده وفرانسه‌ی آن هم **رپی** است .

پرسش: ممکن است بفرمایید **چیت** چه‌کلمه‌ایست ؟

پاسخ: این‌کلمه‌ی هندیست واین پارچه را اول از هند بایران آورده‌اند چنانکه باروپا هم از هندوستان برده‌اند وبهمین جهت در بیشتر از زبانهای‌اروپایی بآن **هندی** می گویند چنانکه در زبان فرانسه بآن می گویند **اندین** Indienne یعنی هندی .

پرسش: گویا چیت اسم یك قسم چوبی هم هست می گویند **چوب‌چیت** ؟

پاسخ: بله اما این‌کلمه فارسیست وچیت یك قسم درخت خود روی‌جنگلی‌است . شبیه‌بدرخت **گز** که دربعضی ازجنگلهای ایران‌هست وچوب سخت ومحکمی دارد وچوب چیت هم یك‌نوع از همان چوبهای جنگلی سخت ومحکم است .

پرسش: استادآیا ممکن است بفرمایید این کلمه‌ی **مثقال** از چه لهجه‌ایست آیا فارسیست یاآنکه‌آنراهم از زبانهای دیگر گرفته‌اند ؟

پاسخ: ریشه‌ی این‌کلمه را من تاکنون نتوانسته‌ام پیدا کنم . در برخی از فرهنگها نوشته‌اند که کلمه **مثقالی** عربی بوده **باثای مثلث** اما من گمان نمی کنم این توجیه درست باشد زیراکه مثقال درعربی چنانکه درفارسی‌هم استعمال‌می‌شود

تنها بمعنی **واحدمقیاس وزن** کم و درضمن بمعنی **قسمتی از نی** است و دلیل ندارد که اسم این پارچه‌را از آن گرفته باشند زیرا که نه یك مثقال است ونه از نی می بافته‌اند آنچه‌را که‌امروزمتقال می گویند‌در کتابهای‌قدیم **پرگال وپرگاله**‌می گفته‌اند وحتی این‌کلمه بزبان فرانسه هم رفته و در فرانسه متقال را **پرگال** Percale می گویند ودر اشتقاق‌آن می‌نویسند که ازپرگاله فارسی گرفته‌اند اگر یکی از شنوندگان‌عزیز رادیوایران بتواندریشه‌ی این کلمه‌ی‌متقال‌را پیدا بکند وبما اطلاع بدهد خیلی اسباب امتنان ما خواهد شد[1]

پرسش: استاداجازه بفرمایید معنی‌این شعر معروف‌راهم بنده سئوال بکنم و آن‌این شعرست :

گرفتم آنکه گشایند پای بسته‌ی ما چه می کنند ببال و پرشکسته‌ی ما ؟

گرفتن این جاچه معنی دارد ؟

پاسخ : یکی از معانی گرفتن **فرض کردن** و تصور کردنست. گرفتم آنکه گشایندپای بسته‌ی‌مایعنی**فرض‌می کنم‌و تصور‌می کنم که پای بسته‌ی‌مارامی گشایند** و باز می کنند چنانکه در زبان معمولی‌هم می گوییم **گیرم این کار رابکنی** یعنی فرض می کنم و می‌پندارم که‌این کار را بکنی و یکی دیگر از معانی گرفتن **مؤاخذه کردن و بازخواست کردن** است‌چنانکه‌می گویند **گرفت وگیر نیست**‌یعنی مؤاخذه و بازخواست نیست چنانکه ایراد عربی راهم در فارسی با گرفتن صرف می کنند و ایراد گرفتن می گویند.

پرسش بنده یك سئوال دیگرهم دارم و آن اینست که در بعضی جاها دیده‌ام اسم کشور **یونان** را**یونانستان** می‌نویسند و می گویندآیا این درستست ؟

پاسخ: : در فارسی این درست نیست زیرا که معمول زبان فارسی اینستکه **ستان** راکه نوعی **پسوند مکان** است در آخر اسم اقوام و ملل هم می‌آورند برای آنکه **کشور وسرزمین** آنهارا برساندمثل **کردستان** یعنی سرزمین کردهاو **لرستان**

[1] - قطعا خوانندگان عزیز ، اطلاعات خود را بعنوان وزارت اطلاعات- اداره کل رادیو ایران خواهند فرستاد.

یعنی سرزمین لرها **عربستان** یعنی سرزمین عربها و **هندوستان** کشورهندوها
وحتی دراروپا مانند **انگلستان** برای سرزمین انگلیسها و **مجارستان** کشور مجارها و
لهستان کشورلهها و اینها همه اسم اقوام و طوایف و ملل است و حال آنکه یونان اسم قوم و
طایفه نیست یونان نام قسمتی ازین کشورست که عبارت باشد ازقسمت آسیایی آن که
مهاجرین در آنجا فرود آمده اند و چون نزدیك ترین قسمت بایران بوده زودتر ازقسمت-
های دیگر با ایران مربوط شده همه‌ی نواحی را که این نژاد در آنجا ساکن بوده ازقدیم
در ایران یونان گفته اند و این همان کلمه‌ایست که در زبانهای اروپایی **ایونی**
Ionie گفته‌اند و چون اسم کشورست و اسم نژاد وقوم و طایفه‌ای نیست نمی‌توان
یونانستان گفت این ترکیب غلط و نادرست را گاهی ترکان عثمانی بکار برده‌اند
و حتی در کتابهای ترکی هم تصریح کرده‌اند که درست نیست بهمین جهت **هندُستان**
بی واوهم در فارسی درست نیست زیرا که هند اسم کشورست و اسم نژاد نیست و
چون مردم هند هندو هستند کشورشان را **هندوستان** باید گفت و نه هندستان اینجا
یك نکته‌ی جالب بیادم آمد و آن اینست که نام پای تخت قدیم هخامنشیان را در
فارسی اروپاییان اشتباهاً **پرسپولیس** Persepolis می گویند و ماهم عادت کرده‌ایم
همین کلمه را بکار ببریم این اسمیست که یونانیان بشهر **پاسارگاد** داده‌اند و مقصودشان
شهر پارسهاست پرسه Perse درزبان یونانی بمعنی خراب وویرانست و پرسپولیس
یعنی شهر خراب و حال آنکه شهر پارسها را **پرسوپولیس** باید گفت و اگر اروپاییان
متوجه این نکته‌ی دقیق نیستند و باین لفظ غلط عادت کرده‌اند ما نباید ازیشان
پیروی بکنیم و حتماً باید **پرسوپولیس** بنویسیم و بگوییم .

ریشه‌ی کلمه‌ی اسکناس
وجلیقه و درشکه و کالسکه و کلیسا چیست؟
شرحی درباره‌ی لهستان، لبنان و پاکستان
تلفظ درست مداد، مشك و آسفالت چگونه است؟

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید که آیا کلمه‌ی **خمودگی** درستست؟

پاسخ: متأسفانه درست نیست. درعربی **خمد** بمعنی **فرونشستن زبانه‌ی آتش و بیهوش شدن** بیمار و **پایین آمدن** تب و خواباندن آتش در جاییست. صفت آن **خامد**ست که **مرده و ساکن** هم‌معنی می‌دهد و مصدر آن **خمود**ست بمعنی **فرونشستگی و بی‌هوشی** و **پایین آمدگی** بعضی تصور کرده‌اند این کلمه فارسیست و می‌شود از آن **خموده** ساخت مانند نموده و بعدهای آخر آن را بگاف بدل کرد و یای حالت را در آخر آن آورد و گفت **خمودگی**. در این صورت خموده و خمودگی غلط فاحش است و درین تردیدی نیست.

پرسش: ممکن است بفرمایید **اسکناس** چه کلمه‌ایست.؟

پاسخ: این کلمه از راه زبان روسی واردشده است. در انقلاب فرانسه اوراق قرضه‌ای چاپ کردند وانتشار دادند که کلمه‌ی Assignat را برای آن وضع کردند از فعل assigner **یعنی پرداختن پول**. این اوراق قرضه حکم اسکناسهای امروز راداشته است وهر کس بدولت می‌داده مطابق آن پول می گرفته است. درین کلمه gn با هم است که در فرانسه **نون و ی** خوانده می‌شود، بزبان روسی که رفته

n‘g فرانسه را **گ و نون** خوانده‌اند و مطابق قاعده‌ی زبان روسی پسوند sia را درآخر آن افزوده‌اند و درروسی این کلمه تبدیل شده است به asignatsia و این کلمه **آسیگناتسیای** روسی در زبان مردم ایران **باسکناس** تبدیل شده است .

پرسش : ریشه‌ی کلمه‌ی **جلیتقه** یا **جلیقه** چیست ؟

پاسخ : این کلمه‌هم همان‌حالت را دارد اصل آن gilet فرانسویست که‌آخر آن t دارد‌و‌خوانده‌نمیشود در زبان‌روسی x آخر آنرا خوانده‌اند و پسوند دیگری‌را که Ka باشد در آخر آن‌افزوده اند و giletka گفته‌اندو **ژیلتکای روسی** درفارسی **جلتقه** یا **جلیتقه** شده است اما چون اصل روسی ژیلتکاست و آن یای دومی را ندارد **جلتقه** درست تراز **جلیتقه** است و در این صورت کسانی که جلدقه با دال می‌نویسند اشتباه می کنند .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید این کلمه‌ی **کالسکه** از کجا آمده است ؟

پاسخ : این‌هم از زبان روسی آمده. اصل کلمه در زبان فرانسه Caléche است روسها بهمان ترتیب آنرا به **کالشکا** تبدیل کرده‌اند و در ایران **کالشکا** تبدیل شده است به **کالسکه** .

پرسش : دراینصورت **درشکه** چه‌کلمه‌ایست ؟

پاسخ : این‌هم ماخوذ از کلمه‌ی **دو روشکای** روسیست بهمین معنی که در فارسی درشکه است .

پرسش: گویاکلمه‌ی **کلیسا** یا **کلیسیا** هم‌همین حالت‌را دارد کدام درست‌تر- است کلیسا یا کلیسیا ؟

پاسخ: این کلمه رادیگر پیش از اسلام‌از **زبان یونانی** گرفته‌اند اصل آن در یونانی Eklesia **اکلزیا** بمعنی **انجمن** و **اجتماع** است و در ضمن جایی که مردم در آنجا گردآیند وانجمن بکنند چون اصل یونانی آن درآخر یاء دارد و **کلیسا** - است البته **کلیسیا** درست‌تر از **کلیسا** ست مگرآنکه در وزن شعر بخواهند کلمه را کوتاه‌تر بکنند و یا راز آن بیندازند .

پرسش : سئوال دیگر اینست که **مِداد** بکسر اول درست است یا مداد بفتح میم ؟

پاسخ : اصل آن در زبان عرب **مِدادست بکسر میم** واصلا بمعنی **جوهر** یست که با آن چیز می نویسند سابقا در فارسی بآن **دوده** می گفتند زیرا که از دوده ی زغال وهیزم آنرادرست می کردند و بعد ها که صنعت مرکب سازی ترقی کرده **دوده ی مرکب** گفته اند یعنی دوده ای که باچیزهای دیگر ترکیب بکنند و سپس کلمه را مختصر کرده و دوده را از اول آن انداخته اند و مرکب گفته اند . چون کلمه ی مداد درزبان فارسی مورد استعمالی نداشته وقتی که چوبهایی را که در وسط آن ماده ی سیاهی برای چیز نوشتن است از اروپا بایران آورده اند اسم آنرا مداد گذاشته اند و این تعبیر مختص زبان فارسیست ودخلی بعربی ندارد .

پرسش : استاد محترم پرسیده اند که آیا **مُشک** بضم میم درستست یا مِشک بکسر و **مُشکین** باید گفت یا **مِشکین** ؟

پاسخ: اصل کلمه از زبان لاتین آمده و Muscus بوده است چون در اصل بعداز میم ضمه است **مشک** بضم باید گفت نه مشک چنانکه درزبان **فرانسه** هم Musc **موسک** می گویند . بهمین جهت اینکه اغلب در آخر کلمه **گاف** می گذارند و **مشگ** با گاف می نویسند درست نیست و حتما باید با **کاف** نوشت چنانکه شعراهم با خشك قافیه کرده اند که حرف آخر آن هم کاف است نه گاف .

پرسش : سئوال کرده اند که آیااین کلمه ی **مُوبِلمان** درستست ؟

پاسخ: اگر غرض اسباب خانه ازمیز و صندلی و نیمکت واز این قبیل باشد این کلمه را ازفرانسه گرفته اند و در زبان فرانسه آنرا **A meublement** می گویند و حتما باید دراول آن **آ** باشد وناچار موبلمان درست نیست .

پرسش : یکی ازشنوندگان رادیوایران،ضبط درست کلمه ی **اسفالت** ومعنی آنرا پرسیده است.

پاسخ: این کلمه هم از زبان فرانسه آمده واصل آن کلمه ی یونانی **asphaltos**

بمعنی قیرست که در فرانسه **آسفالت** تلفظ می کنند و باالفی که بآن کسره بدهند یعنی **اِسفالت** بگویند درست نیست . حالا که مطلب باین‌جا رسید ناچار باید بگویم که ما باین کلمه در زبان فارسی هیچ احتیاج نداریم زیرا که‌در فارسی کلمه‌ی قیر هست که آسفالت فرانسه‌هم همانست و چه ضرر دارد بجای آسفالت کردن چنانکه در قدیم می گفتند **قیراندودن** و **قیراندودکردن** بگوییم‌مثلا راه‌آسفالته رابگوییم **راه‌قیراندود** چنانکه در قدیم‌هم چیزی را که روی‌آن قیر کشیده باشند قیراندود می گفتندو آسفالت کردن هم‌عین‌همان کارست .

پرسش : لطفاً بفرمایید کلمه‌ی **لَهستان** اسم کشور معروف‌از کجاآمده‌ـ است وآیاباید لِهستان گفت‌یا لَهستان‌وچه‌شده‌است که‌اروپاییان **Pologne** و **Polond** و امثال آن می گویند و ما لِهستان یا لَهستان می گوییم ؟

پاسخ: خودمردم این کشوردوکلمه دارند یکی **Lehski** که اسم**نژاد** شانست و یکی **Polaki** که نام **کشور** شانست. مااز قدیم یعنی اززمان صفویه‌باآنهامربوط شده‌ایم وچون قاعده‌ی زبان فارسی اینست که دنبال اسم نژاد ها پسوند **ستان** را می‌آورند و اسم مملکت رااز آن می‌سازند مانند انگلستان و عربستان و ترکستان و هندوستان . پاکستانی‌ها هم در اسم مملکتشان از ما تقلید کرده اند ، اسم کشور نژاد **له** را که کلمه‌ی لهسکی‌صفت توصیفی آنست لهستان گذاشته‌ایم و بهمین لحاظ لِهستان بکسر درست است ونه لَهستان بفتح .

پرسش : استاد کشوریست که برخی **لُبنان** می گویند وبرخی **لَبنان** کدام درست‌ترست ؟

پاسخ: در کتابهای عربی همه‌جا **لبنان بضم‌لام** نوشته‌اند و مردم این کشور سرزمین خودشان راهمین‌طور تلفظ می کنند .

پرسش : استاد ، لطفاً بفرمایید نام کشور **پاکستان** که سابقا نبوده از کجا آمده است ؟

پاسخ : این نام‌را پیش‌از استقلال این کشور پیشوایان مسلمان هند که قائل

بتجزیه‌ی هندوستان بوده‌اند پیشنهاد کرده‌اند ، **ستان** آخر آن همان پسوند زبان فارسیست و کلمه‌ی **پاك** که شامل پ و الف و کاف باشد هر کدام حرف اول یك کلمه‌است پ‌را ازاسم **پتن** ها گرفته‌اند . پتن‌هامردم‌چادر نشین از نژاد آریایی‌هستند که‌هم در شمال پاکستان هستندهم در جنوب افغانستان وهم در مشرق افغانستان ساکنند آنهایی راکه در پاکستانند پتن یا **پتان** می گویندو آنهایی‌راکه در جنوب افغانستانند**پشتون** می‌نامندو آنهایی که درمشرق‌افغانستانند بآنها **پختون**‌می گویند الف را از اول کلمه‌ی **اسلام** گرفته‌اند وکاف را از اول نام **کشمیر** و باین ترتیب پ و الف وکاف راباهم‌ترکیب کرده‌اند و اسم کشورشان راپس‌از استقلال پاکستان گذاشته‌اند و این‌کلمه‌ی پاك ربطی‌باکلمه‌ی پاك و پاکیزه‌ی فارسی ندارد و چنانکه گفتم سه‌حرف اول سه‌کلمه‌است .

پرسش : یکی شنوندگان رادیو ایران پرسیده است که آیا کلمه‌ی **نردبام** با **میم** درست است یا **نردبان** با **نون** ؟

پاسخ : حتما نردبان با **نون** زیرا که‌از کلمه‌ی **نرد** ساخته شده که **نرده** راهم از آن ساخته‌اند و تخته‌نردهم از همان کلمه است ونرداصلاً بمعنی **چیزهاییست که‌خطوط موازی** داشته باشند هم چنانکه نرده و تخته نردهمین حال را دارند . کسانی که‌نردبام می گویند ومی‌نویسند اشتباه‌می کنندآنها تصور می کنند که‌چون باآن ببام‌خانه می‌روند باید نردبام گفت در صورتیکه جزء آخر **آن** و پسوند آن همان پسوندیست که در کلمات دیگر مانند خاکدان و کاهدان و زغالدان از این قبیل آمده است .

بررسی یک بیت از سعدی

بحث دربارهٔ: نمره، نومرو و نمبر و چگونگی جمع این دو کلمه

آیا نامحروم و ناصحیح درست است؟

پرسش: باز بیک اشکال دریک شعر سعدی برخورده‌ایم که معنی آن درست روشن نیست و مرا مأمور کرده‌اند سئوال بکنم و آن این شعر از یکی از غزلهای معروف سعدیست که میفرماید:

اینک عسلی دوخته دارد مگس نحل — شهد لب شیرین تو زنبورمیان را

پاسخ: بله این شعر محتاج بتوضیح است شعر سعدی معمولا پیچیدگی ندارد اما درین شعر یک نکته‌هست که در زبان سعدی ساده بوده وحالا چون ازمیان رفته بنظر پیچیده می آید درقدیم درایران در برخی از شهرها که غیر مسلمانان‌هم‌سکنی داشته‌اندمحلهٔ مخصوصی داشته‌اند که بامسلمانان آمیزش نداشته‌باشند ومسلمانان علامت‌مشخصه‌ای بکارمیبردندواین‌علامت‌مشخصه‌عبارت‌ازیک‌تکه‌پارچه‌بوده که برروی لباس‌خودمیدوخته‌اندوچون آن تکه پارچه‌بر نگ عسل بوده بآن **عسلی** میگفتند و **عسلی‌دوختن** یعنی دوختن آن پارچه برروی لباس **مگس‌نحل** یعنی **زنبورعسل** و زنبورعسل گذشته‌از آنکه‌عسل میدهد سخن شیرین راهمیشه بعسل تشبیه کرده‌اند که بر نگ‌همان‌پارچه‌است‌ومثل‌اینست که‌روی‌لباس‌خودعسلی‌دوخته‌باشندشهدهم که بمعنی عسل‌است‌و شهد لب شیرین‌یعنی‌سخن‌شیرین از لب‌معشوق که طعم عسل‌داردتن‌زنبور عبارت ازدوقسمت است و کمر آن باریک است کمر باریک راهم که علامت زیبایی

می دانستند و بهمین جهت بکسی که کمرش خیلی باریك بود زنبور میان میگفتند واین که‌سعدی می‌فرماید :

اینك عسلی دوخته‌دارد مگس نحل　　　شهد لب شیرین‌تو زنبورمیان را

یعنی زنبور عسل برروی لباس خود عسلی دوخته و کسانی که برلباس خود عسلی میدوختند برای فروتنی بود و زنبور عسل‌هم که این کار راکرده‌است برای اینست که عسل آن‌در برابر سخنان شیرین تومعشوقه که‌زنبور میان‌هستی وکمرباریك داری فروتنی بکند و اظهار عجز بکند و بگوید که سخن تواز عسل من شیرین‌ترست . در بعضی نسخه های غزلیات سعدی که متوجه این نکته‌ی دقیق نبوده‌اند و معنی عسلی و عسلی‌دوختن‌را نمیدانسته اند در شعردست‌برده‌اند و بجای آنکه عسلی دوخته بنویسند عسل اندوخته نوشته‌اند و شعر را باین صورت در آورده‌اند :

اینك عسل اندوخته دارد مگس‌نحل　　　شهد لب شیرین تو زنبور میان را

یعنی شعر را خراب کرده‌اند زیرا عسل اندوختن جز و طبیب زنبور است وکار مهمی نکرده است وآنگهی زنبوری که عسل بیند وزدو اندوخته بکند این ، علامت فروتنی وتواضع او درمقابل کسی که‌سخنش از عسل شیرین ترست نمیتواند باشد وهمه‌ی مقصود سعدی اینست که سخن معشوقه و شهدی که از لب شیرین او بیرون میآید ازعسل شیرین‌ترست و باید زنبور عسل در برابر او سرافکنده‌باشد .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید امروز بازمعنی و ریشه‌ی کلمه‌ای راکه در در کتابهای لغت ضبط نکرده‌اند واصل آن معلوم نیست و آن کلمه‌ی **سپورست** که سابقاً برای کارگران شهرداریها که مامور پاك کردن خیابانها و کوچه ها بودند میگفتند وحالاکلمه‌ی **رفتگر** را بجای آن استعمال میکنند که گویا کلمه‌ی مناسب و خوبیست درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ: این کلمه‌ی سپور از کلماتیست که راه حلی بجز حدسی که الان برای شما میزنم ندارد آنچه من‌جستجو کرده‌ام این کلمه‌تنها دراواخر سلطنت ناصر الدینشاه

در ایران استعمال شده ناصرالدین شاه در یکی از سفرهایی که بفرنگ رفت در اتریش مردی را برای مستشاری شهربانی و پلیس آن روز استخدام کرد و او که بایران آمد درطهران اولین اداره‌ی پلیس و شهربانی جدیدرا تأسیس کرد و درضمن پاسبانی ازشهرمأمورنظافت و پاکیزگی شهرهم شد و وظایف شهرداریها امروز راهم باو رجوع کردند این مرد اصلا ازنژاد ایتالیایی تابع اتریش بود و در ایران ماند تادر تهران مرد و بازماندگان اوهم که بیشترشان در تهران متولد شده بودند پس ازو بیشتر درایران ماندند و برخی ازیشان درطهران مردند نام‌وی **کنت‌دومنته فوری‌ته** بود وچون‌اسمش دراز بود درتهران باو **کنت** میگفتند که میدانید ازالقاب اشرافی اروپاست و خانه‌ای در بالای چهارراه لاله زار ساخته بود که اکنون قسمت مختصری ازآن بوضع‌سابق باقی‌مانده وبهمین مناسبت آن‌را **خیابان کنت** میگفتند و آن‌چهار راه را هنوز **چهارراه کنت** میگویند.

گویا این کلمه را برای این مامورین پاکیزگی معابر شهراو وارد زبان فارسی کرده باشد زیرا پیش از آن سابقه ندارد بنظرم اصل اینکلمه‌لفظ‌فرانسه **ساپور** **Sapeur** است که در انگلیسی هم همین طور تلفظ میکنند اما بشکل دیگری مینویسند ساپ **Sape** اصلادر زبان فرانسه‌بمعنی **خندق‌سازی** در میدانهای جنگ است و سربازانی راکه مامور این‌کارهستند **ساپور** میگویند یعنی **خندق ساز** و در ضمن این کلمه در فرانسه در مورد برخی‌از مامورین شهرداریها بکار میرودچنانکه مامورآتش‌نشانی‌را درفرانسه ساپور پومپیه **Sapeurpompier** یعنی ساپور تلمبه‌چی میگویند و ساپورها در پیاده نظام اروپا وظیفه‌شان این بود که پیشاپیش سربازان حرکت میکردند و راهها را باز میکردند و موانعی را که برسر راه بود از میان برمیداشتند بنظرم‌او اول این کلمه‌ی ساپورفرانسه رابرای‌این مقصود استعمال کرده و کم کم این کلمه در زبان مردم بسپور تبدیل شده است من راه حل‌دیگری برای این کلمه‌ی سپور نتوانستم پیدا بکنم اینکه حالا رفتگر میگویند کلمه‌ی بسیار مناسبی برای این مفهوم است یادم است که اتفاقاً این کلمه راخودم درفرهنگستان

پیشنهاد کرده‌ام این کلمه مشتق از فعل رفتن مخفف روفتن و روبیدن بمعنی جاروب کردن و پاك کردنست سابقاً در این مورد جاروب کش میگفتند و شکی نیست که رفتگر بهتر و کوتاه ترست[1].

پرسش : استاد اجازه بفرمایید بنده هم در باره‌ی یك کلمه پرسش بکنم و آن اینست که در برابر کلمه‌ی «**شماره**» ی فارسی بعضی **نمره** و برخی **نمبر** مینویسند میخواستم بدانم کدام یك از این دو کلمه بهترست ؟

پاسخ : اصل این کلمه در زبان فرانسه **نومرو** Mumero بمعنی رقم و درز بان انگلیسی **نمبر** Number بمعنی عدد و رقم هردوست و هردو را ار زبان لاتین گرفته‌اند . در فارسی اول کلمه‌ی نمره را بکار برده‌اند و آن همان کلمه‌ی **نومرو** فرانسه است و دراین اواخر برخی کلمه‌ی **نمبر** انگلیسی را استعمال میکنند وچون هردو از یك ریشه و بیك معنی است تفاوتی در میان آنها نیست ولی اکثریت مردم ایران به **نمره** بیشتر عادت دارند تابه نمبردر این جا باید متوجه نکته‌ی مهمی‌بود وآن اینست که برخی تصور میکنند نمره کلمه‌ی عربیست و چون این قسم کلمات عربی را باالف و ت جمع می‌بندند جمع نمره را **نمرات** می‌نویسند و این نه تنها درست نیست بلکه مضحك هم هست مثل‌اینکه مثلا خمره‌ی فارسی را **خمرات**جمع ببندیم دلیلی ندارد کلمه‌ای را که از زبان اروپایی گرفته‌ایم جمع عربی ببندیم در فارسی حتما جمع نمره را **نمره‌ها** باید گفت و نمرات گفتن و نوشتن را باید ترك کرد و انگهی ما وقتی شماره در فارسی داریم دیگر بنمره یا نمبر احتیاجی نیست.

پرسش : استادمحترم‌لطفاً درباره‌ی‌ترکیب **نامحروم** هم‌توضیحی بفرمایید

پاسخ : محروم اصلا در لغت بمعنی بی‌بهره و ناکام‌است و معنی نفی درخود کلمه هست و دیگر **نا** که در فارسی کلمه‌ی نفی است نباید در سر آن آورد و اگر نامحروم بگویند دیگر بی‌بهره و ناکام معنی نمیدهد بلکه بهره‌مند وکامیاب و **کامکار** معنی خواهد داد همین طورست کلمه‌ی **ناصحیح** که در این‌اواخر بسیار رایج شده

(۱) لطفاً بتوضیحات برنامه‌ی بعد نیز توجه فرمایید.

برای چیزی که صحیح نیست کلمه‌ی **غلط** را باید استعمال کرد و دیگر ناصحیح گفتن مورد ندارد و انگهی بعقیده‌ی من وقتی که ما دو کلمه‌ی **درست** و **نادرست** را در فارسی داریم دیگر احتیاجی بکلمه‌ی صحیح و غلط یا ناصحیح نداریم و کم کم این کلمات باید از زبان مردم بیفتد و مخصوصا باید جلو بدعت را در زبان گرفت و این بهترین خدمتی است که باید بزبان فارسی کرد.

توضیح بیشتر در بارهٔ مشك و نردبان

بحث در بارهٔ تلفظ تمبر ، چشم ، چشمه و معانی درب ، آبلیمو و کدخدا

آیا «پاك» و «پاکیزه» محل استعمال جداگانه دارد؟

ساختمان خاموش و فراموش و معنای بیتی از بوستان

پرسش : کلمه‌ای که مرا از لحاظ تلفظ صحیح در شك و تردید انداخته کلمهٔ **تمبر** است که برخی آنرا تمبر باسکون **میم و** ب و بعضی دیگر **تمبَر باسکون میم و فتح** بَ ذکر می‌نمایند تقاضا می‌شود دراینمورد مرا روشن فرمایید .

پاسخ : کلمهٔ تمبر از زبان فرانسه وارد زبان ما شده و معانی مختلف دارد یکی از معانی آن همان تکه کاغذ چاپ کرده است که بجای پول کرایهٔ پست روی پاکت می‌چسبانند . در زبان فرانسه این کلمه را با **میم و ب** می‌نویسند اما میم و ب را **نون** تلفظ میکنند و **تنبر** می‌گویند اما در زبان فارسی رعایت املای اصلی کلمه را کرده‌اند و همیشه با **میم و ب** نوشته‌اند و ناچار تلفظ صحیح آن بعادت امروزی زبان فارسی تمبر باسکون ب است و نه تمبر بافتح ب .

پرسش : کلمهٔ **محترما** که درمقدمهٔ مراسلات نوشته‌ودرابتدای گزارشها گفته می‌شود صحیح است یابجای آن کلمهٔ دیگر باید نوشت ؟

پاسخ : این گونه تعارفات که معمول شده است ودر آغاز نامه‌ها می‌نویسند تقلید از زبانهای اروپاییست ولی نه باین شکل معمول نامه نویسی در زبانهای اروپایی

اینست که در اول نامه می نویسند «**افتخار دارم بشما اطلاع بدهم**» یا «**خوش‌وقتم باطلاع شما برسانم**» در ایران معمولا شده است بنویسند **محترما باطلاع شما می‌رسانم**» و این درست نیست زیرا که محترماً بنویسنده برمیگردد و نه بخواننده محترماً باطلاع شما می‌رسانم یعنی من که احترام دارم و محترم هستم این را می‌نویسم در صورتیکه غرض احترام بخواننده است نه بنویسنده اگر اصرار داشته باشند حتماً کلمه‌ی احترام را بیاورند باید بنویسند باطلاع خاطر محترم شما می‌رسانم ، بعضی‌ها می‌نویسند **احتراما** بخاطر شما می‌رسانم و معنی آن اینست که برای احترام شما این را می‌نویسم و اینکه می نویسم برای اینست که بشما احترام بگذارم در صورتی که صحبت احترامی در میان نیست و نامه‌ایکه می نویسند برای این نیست که بخواننده احترام بکنند بلکه برای آنست که او را از مطلبی مسبوق سازند . در صورتی که نویسنده بخواهد خواننده بداند که در نظر او احترام دارد بهتر اینست بنویسد **باکمال احترامی که بشما دارم می‌نویسم** .

پرسش : لطفاً شعر زیر را که از شاعر بزرگ سعدی شیرازیست صحیح آنرا بفرمایید زیرا که این شعر در کتاب خود سعدی این طور نوشته :

تو باخلق **نیکی** کن ای نیک بخت — که فردا نگیرد خدا **برتو** سخت

در صورتی که در کتاب چهارم ابتدایی این طور نوشته :

تو باخلق **سهلی** کن ای نیک بخت — که فردا نگیرد خدا **باتو** سخت

پاسخ : اولاً سهلی بمعنی **آسانی** است و بمعنی **سهل گرفتن** و توقع کارهای دشوار از مردم داشتن نیست و هر گز کسی نگفته است باخلق سهلی کن یعنی بامردم سخت نگیر . ثانیا لطف شعر درینست که شاعر بگوید ای نیک بخت باخلق نیکی کن . من احتمال می‌دهم در کتاب چهارم که سهلی نوشته شده در اصل نیکی بوده و بواسطه‌ی شباهتی که در خط در میان نون و یا کاف باسین و ه و لام سهلی هست یا در خطاطی و یا در چاپ اشتباه شده باشد و حتماً شعر سعدی اینست :

تو باخلق نیکی کن ای نیک بخت — که فردا نگیرد خدا با تو سخت

پرسش : لطفاً بفرمایید چرا میگویند **چَشم** بافتح چ ولی **چِشمه** را با کسر تلفظ میکنند ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی چَشم بافتح اول است و شاعران همه‌جا آنرا با **خشم و پشم** قافیه کرده‌اند و چون چشمه بافتح مصغر آنست آنرا هم باید چشمه گفت اما در تلفظ طهران چشم را چشم بکسر می گویند و ناچار مصغر آنهم **چشمه** معروف شده است درین صورت چشم و چشمه بافتح اول درست است ولی فعلا بآن عده زیادی هم که چشمه و چشم بکسر می گویند نمی‌شود ایراد گرفت .

پرسش : استاد کلمات **پاکیزه** و **دوشیزه** که به « **یزه** » ختم می‌شوند آیا ساختگی هستند ؟

پاسخ : **پاکیزه** حتماً از کلمه‌ی **پاك** ساخته شده و در اصل تفاوتی درمیان کلمه‌ی پاك و پاکیزه بوده ، پاك را در باره‌ی **اشیاء** می گفته‌اند و پاکیزه را در باره‌ی **اشخاص** مثلا می گفتند این پارچه پاکست و **این آدم پاکیزه است** یعنی **رعایت پاکی را می کند** و خود را پاك نگاه می‌دارد بهمین جهت دستمال پاکیزه وبچه‌ی پاك در سیاق اصلی و قدیمی زبان فارسی درست نیست اما حالا دیگر امتیاز این دو کلمه برداشته شده و آدم پاك و پارچه‌ی پاکیزه هم می گویند و چون دیگر خیلی رایج شده است می‌توان مجازدانست اما **دوشیزه** کلمه‌ی مرکب نیست که از دوش ویزه ساخته شده باشد و این **یزه** که‌دنبال کلمه‌ی پاکیزه و دوشیزه هردو آمده‌است اتفاقیست .

پرسش : آیا **فراموش** و **خاموش** که به **موش** ختم می‌شوند طرز ساختمان آنها چطورست ؟

پاسخ : این جزء آخر « موش » هم که در دو کلمه‌ی فراموش و خاموش آمده اتفاقیست زیرا که این هردو کلمه بسیط اند و مرکب نیستند .

پرسش : استاد محترم چندی قبل ضمن صحبت در باره‌ی **مشك و نردبان**[1]

(۱) ــ بدوصفحه‌ی ۲۲۲ و ۲۲۴ مراجعه فرمایید .

فرمودید بدلیل آنکه نام لاتینی مشك **موسکا** می باشد و باعتبار حرف اول باید آنرا مضموم خواند بنظر من انتشار کلمه‌ی مشك از ممالك لاتینی بطرف شرق نبوده که اصل آنرا در غرب جستجو کنیم بلکه جهت مهاجرت کلمه از شرق بسمت غرب بوده چرا نبایستی بکلمه‌ی مِسك که معرب مشك است توجه کرد که میم آن **مکسور** می باشد . بعلاوه کلمه‌ی مشکی که معرف رنگ سیاه است و یاصفت مشکین همواره مکسور تلفظ شده است .

پاسخ : بله ، اتفاقاً چندی قبل یکی از دوستان من هم این هردو توجیه‌را داشت . گویا آقایان توجه نکردند که گفتم در فرهنگها این کلمه راهم **مُشك** و هم **مِشك** ضبط کرده‌اند ولی چون در شعر همیشه مشك را باخشك قافیه کرده‌اند ودیده‌نشده است که باسرشك یا پزشك قافیه بکنند در زبان ادبی مُشك بر مِشك ترجیح دارد ولی این مانع نیست که صفت مشکی را ازمشك ساخته باشند و در کلمه‌ی دیگر یعنی مشکین هیچ دلیلی نداریم که حتماً بکسر یعنی مِشکین باید خواند چنانکه تقریباً همه‌ی ادبا درشعر که باین کلمه برمی‌خورند آنرا مشکین باضم میم می‌خوانند اما این که معرب آن مِسك است دلیل براین نیست که اعراب این کلمه را از کسانی که‌در ایران مِشك تلفظ می کرده‌اند شنیده‌اند و پیداست هم‌چنان که فرهنگ نویسان ضبط این کلمه‌را هم مُشك آورده‌اندو هم مِشك باین دلیل بوده‌است که برخی از فارسی زبانان ،مشك بضم میم و برخی دیگر مِشك بکسر تلفظ می کرده‌اند

پرسش : در مورد **نردبان** نیز همانطور که استاد فرمودند **نرد** بمعنی **پلکان** است ولی **بان** را بدرستی توجیه نفرمودند چه مانعی دارد که نردبان را **نردبام** بخوانیم وبگوییم منظور ازآن پلکان بام می باشد . بنظر این‌جانب باید بتوده‌ی مردم حق داد که برخلاف فضلا این شئی را نردبام بخوانند بعلاوه مردم عادی درتسمیه‌ی اشیاء همواره راهنمای فرهنگستانها بوده‌اند .

پاسخ: **بان** یکی ازپساوندهای فارسیست که معانی متعدددارد ویکی ازآنها در مورد تکرار و کثرت بکار می‌رود و نردبان یعنی چیزی که نردهای متعدد داشته

باشد چنانکه **بادبان** بمعنی چیزیست که **باد مکرر** بآن می‌وزد. گذشته از آن در شعر هرجا که این کلمه آمده آنرا باکلماتی که آخر آنها الف و نون است قافیه کرده‌اند مانند جان و نان و نظایر اینها واین که چون نردبان پلکان بامست باید بآن نردبام گفت چون مثلا باآن ازدرخت هم بالا می‌روند چرا نرد درخت نگوییم یا نرد دیوار نگفته‌اند. اما اینکه توده‌ی مردم حق دارند برخلاف فضلا این شئی را نردبام بخوانند هرگز این حق از توده‌ی مردم گرفته نخواهد شد که هر کلمه‌ای را بخواهند نادرست تلفظ بکنند ولی باید این حق را هم بفضلا بدهید که رعایت تلفظ توده‌ی مردم را نکنند چنانکه عوام مختارند **دیفال** بگویند و فضلا هم چاره‌ی دیگری جز آن ندارند که **دیوار** بنویسند و تلفظ بکنند. مردم عادی هم همیشه راهنمای فرهنگستان هستند اما هرجا که اختلافی در میان فصحا و مردم عادی پیدا شد فرهنگستان برای اینست که جانب معنی را بگیرد و نه جانب مردم عادی را.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید **آب لمبو** چه کلمه‌ایست فارسی است یا نه؟

پاسخ البته فارسیست ولی نه فارسی ادبی فصیح بلکه کلمه‌ایست که تنها در زبان محاورت آمده است. اصل کلمه‌ی **لمبو** معلوم نیست. تنها در لغت کلمه‌ی **لنبو** با نون هست بمعنی **هرچیز کروی و گرد** و چون این کلمه‌ی آب لمبو تنها در مورد میوه‌های گرد مانند انار و لیمو استعمال می‌شود که آنهارا فشار می‌دهند و آبشان را در پوستشان جمع می کنند ممکن است این کلمه در اصل لنبو با نون بوده که حالا لمبو با میم تلفظ می کنند و تلفظ میم بنون ساکن خیلی نزدیکست.

پرسش: راجع بکلمه‌ی **کدخدا** و **کدبانو** نیز توضیح بفرمایید.

پاسخ: کلمه‌ی **کد** درزبان فارسی بمعنی **جایگاه** و **خانه** است و در کلماتی مثل **بتکده** و **میکده** و **آتشکده** بصورت **کده** آمده و **کد** و **کده** یکیست پس کدخدا یعنی خانه خدا و صاحب خانه و کدبانو یعنی بانوی خانه چنانکه کلمه‌ی **کدیور** هم بمعنی صاحب خانه و صاحب **ملك** و **زمین** آمده است.

وجه تشابه « اراك » و «عراق»

ریشه‌ی تاریخی نام شیراز و معانی صابون، رجاء، محشور عرف، عرفان و قندیل چیست؟

آیا کلمات فارسی و غیر عربی را میتوان تنوین داد؟

پرسش: استاد محترم لطفاً توضیح بفرمایید نام شهر **اراك** چگونه از **عراق** باراك تبدیل شده و آیا کلمه‌ی اراك از عراق گرفته شده است یا نه وضمناً این اسم از چه سالی رواج پیدا کرده است؟

پاسخ: اراك بکسر الف نام باستانی ناحیه‌ای از غرب ایران بوده است که شهر اراك کنونی در میان آن واقع شده نام سابق این شهر **سلطان آباد** بوده زیرا در زمان فتحعلی‌شاه قاجار ساخته شده بود. چون خواستند نام قدیم این ناحیه را زنده بکنند از زمانهای اخیر نام شهر سلطان‌آباد را اراك گذاشتند. اما **عراق** در زبان تازی بمعنی **لب آب و کرانه‌ی دریا**ست وچون سرزمین بین‌النهرین در کرانه‌ی دو رود دجله و فرات واقع شده اعراب بآن عراق گفته‌اند در دوره‌ی اسلامی بواسطه‌ی شباهتی که درهمان دو کلمه‌ی **اراك وعراق** هست فرمانروایان عرب که درایران حکمرانی داشته‌اند اراك ایران‌را هم عراق نام گذاشتند وبرای امتیازاین دوناحیه یکی‌را **عراق عرب** یعنی بین‌النهرین امروز گفته‌اند واین ناحیه‌ازایران‌را

عراق عجم نام گذاشتند و خیلی طبیعی بود که درایران همان اسم سابق تاریخی را که اراك باشد ترجیح بدهند منتهی این کار باعث شد که نام ناحیه‌ای را برسر شهری گذاشتندو این هم سابقه در ایران دارد چنانکه کرمان هم نام ناحیه است و هم نام شهر مرکزی آن .

پرسش : آیا شهر **شیراز** از اول دارای چنین اسمی بوده یا بعداً این اسم بوجود آمده است ؟

پاسخ : نام شیراز در خشت هایی که از زمان هخامنشیان در تخت جمشید پیدا شده آمده است ودر آن زمان نام یکی از آبادیهای فارس نزدیك تخت جمشید یعنی درست در محل همین شیرازامروز بوده است . منهتی شیراز چندین قرن قصبه وآبادی کوچکی بوده‌و پادشاهان آل بویه آنرا توسعه داده بشهری تبدیل کرده‌اند و نام قدیمی آن آبادی کوچك برین شهر باقی مانده است .

پرسش : لطفاً بفرمایید این کلمه‌ی **صابون** ازکجا گرفته شده و اصل آن چه بوده است ؟

پاسخ : این **کلمه** درزبان لاتین **ساپو** Sapo بوده است که در فرانسه به**ساون** Savon بدل شده احتمال می‌رود که از همان کلمه‌ی لاتین وارد زبان فارسی شده‌باشد و می‌بایست در دوره‌ی ساسانیان این کار شده باشد زیرا که درین دوره بواسطه‌ی رابطه‌ی ایرانیان بارومیان برخی از کلمات لاتین وارد زبان فارسی شده است . این کلمه را اصلا در فارسی باسین می‌نوشته‌اند و چون از عربی بفارسی رفته و عربها باصاد نوشته‌اند معمول شده است که در فارسی هم باصاد بنویسند .

پرسش : استاد محترم بطوری که دریکی از کتب قدیم که عربی رابفارسی ترجمه کرده مشاهده شد **رجاء** را یکی ازلغات مشترك نام برده که معنی آن را هم **ترسیدن** و هم **امید** ذکر نموده ممکن است در اغلب کتابها این لغت صرفا معنی امید را بدهد لطفاً در این باره توضیح فرمایید .

پاسخ : اصل معنی **رجا** در عربی **امید** ست و گاهی بندرت بمعنی **ترس**

استعمال می‌شود اما در فارسی همیشه بمعنی امیدآمده و هیچ جا بمعنی ترس دیده‌ـ نشده است چنانکه ازین کلمه **رجامند** هم ساخته‌اند بمعنی امیدوار و خوبست استعمال شود.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی **عُرف با ضم عین** وقتی بطور جمع گفته می‌شود ودراغلب کتابهاو گفته‌های اشخاص **عرفان با کسر عین** ذکر می گردد اولا خود کلمه‌ی عرف چه معنی می‌دهد و دیگر آنکه عِرفان بکسر عین درست است یا عُرفان بضم‌عین؟

پاسخ: ریشه‌ی این کلمه در عربی مشتقات و معانی مختلف دارد از جمله **شناسایی‌ست** و عرف از همین ریشه اسم است و بمعنی **شناخته** و معروفست. درزبان فارسی بیشتر بمعنی آن **افکار** و **عقاید** و **رسوم** و **آداب**یست که شناخته و رایج در میان همه‌ی مردم باشد و این کلمه جمع ندارد و ندانستم چگونه آنرا جمع می‌بندند اگر منظور نویسنده الف و نون آخر عرف بعلامت جمع فارسی باشد البته‌اشتباه‌ـ است‌اما **عِرفان** یا **عِرِّفان** بهمان معنی شناسایی وشناخت است و در ضمن معرفت‌و شناسایی خدا راهم عرفان گفته‌اند و رشته‌ای ازفلسفه است که در آن در باب معرفت خدا بحث می کنند ودرین جا تقریبا **مرادف تصوف** است. این که در فارسی شرع و عرف می گویند شرع بمعنی **قوانین مذهبی** و عرف بمعنی قوانینی‌است که در مذهب آنها راطرح نکرده‌اند و **سنت‌هاییست** که ازقدیم در میان مردم مانده است.

پرسش: استادمحترم. دریکی از برنامه‌های رادیوایران **قندیل** را که **بفتح قاف** می‌باشد**بکسر قاف** ذکر نموده‌اند لطفاً بفرمایید کدام صحیح است؟

پاسخ: این‌کلمه در عربی بکسر قاف یعنی قِندیل است اما لغت نویسان ما بهردوشکل ضبط کرده‌اند. در زبان‌لاتین **کاندلا** بمعنی شمع است و احتمال‌می‌رود که این کلمه‌ی قندیل یاقندیل از همان کلمه‌ی‌لاتین‌ساخته شده باشد و چون دراصل لاتین کاندلا تلفظ می‌شود شاید قَندیل از قِندیل درست تر باشد زیرا که قندیل در حقیقت نوعی ازشمعدانست در ضمن یك یادآوری هم بنویسنده‌ی این مکتوب باید

بکنم و آن اینست که درنامه‌ی خودشان **دوماً** نوشته‌اند واین درست نیست زیرا که این الف تنوین عربی مثل حتماً قطعاً ونظایر آنها دنبال کلمات فارسی چه اسم وچه صفت نمی‌آید و آوردن آن غلطست . بعضی ها می گویند **جانا** وناچاراً و برخی می گویند **تلگرافاً و تلفناً** این‌هاهمه غلط است ودوم‌وسوم راهر گز **دوماًو سوماً** نباید گفت .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید **محشور** با ح جیمی درست است یا با عین چون در بعضی کتب و روزنامها هردو نوع آنرا دیده‌ام منظورم **هم‌نشینی کردن و کنار هم نشستن** است .

پاسخ : معشور اصلا در عربی نیامده و تنها **معشر** هست بمعنی **گروه مردم** وکسی که بامردم رفت وآمد داشته باشد **محشور**ست . ممکنست بعضی از کلمه‌ی معاشرت که بمعنی آمیختن و باهم آمیزش داشتن است کلمه‌ی معشور راجعل کرده‌باشند و این درست نیست .

پرسش : آیا **حمای محرق** بمعنی **تب سوزان** درست است و اگر صحیح‌است از چه بابیست ؟

پاسخ : اصل این کلمه‌را درعربی بایامی‌نویسندوازریشه‌ی **حمی** Hamy است که یکی از معانی آن **گرم شدن** و سوزان شدنست و بهمین جهت **تب** را که گرم‌شدن بدنست **حمی** گفته‌اند این نوع‌ازتب‌راقدمای ایران **حمای محرقه** میگفتند وکم کم حمی را از اول آن انداخته‌اند و محرقه گفته‌اند و این مرض محرقه که شنیده‌ایدهمینست .

بحث در باره‌ی :

چلیپا ، خاج ، کنشت ، انجام کار ، خداوند ، گواه ، مزگت ، گوارش ، افکار ، اجنه ، واله و والگی

پیش از آنکه برنامه‌ی امروز را شروع بکنیم لازمست بشنوندگان عزیز رادیو ایران توضیحی بدهم و آن اینست که در برنامه‌ی هفته‌ی[1] قبل راجع به کلمه‌ی **سپور** که اصل آن بر من معلوم نبود مطالبی گفتم اخیرا دوتن از دوستانم که آنها را شنیده بودند توضیح دادند که اصل کلمه‌ی **سپور** مصدر **سپور ماخ** ترکی بمعنی جاروب کردنست . من این مطلب را نمی‌دانستم و از آن دوستان متشکرم که این نکته را گفتند بهمین جهت از شنوندگان عزیز رادیو ایران و خوانندگان این کتاب خواهش میکنم که آنرا در نظر بگیرند .

پرسش : استاد این کلمه‌ی **چلیپا** از کجا آمده و چه معنی دارد ؟

پاسخ : چلیپا کلمه ایست سُریانی و همان کلمه‌ایست که در عربی **صلیب** میگویند چون زبان عیسویان ایران در دوره‌ی ساسانیان و پیش از اسلام زبان سریانی بوده و تقریبا همانست که حالا عیسویان معروف به آسوری یا کلدانی حرف میزنند

---

۱ - بصفحه ۲۲۶ توجه فرمایید.

بیشتر اصطلاحات دین مسیح که در ایران وارد شده از زبان سریانی آمده است.

پرسش : استاد **خاج** هم گویا بمعنی صلیب است و این از چه زبانیست ؟

پاسخ: این کلمه ارمنیست واز زبان ارمنی وارد فارسی شده و بهمان معنی صلیب است چنانکه میدانید در اصطلاح ورق بازی هم بعضی شکل گشنیزی را خاج میگویند زیرا که بشکل صلیب است یك عید مذهبی هم ارمنیان در بهار دارند که خاجهایی را که در کلیسیا دارند می‌شویند و پاکیزه میکنند و بآن در زبان فارسی **عید خاج شویان** میگویند.

پرسش : استاد آیا برای **عبادتگاه یهود** هم در زبان فارسی لغت هست و اگر هست بفرمایید کدام کلمه است ؟

پاسخ : بله هست و آن لغت **کنشت** است که درشعر هم بسیار آمده واصل کلمه در زبان عبری **کنیسه** است بهمین جهت این کلمه را هم در فارسی استعمال کرده‌اند و در کتابها **کنیسه یهود** نوشته‌اند.

پرسش : استاد بنده شنیده‌ام که برای **مسجد** هم سابقا در زبان فارسی یك کلمه بوده است.

پاسخ : بله و آن کلمه‌ی **مزگت** است با ز و گاف و ت که در کتابهای قدیم هم بکار برده‌اند و مخصوصا در دوره‌ی سامانیان در کتابهای فارسی بجای مسجد مزگت نوشته‌اند و این کلمه‌هم سریانیست و در سریانی عینا مثل مسجد یعنی محل سجده معنی میدهد.

پرسش : اجازه بفرمایید در باره‌ی مشکلی که اغلب گرفتار آن میشویم سئوالی بکنم وآن اینست که آیا ترکیب «**انجام کار**» درست است یا خیر .؟

پاسخ : خیر درست نیست انجام که بمعنی پایان و فراغت از کارست تنها استعمال نشده وهمیشه با افعال صرف کرده‌اند مثل **انجام دادن - انجام یافتن - انجام گرفتن وانجام شدن** بهمین جهة باید انجام یافتن یا انجام گرفتن یا انجام دادن ویا انجام شدن کار گفت و انجام کار بتنهایی درست نیست.

معمولا انجام کار را با **سرانجام** اشتباه میکنند سرانجام بمعنی عاقبت-است و سرانجام کاری میتوان گفت اما انجام کاری نمیتوان گفت **فرجام** هم تقریباهمان معنی سرانجام را دارد ومیتوان فرجام کاری گفت .

پرسش : استاد تمنی دارم بفرمایید کلمه‌ی **خداوند** چه‌معنی‌دارد وچه‌تفاوتی بین‌خدا وخداوند است ؟

پاسخ : اصلا هم کلمه‌ی **خدا** و هم کلمه‌ی خداوند در فارسی قدیم بمعنی **ایزد ، یزدان ، اله والله** نبوده است هر دو کلمه بمعنی **صاحب** بوده و خداوند خانه یعنی صاحب خانه خدای هم همین معنی را داشته وبهمین جهت نام کتابی که داستان پادشاهان را در آن نوشته بودند **خدای نامه** بوده است که ما حالا از زمان فردوسی ببعد شاهنامه میگوییم واین کلمه‌ی خدا بمعنی صاحب در ترکیبات متعدد مثل **کدخدا** و **خانه‌خدا** آمده و در این ترکیبات همه جا بمعنی صاحب است خداوند نیز عینا همین حال را داشته[1] بعدها خدا و خداوند را بجای ایزد و یزدان فارسی واله و الله عربی استعمال کرده‌اند شاید برای این که خواسته‌اند ایزد و یزدان را برای مفهوم قدیمی آن در دین زردشت نگاه بدارند و در برابر کلمه‌ی‌اله و الله عربی‌کلمه‌ی خدا و خداوند را استعمال کنند .

پرسش : استاد تمنی دارم بفرمایید آیا تلفظ درست این کلمه **گُواه** است یا **گَواه**[2] ؟

پاسخ : درفرهنگها هم **گُواه** ضبط کرده‌اندوهم **گَواه** و حالاهم‌در‌ایران دربعضی نواحی گُواه‌تلفظ میکنند و دربعضی‌جاها گواه‌واما گَواه بنظرصحیح‌تر میآید .

پرسش : استاددر باره‌ی کلمه‌ی **گُوارش** چه میفرمایید گَوارش‌باید گفت یا گُوارش ؟

پاسخ : این جا برعکس اصل معنی **گُواریدن** است وناچار **اسم فعل** آن **گُوارش** و صفت آن گُوارا میشود و گَوارش و گَوارانیست .

(۱) یکی برسرشاخ وبن می‌برید- «**خداوند بستان**» **نظرکرد و دید** (سعدی)

(۲) لطفاً بصفحه‌ی ۲۳ نیز توجه فرمایید .

پرسش : اجازه بفرمایید بپرسم این کلمه‌ای که بمعنی **مجروح** است **افکار** باکاف عربیست یا **افگار** باگاف فارسی ؟

پاسخ : حتما افگار باگاف فارسی زیرا که مخصوصا در خراسان این کلمه‌را **اوگار** تلفظ میکنند زیرا میدانید در زبان فارسی ف بواو و حتی ببا بدل میشود و افگار در زبان خراسان اوگار شده است چنانکه در افغانستان و تاجیکستان هم همین طور تلفظ میکنند .

پرسش : استاد . بعضی عقیده دارند این کلمه‌ی **اجنه** که در فارسی جمع کلمه‌ی جن می دانند درست نیست و جمع **جنین** است درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ای که در عربی بمعنی موجودی که در میان انسان و ارواح است هم **جن** است وهم **جنی** وهم **جنه** ومؤنث آن **جنیة** است در کتابهای عربی **اجنه** را جمع جن ضبط نکرده‌اند و جمع **جنین** آورده‌اند اما در برخی از کتابهای فارسی اجنه را جمع جن هم دانسته‌اند ودرین که از قدیم در فارسی باین معنی استعمال شده حرفی نیست پس اگر غلط باشد غلطی است که سابقه‌ی قدیمی دارد وحالا دیگر خیلی رایج شده است .

پرسش : استاد این کلمه‌ی **واله** بمعنی سرگشته و بیخود آیا فارسی است و میتوان نسبت بآن را **والگی** گفت ؟

پاسخ : خیر این کلمه عربی است و های آخر آن نه تنها ملفوظ بلکه غلیظ هم هست و تنها های غیر ملفوظ فارسی را درموقع جمع و نسبت میتوان بگاف بدل کرد و باکلمه‌ی واله نمیتوان این معامله را کرد و حالت واله بودن را والگی وجمع واله را والگان گفت متاسفانه درموارد دیگر نیز این اشتباه را در کلمات عربی که آخر آنها ها دارند میکنند مثلا در کلمه‌ی مشابه عربی که های آخر آن ملفوظ وحتی غلیظ‌ـ است در موقع اضافه میگویند بمشابه‌ی فلان درصورتیکه باید بگویند بمشابه Massabehe فلان و های آخر کلمه را بقاعده‌ی فارسی بیا بدل نکنندو بکلمه‌ی بعد نچسبانند .

اسرع وقت یا اوقات؟

بحث پیرامون: قاموس، قاموس اللغة، تصادم، سفارش، مقام و بررسی یك بیت شعر

آیا «تصادف» مخصوص زبان فارسی است؟

پرسش: سئوال اول اینست که **قاموس** چه کلمه‌ایست و معنی آن چیست و چرا بکتاب لغت قاموس میگویند؟

پاسخ: قاموس کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی **قمس** بمعنی **فرورفتن در آب و** غوطه خوردن و **قاموس** بمعنی **وسط دریا** و دریای پرآب وجایی در دریا که **بتوان** در آنجا درنگ کرد. اینکه بکتاب لغت قاموس میگویند از **اینجهت** است که **فیروز آبادی** دانشمند معروف ایران که خانواده‌اش از فیروزآباد فارس بوده‌اند و خودش در کازرون متولد شده و معاصر حافظ بوده است کتاب بسیار مهمی درلغت عرب نوشت که معروفترین کتاب درین زمینه شده و نام آنرا **قاموس اللغة** یعنی دریای لغت گذاشته واین کتاب‌ازبس‌رواج‌داشته بهر کتاب لغتی‌هم قاموس گفته‌اند.

پرسش: اجازه بفرمایید بپرسم آیا **اسرع اوقات** باید گفت یااسرع‌وقت؟

پاسخ: در فارسی وقتی که **صفت تفضیلی** می‌آورند هم میتوان اسم را مفرد آورد و هم میتوان جمع بست مثلا میتوان گفت **بهترین کس** و هم میتوان گفت **بهترین کسان** یا **بهترین کتاب** و **بهترین کتابها** بهمین جهت اساسا در فارسی هم **اسرع اوقات** درست‌است و هم **اسرع وقت** زیرا که ترجمه‌ی آنها میشود زودترین

اوقات و زودترین وقت ولی **اسرع اوقات گفتن درست‌تر است** زیرا که وقتی که میخواهند زود ترین یا اسرع را انتخاب بکنند بهتر اینست که از میان وقت‌ها و اوقات متعدد انتخاب بکنند و بگویند زودترین وقت‌ها یا زودترین اوقات در این صورت من اسرع اوقات را در فارسی ترجیح میدهم و باصول منطقی نزدیك‌ترست که از میان چند چیز بهترین آنهاو ازمیان چندوقت زودترین آنها راانتخاب بکنیم.

پرسش : استادسئوال دیگری که‌من دارم‌اینست که درمیان **تصادم** و **تصادف** چه تفاوت هست و مورد استعمال هریك از آنها کدامست ؟

پاسخ : **تصادم** از ماده صدم بمعنی **راندن و دفع کردن وکوفتن و زدن** است اما **تصادف** ازماده‌ی صدف بمعنی **برگرداندن و رو برگرداندن** است ودر عربی تصادف نیامده و این کلمه‌مخصوص زبان فارسیست و باید برگرداندن معنی بدهد بهمین جهت در فارسی هنگامی که دوچیز بهم برمیخورد و بهم کوفته میشود یعنی سخت بهم برمیخورد باید تصادم گفت مثل بهم خوردن دوسنگ یا دواتومبیل و وقتی که دو نفر بهم میرسند و بهم برنمیخورند و کوفته نمیشوندمیتوان تصادف گفت پس بهم خوردن دوچیز تصادم است وبهم‌رسیدن دو نفر تصادف .

پرسش : استاد اجازه بدهید بپرسم **سفارش** چه کلمه‌ایست آیا بهترست بگوییم سفارش با ف یا **سپارش** با پ ؟

پاسخ : سفارش یا سپارش هردویکیست واز فعل سفردن یاسپردن ساخته شده که **اسم فعل** آن هم‌**سفارش** میشود وهم **سپارش** و در فارسی یك نوع صفت مخصوص هست که برای چیزی که قابل یا سزاوار کاری باشد یا در آخر مصدر میآورند مثل **دیدنی** بمعنی **قابل دیدن** و سزاوار دیدن یا **شنیدنی** بمعنی **قابل شنیدن و سزاوار شنیدن** سفارش یا سپارش هم بمعنی **قابل سفردن** یا قابل سپردن است . ما در فارسی کلمات بسیاری داریم که هم با **پ** درست است‌وهم با **ف** مثل **پیل** و **فیل** و دلیل آن هم اینست که در خط پهلوی برای پ و ف یك حرف بیشتر نبوده که هم ممکن بوده است آنرا پ بخوانند وهم ف بخوانند اما

در فعل سپردن بیشتر با پ خوانده‌اند وسفردن با ف کمتر گفته‌اند ولی در عوض سفارش را بیشتر با ف خوانده‌اند و با پ کمتر. یعنی سپارش کمتر استعمال شده‌است وبهمین جهت سفارش و سفارشی بهتر است تا سپارش و سپارشی و این نکته را هم باید درنظر داشت که سفارشات یعنی سفارش فارسی را جمع عربی بستن درست نیست وحتماً باید سفارشها گفت مثل نگارشات و گزارشات که اینها هم غلط است و بطوریکه سابقاً گفته‌ام حتماً باید **نگارشها و گزارشها** گفت.[۱]

پرسش: سؤال دیگر اینست که این شعر معروف:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر — آری شود ولیك بخون جگر شود

چه معنی میدهد ودر این شعر این کلمه را مَقام باید خواند یا مقام؟

پاسخ: در قدیم که اطلاع درستی از علوم طبیعی نداشتند تصور میکردند سنگهای قیمتی مثل لعل و یاقوت وزمرد وزبرجد و عقیق ونظایر اینها در نتیجه‌ی اثر آفتاب وابر و باران وآسمان یعنی آثار جوی باین شکل درمیآیند یعنی ابر و باران وعوامل طبیعت آنها را تغییر میدهد چنانکه حافظ میفرماید:

لعلی از کان مروت برنیامد سالهاست — تابش خورشید وسعی ابر و باران را چه شد

نوشته‌اند که **سید جلال الدین عضد یزدی** شاعر معروف قرن هشتم که اندك زمانی پس از حافظ آمده است در یزد در مکتب درس میخواند و یکی از وزرا بآنجا رفت و از استعداد او تعجب کرد و این قطعه را بدیهه وفوراً ساخت و برای او خواند:

چار چیزست که گر جمع شود در دل سنگ
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارایی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت یافتن ازین فلك مینایی
با من این هرسه صفت هست ولی می باید
تربیت از تو که خورشید جهان آرایی

---

(۱) لطفاً بصفحه‌ی ۱۸ مراجعه‌فرمایید.

ومقصود از این شعر هم که گفته‌اند :

گویند سنگ لعل شود درمقام صبر آری شود ولیك بخون جگر شود

اینست که میگویند سنگ در مقام صبر یعنی پس از مدتی دراز لعل میشود آری لعل میشود اما بخون جگر یعنی پس از رنج بردن بسیار لعل میشود و خون جگر را شاعر اینجا بمناسبت رنگ سرخ لعل آورده است که لعل که دردل سنگ سرخ میشود خون جگر میخورد تا باین پایه میرسد اما کلمه‌ی **مَقام** یا **مُقام** هردو درست است زیرا که در عربی بهر دو شکل آمده است و بمعنی اقامتگاه و جای ایستادن و درنگ کردنست ودر فارسی هم میتوان بهر دو شکل خواند اما شکل رایج تر آن در فارسی **مَقام** است و **مُقام** کمتر گفته‌اند .

تطبیق ابیاتی از رودکی و حافظ

بحث پیرامون : الام ، ميلام ، ايلام ، مستمند ، معتمد ، شکوفاو

صفات فاعلی

بررسی یکی از قطعات گلستان سعدی

پرسش : استاد اجازه بفرمایید در باره‌ی یك حکایت منظوم گلستان سعدی که گویا محتاج بتوضیح باشد سئوالی بکنم و آن حکایتی است که شعر اول آن اینست :

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند — که ای روشن گهر پیر خردمند

پاسخ: این حکایت مربوطست به داستان **یعقوب و یوسف** که یعقوب می‌خواست یوسف‌را جانشین خود بکند و برادرانش بر وحسد بردند و اورا درچاهی انداختند و پیراهنش‌را خون آلود کردند و برای یعقوب بردند و گفتند گرگ اورا دریده است و بهمین جهت این مثل درفارسی هست که گرگ دهن آلوده ویوسف ندریده می گویند یوسف را در شهر کنعان در چاه انداختند و گروهی که بتجارت بمصر می رفتند درسر راه بآن چاه رسیدند ویوسف را از آن چاه در آوردند و بمصر بردند و در آنجا فروختند ووی در آنجا ترقی کرد و عزیز مصر شد وپس ازچندی که درفلسطین قحطی شده بود برادران یوسف برای آوردن خوراك بمصر رفتند پدرشان یعقوب از بس در فراق یوسف گریسته بود کورشده بود. یوسف ببرادران خود مهربانی کرد و کوچك ترینشان

ابن یامین بود ببهانه‌ای پیش خودنگاهداشت و پیراهن خود را برای پدر فرستادو یعقوب چون آن پیراهن رابو کردو بوی یوسف را شنید چشمش بیناشد این‌داستان را سعدی درین حکایت آورده و می گوید :

یکی پرسیداز آن گم کرده فرزند — که ای روشن گهر پیر خردمند

مقصود از گم کرده فرزند یعقوب است که یوسف را گم کرده بود .

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی — چرا در چاه کنعانش ندیدی

یعنی بوی پیراهن او را وقتی که‌در مصر بود شنیدی و بینا شدی وقتی که‌در چاه کنعان اسیر بود پی باسارت او نبردی :

بگفت احوال ما برق جهانست — دمی پیدا و دیگر دم نهانست

یعقوب در جواب گفت حال ما مانند برق جهنده است **جهان** این جا یعنی **جهنده** برقی که گاهی پیداو گاهی نهانست یعنی گاهی می‌زند و گاهی خاموشست .

گهی برطارم اعلی نشینم — گهی برپشت پای خودنبینم

گاهی برطارم اعلی یعنی جای بلند باشکوه می‌نشینم و گاهی هم پشت پای خود نزدیك ترین چیزهای بخود را نمی‌بینم :

اگردرویش در حالی بماندی — سردست از دو عالم برفشاندی

یعنی اگر درویش تغییر حالت نمی‌داد و خوب و بد برای او پیش نمی‌آمد سر دست از دو عالم برمی‌فشاند یعنی بدو عالم راضی نبود و هردو جهان را چیزی نمی‌شمرد .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید تلفظ درست این کلمه‌را بپرسم آیا باید مستمند گفت یا مستمند ؟ (بفتح تاء یاسکون آن ؟)

پاسخ : البته مستمند بسکون تاء درستست زیرا که‌این کلمه‌مرکبست از **مست** و پسوند **مند** مثل **هوشمند** و **دانشمند** و مست بمعنی **درمانده** و **بیچاره** است و مستی هم از آن ساخته شده است[1] .

پرسش : من هم سئوالی نظیر این دارم و آن اینست که این کلمه‌ی عربی را معتمد باید تلفظ کرد یامعتمد ؟

---

(۱) در اینمورد قبلا نیز بحث شده است لطفاً بدوصفحه‌ی ۱۰و۱۱ مراجعه فرمایید .

پاسخ : معتمِد بکسر میم ماقبل آخر بمعنی **اعتماد کننده است** و معتمَد بفتح آن بمعنی **کسی که مورد اعتماد باشد** و البته در فارسی این مورد دوم بکار می‌رود ومعتمد محل باید گفت نه معتمد محل.

پرسش : استاد یکی از دوستان خواهش کرده است در باره‌ی نام قدیم **خوزستان** سئوالی بکنم بعضی ها **اِلام** با الف ولام و برخی **عیلام** با عین ویا و برخی هم **ایلام** با الف ویا می نویسند کدامیك را ترجیح می‌دهید ؟

پاسخ : اسم این کلمه اصلا درتورات آمده وپیش از آنکه تمدن قدیم این ناحیه را کشف بکنند از شرحی که در تورات آمده است درباره‌ی آن خبرداشتیم **در زبان عبری** این کلمه **عیلام** باعین ویا نوشته شده وممکن است با الف ویا هم نوشت زیرا تلفظ عین در همه‌ی زبانها نیست و **الام** تلفظ همان کلمه در زبانهای اروپاییست که عین ندارند چون این گونه اسامی را در ایران مستقیماً از تورات گرفته‌اند بهترست همان **عیلام** را که از قدیم گفته‌اند ترجیح بدهیم چنانکه مثلا نام سرزمین **فلسطین** را که اروپاییان **پالستین** تلفظ می کنند مامستقیماً از عبری واز تورات گرفته‌ایم وفلسطین می گوییم.

پرسش : استاد اجازه بفرمایید درباره‌ی یك کلمه سئوالی بکنم وآن کلمه‌ی **شکوفا** ست که بعضی درست نمی‌دانند درین باب چه می‌فرمایید.

پاسخ : نمی‌دانم چرا درست نیست این کلمه از فعل **شکوفتن** گرفته شده که مخفف آن **شکفتن** است چنانکه کلمه‌ی **شکوفه** راهم از همان ریشه ساخته‌اند و شکوفتن یا شکفتن بمعنی **باز شدن وگشاده‌شدن** و درضمن بمعنی **خندان شدن و لب‌خند زدن** است و شکوفا در ضمن **کامران و کامیاب و کامکار** هم معنی میدهد همانطور که از فعل فریفتن فریبا واز فعل شیفتن شیوا ساخته‌اند از فعل شکوفتن هم شکوفا درست کرده‌اند وکاملا مطابق قاعده است وهیچ اشکالی ندارد و این از جمله‌ی **صفات فاعلی** است

پرسش : استادمی‌خواستم تمنی کنم بازمعنی یك شعرحافظ راروشن بفرمایید

و آن این شعرست که می‌فرماید :

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

جوی مولیان چه معنی می‌دهد ؟

پاسخ : این شعر اشاره است به آن داستان معروف رودکی که پادشاه سامانی مدتی از پای تخت خود دور شده بود و درباریان از دوری از خانمان خود دلگیر شده بودند واز رودکی خواستند که شاه را تحریك کند بپایتخت بر گردد رودکی قصیده‌ای ساخت و برای شاه خواند وچنان در او اثر کرد که تا آنرا شنید فوراً رهسپار بخارا پای تخت خود شد مطلع این قصیده‌ی رودکی این بوده است :

بوی جوی مولیان آید همی   یاد یار مهربان آید همی

جوی مولیان گردشگاه با صفایی در بیرون شهر بخارا پای تخت سامانیان بوده که هنوز بهمین اسم هست و سامانیان در آنجا باغ وکاخ مجللی داشته‌اند این که حافظ « **ترك‌سمرقندی** » می گوید بواسطه‌ی آنست که در زمان حافظ شهر سمرقند یکی از مراکز سکنای ترکان بوده و آنها بزیبایی مشهور بوده‌اند و ترك سمرقندی‌هم یعنی زیبا چهره وزیبا روچون‌سمرقندنزدیك‌ترین‌شهرماوراءالنهر ببخاراست واین داستان رودکی‌هم مربوط بدوری از بخارا ودلبستگی بآن‌شهرست حافظ بیاد آن افتاده واین که می گوید از نسیمش بوی جوی مولیان آید همی اشاره بهمان مصرع دوم قصیده‌ی رودکیست که گفته است :

بوی جوی مولیان آید همی ، زیرا که درباریان پادشاه سامانی همه‌آرزوی بر گشتن ببخارا و دیدن جوی مولیان واستشمام بوی خوش گلهای آنرا داشته‌اند این قصیده‌ی رودکی وداستانی که درباره‌ی آن هست همیشه در میان شعرای ایران بسیارمعروف بوده است

« ارسی » و معانی آن

بحث دربارهٔ: خان وخانم - بیگ وبیگم - شیخ وشیخم ونظایراینها

آیا « باء زینت » مفهوم دارد ؟

شرح « نورسته » و توجیه یك بیت دشوار از گلستان سعدی

پرسش : سئوال اول من در بارهٔ این کلمهٔ **اُرُسی** است که گاهی بجای **کفش** استعمال می کنند گویا این کلمه درفرهنگها نیست بفرمایید اصل آن چیست وچه معنی می‌دهد ؟

پاسخ : این کلمه اصلا بمعنی « **روسی** » است زیرا که در قدیم از زمان صفویه که رابطه‌ای در میان ایرانیان و روسها برقرار شده تا مدتی بروسها **اُرُس** می گفتند و صفت **اُرُسی** را از آن ساخته‌اند و این کلمه را در دو مورد استعمال می کنند یکی دربارهٔ **کفش پاشنه‌دار** که ازراه روسیه از اروپا بایران آمده‌است و یکی درمورد **یك قسم دری** که سابقاً در ایران معمول بود و حالا هم گاهی در ساختمانهای قدیم دیده می‌شود و آن این بود که در سراسر دهانهٔ اطاق در میان دو دیوار اطاق چهارچوب بزرگی کار می گذاشتند ودر میان این چهار چوب گاهی یك در وبیشتر سه در وپنج در بود و این درها از چپ وراست باز نمی‌شد واز بالا و پایین باز می‌شدباین ترتیب که در بالای درقفس بزرگی باندازهٔ همان در ساخته بودند که از دوطرف شیشه داشت ومیان آن خالی بود ودر را درمیان دو لبه از چوب کار گذاشته بودند بطوریکه می‌توانستند با فشار آنرا در آن قفسه بالا ببرند ویك

ویك بند و گیره‌ی فلزی بود که هروقت در را بالا می‌بردند در زیر آن را می‌بستند و در موقعی که باید در باز بماند روی آن بند می‌ایستاد و هر وقت می‌خواستند در را ببندند آن بند را باز می کردند ودر را پایین می کشیدند این نوع در را که در اطاقهای بزرگ کار می گذاشتند **در ارُسی** می گفتند زیرا که مبتکر آن روسها بوده‌اند و از روسیه بقفقاز رفته و از آنجا بایران آمده است حسن این درها این بود که همه‌ی آن شیشه‌ی درشت ودر بالای آن با شیشه‌های رنگی اشکال و تصاویر شاخ وبرگ و گل وحتی‌مرغهاو جانور هارا درست می کردندواین هنر جالبی بود که‌متأسفانه ازمیان‌رفت وچنانکه گفتیم نمونه‌های آن هنوز دربرخی‌ازساختمانهای قدیم دیده می‌شود .

پرسش : استاد اجازه میفرمایید منهم سؤال خود را بکنم وآن درباره‌ی این کلمات **خان و خانم**[1] و **بیگ وبیگم** است که می گویند میمی که در آخر خانم وبیگم آمده علامت تانیث است آیا این مطلب درست است ؟

پاسخ : نه خیر متأسفانه درست نیست این میم علامت تانیثِ نیست **بلکه ضمیر اول شخص یا ضمیر متکلم در زبان ترکیست** که « **من** » معنی می‌دهد **خان و بیك** هردو کلمه‌ی‌ترکیست وخان ، سرکرده وامیرو بیك هم‌سر وسرکرده معنی می‌دهد **خانم** یعنی **خان من و بیك** یعنی **بیك من و چون** در ترکی این دو کلمه را هم برای مرد وهم برای زن استعمال می کرده‌اند در موقع خطاب خانم یعنی خان من وبیگم یعنی بیك من می گفته‌اند اما در ایران معمول شده است که خان را برای مرد وخانم را برای زن وبیك را برای مرد و بیگم را برای زن بکار برده‌اند اما چنانکه گفتم این میم علامت تأنیث نیست چنانکه مخصوصاً دردوره‌ی تیموریان در ایران این میم ترکی را بهمین حالت ضمیر بکلمات عربی وفارسی هم می‌چسبانده‌اند و **شیخُم** می گفته‌اند بمعنی شیخ من **سلطانُم** می گفته‌اند بمعنی سلطان من و **میرُم** می گفته‌اند بمعنی میر من ودر کتابهای آن زمان مکرر باین

(۱) - قبلا نیز دراین باره بحث شده است . لطفاً بصفحه‌ی ۱۲۰ مراجعه فرمایید.

کلمات در موقع احترام برمی‌خوریم مثلایکی ازاعیان دربار تیموری **امیرسهیلی** بوده که باو **شیخم سهیلی** می گفته‌اند وببعضی از اعیان لقب میرم داده‌اند و لقب سلطانم را هم درباره‌ی بعضی از زنان پادشاهان وشاهزادگان بکار برده‌اند.

پرسش: سؤال دیگر من درباره‌ی‌این کلمه است که آیا باید این را **نورَسته** خوانده یا **نورُسته**؟ مثلا در ترکیبات (گیاه نورسته) (جوان نورسته) امثال آنها.

پاسخ: البته باید **نو رُسته** (بضم راء) خواند زیرا که این کلمه از فعل **رستن** بمعنی روییدن ساخته شده ونو رسته یعنی تازه روییده و تازه سبز شده اگر **نو رَسته** بخوانیم از فعل **رَستن** بمعنی رها شدن باید باشد و تازه رها شده معنی می‌دهد ولی چنین کلمه‌ای در فارسی نیست وهرجا هست نورُسته است زیرا که این صفت را درباره‌ی گل و گیاه می‌آورند شعر خیلی خوبی بیادم آمد و تفصیل آن اینست که **بدیع‌الزمان میرزا** پسر حسین بایقرا آخرین پادشاه تیموری ایران در هرات که از ازبکان شکست خورد و بدربار شاه اسماعیل پناه برد با او بتبریز رفت و وقتی سلطان سلیم آل عثمان بتبریز آمد او را باخود باستانبول برد و در آنجا از طاعون درگذشت پسر جوانی داشت که درجنگ با ازبکان کشته شد و وقتی که خبر کشته شدن او بپدرش رسید این شعر را در مرثیه‌ی او گفت:

وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را

ربودی زان میان شاخ گل نورستهٔ ما را

ودر این شعر اشاره بفتنه‌ی ازبکان در خراسان و از میان رفتن‌پسرخود درین واقعه کرده است.

پرسش: استاد محترم. نامه‌ای رسیده که ضمن آن دو سؤال کرده‌اند سؤال اول اینست که در کتاب **براهین‌العجم لسان‌الملك سپهر** نوشته شده است که **بای زائد یا زینت** در اول کلماتی مانند **بگذار** و **بگذاشت** چنانچه برحسب ضرورت حرف مابعد باساکن باشد مضموم خواندن با غلط است زیرا **حرف ماقبل**

تابع حرف مابعد نباید باشد و بای زینت هم مکسور است آیا این مطلب درست است یا نه ؟

پاسخ: اشکالی که من دارم اینست که بیخود اسم این بارا بای زینت[1] گذاشته‌اند زینت چه معنی دارد و هیچ حرف و کلمه‌ای در هیچ زبانی برای زینت نیست این با که در اول فعل امر یا فعل نهی می‌آید برای اینست که بعضی از افعال امر در فارسی کوتاه هست و گاهی یك حرکت بیشتر ندارد مثل آ از آمدن و آر از آوردن و بر از بردن و رو از رفتن و کن از کردن برای اینکه تلفظ آسان‌تر بشود این بارا دراول آنها می‌افزایند و آرا بیا و آررا بیار و بررا ببر و رورا برو و کن‌را بکن می‌گویند و این برای آنست که کلمه درازتر بشود و تلفظ آن آسان‌تر باشد و اگر بخواهیم اصطلاحی برای آن وضع بکنیم بهتر اینست که بجای بای زینت که هیچ معنی ندارد بای تطویل بگوییم اما این که چرا در مواردی مثل بگذار بجای اینکه بارا کسره بدهند ضمه می‌دهند و بُگذار می گویند نه بِگذار برای اینست که خواسته‌اند کلمه‌را کوتاه‌تر بکنند و حرکت حرف بعد از بارا که ضمه باشد بحرف بای اول کلمه داده‌اند و بجای بِگُذار بُگذار گفته‌اند چنانکه بجای بِرو بُرو می گویند اما این قاعده‌ی کلی نیست و بسته به تلفظهای مختلف است چنانکه بعضی‌ها هم بجای بُگذار بِگذار و بجای بُرو بِرو می گویند و این گونه تلفظهای معمول‌را نمی‌توان غلط دانست چنانکه گفتم این با در زبان ادبی در اول فعل نهی آمده‌است و بجای نگذار بمگذار و بجای مکن بمکن مکرر بیشتر در شعر[2] و گاهی هم در نثر آمده است و حتی دراول فعل نهی هم آمده است مثل نه نبماند و نبگذارد که متأسفانه بعضی غلط می‌نویسند و غلط می-خوانند و بارا پس از نون نفی می‌آورند که درست نیست و نبماند و نبگذارد خوانده‌اند وچاپ کرده‌اند و این درست نیست .

پرسش : سئوال دومی که درین نـامه هست در باره‌ی یك شعر از گلستان

---

۱ ـ قبلا نیز در اینباره بحث شده لطفاً بصفحات ۱۴۷ و ۱۷۶ مراجعه فرمایید.

۲ ـ هرگز آن دل بنمیرد که تو جانش باشی ـ نیکبخت آنکه تو در هردو جهانش باشی (سعدی)

سعدیست که در اواخر گلستان پس ازین دو شعر معروف :

وامش مده آنکه بی‌نمازاست / ور خود دهنش زفاقه بازست

کو فرض خدا نمی گزارد / از قرض تو نیز غم ندارد

این شعر آمده است :

امروز دو مرده بیش گیردمرکن / فردا گویدتربی ازین جابرکن

بعضی این شعر آخررا از زبان محلی شیراز می‌دانند بفرمایید معنی این شعر چیست ؟

پاسخ : در شعر اول می گوید :

وامش مده آنکه بی‌نمازست / ور خود دهنش زفاقه بازست

یعنی بکسی که نماز نمی‌خواند ومرد متدینی نیست وام مده اگرهم دهانش ازشدت فاقه یعنی فقروتنگ دستی باز باشد یابمنتهی درجه تهی دست باشد .

کو فرض خدانمی گزارد / از قرض تو نیز غم ندارد

یعنی آن مردی که نماز نمی‌خواند و متدین نیست فرض خدارا که حکم خداییست وبرو واجب است که نماز باشد ادا نمی کند و درین صورت از قرض تو غم ندارد یعنی باك ندارد و کسی که فرض خدارا ادا نمی کند قرض ترا هم نخواهد داد .

درین‌جا سعدی یك صفت از صنایع بدیع‌را آورده یعنی فرض و قرض که در میان آنها تنها ف وقاف تغییر می کند وبقیه‌ی کلمه یك طور نوشته می‌شود و این صفت‌را در علم بدیع **جَناس‌الخط** می گویند که در خط یك طور نوشته می‌شود و فقط نقطه‌هاباهم تفاوت‌دارند اما کلمه‌ی **گزار** درین‌جا بازاست نه‌با **ذال** و**می گزارد** یعنی **ادا می کند** شعر آخر گفته است :

امروز دومرده بیش گیردمر کن / فردا گوید تر بی ازین‌جابر کن

این شعر بزبان محلی شیرازیست بهمین‌زبان دری یعنی زبان‌ادبی‌خودمانست مرکن در لغت عرب بمعنی **تغار بسیار بزرگ** است وکلمه‌ی **بیش** را باید **پیش**

خواند در قدیم زیر پ یك نقطه بیشتر نمی گذاشتند وپیش‌را بیش می‌نوشتند واین شعررا بایداین طور خواند :

امروز دومرده پیش‌دارد مر کن فردا گوید تربی‌ازین‌جا بر کن

یعنی‌امروز مر کن وتغار بزرگی‌را دومرده یعنی‌باندازه‌ای که دو مردبرای این کار لازم باشد در پیش خود می گذارد و فردا می گوید بیایك ترب ازین‌جابکن مقصود اینست که امروزکار خیلی دشواری‌را که‌آوردن تغار بزرگی است ودو مرد بایدآنرا بردارند می کند وفردا کار بسیار بی‌زحمت و کوچکی‌را که کندن ترب از زمین باشد بشما رجوع می کند .

رئیس جمهوری یا جمهور؟

تلفظ درست کلمات: دژم، دژخیم، راه‌آهن و محل استعمال سلام و سلامتی

توضیح ایراد ادبی یك شعر

وضع اسم اول در مرکبهای اضافی، تطابق اعداد بامعدود آنها و املای درست «مسئله» و نظایر آنها

پرسش: استاد سئوال اول بنده اینست که آیا کلمه‌ی **دِژخیم** درستست یا **دُژخیم**

پاسخ: اصل کلمه **دُژخیم** است دیگر کلمات نظیر آنهم مثل **دژم** یعنی دژم باضم اول صحیح است ولی درلهجه‌ی کنونی دَژم و دِژم میخوانند.

پرسش: استاد اجازه بفرمایید بپرسم آیا کلمه‌ی **مسئله** را باید **مسأله** نوشت وروی الف همزه گذاشت و**جرأت**را بهمین شکل نوشت وروی الف آن همزه گذاشت یا آنکه بهتر است الف همزه را همانطور که دراول ووسط کلمه مینویسند بنویسند چون دراین مورد اختلافست ومی خواستم عقیده‌ی استادرا بپرسم[1].

پاسخ: درخط عربی ترجیح می‌دهند همانطور که گفتید الف بنویسند و روی آن همزه بگذارند امادرفارسی ازقدیم همه جا رعایت این اصل را نکرده‌اند ومثلا همه **مسئله** را مثل **مسیله** نوشته‌اند وهمزه را دروسط کلمه جاداده‌اند و کلمه‌ی جرأت را بهمین نحو نوشته‌اند وروی الف همزه گذاشته‌اندو دلیل آنکه رعایت این اصل را همه جا نکرده‌اند اینست که در فارسی بیشترهمزه‌های عربی را **یا** تلفظ میکنند مثل **مایل** که **مائل** نمیگویندو**فایده** که **فائده** نمیگویند وبهمین جهت در

---

۱ ـ بصفحه‌ی ۷۸ نیز توجه فرمایید.

قدیم معمول بوده که مثلا در کلمه‌ی فایده ، هم نقطه‌ی یارا درزیر می نوشتندوهم همزه را دربالا برای اینکه هم بشود فائده خواند وهم فایده بخوانند .

پرسش : استاد در بعضی القاب وترکیبات زبان عربی این اشکال هست که آیا باید آخر کلمه‌ی اول رامضموم تلفظ کردیا**مکسور** مثلا آیا باید**عضدُ الدوله** گفت یا **عضدِ الدوله**یاناصرُ الدین باید گفت یاناصرِ الدین ؟

پاسخ : درعربی بمقتضای وضع کلمه‌ی اول ، گاهی آن رافتحه می‌دهند گاهی کسره و گاهی ضمه‌ولی در فارسی از قدیم رعایت این قاعده‌ی نحو عربی را نکرده‌اندوهمیشه کلمه‌ی اول رامضموم خوانده‌اند مثل **سیفُ الدوله** و **امینُ السلطان** و **کمالُ الدین** همین‌طور ترکیب‌های عربی را بهمین صورت تلفظ کرده‌اند مثل **ابوالقاسم** و**ابوالحسن** در ترکیبات دیگر همین اصل را رعایت کرده‌اند مثل **فوقُ العاده** و سهلُ الوصول .

پرسش : استاد درضمن بفرمایید درین دو ترکیب **نظامِ وظیفه** درستست یا **نظامْ وظیفه** و **راهِ آهن** درستست یا **راهْ آهن** ؟

پاسخ : البته باید نظامِ وظیفه وراهِ آهن (بصورت مضاف ومضاف الیه فارسی) گفت زیرا که قاعده‌ی اضافه درفارسی اینست که‌مضاف‌را کسره میدهند مثل کتابِ امانتی وخانه‌ی خریداری ، برخلاف عربی که این کسره ، بمضاف الیه تعلق میگیرد.

پرسش : استاد بفرمایید آیا **رئیس جمهوری** درست است یا رئیس **جمهور** ؟

پاسخ :حتماً**رئیس جمهوری** زیرا جمهور درعربی بمعنی **همه‌ی مردم** است و برای حکومتی که همه‌ی مردم درانتخاب آن شرکت می کنند باید جمهوری گفت یعنی منسوب به‌جمهور مردم وقتی رئیس جمهور بگوییدیعنی کسی که برهمه‌ی مردم ریاست می کنددر صورتی که رئیس جمهوری یعنی رئیس حکومتی که‌جمهور مردم بآن رای داده‌اند .

پرسش : استاد تمنی دارم بفرمایید آیا**سلامت** درست است یا **سلامتی** ؟

پاسخ: هرچند که کلمه‌ی سلامتی خیلی سرزبانها هست وهمه‌می گویند**سلامتی**

شما چطورست اما ترجیح دارد که همان مصدر عربی یعنی **سلامت** را بکار بریم گویا مقصودشان از سلامتی **حالت سالم بودن وحالت سلامت بودن** است چنانکه **راحتی‌را** هم در مقابل **راحت** بمعنی حالت راحت بودن استعمال کرده‌اند اما حالا این دوکلمه‌ی سلامتی وراحتی چنان جای خودرا در زبان فارسی باز کرده‌اند که‌در حرف زدن نمی‌توان ایراد گرفت مخصوصاً در موردکلمه‌ی راحتی[1] که برای پاپوش وکفش که در خانه می‌پوشند تا پا راحت باشد و فارسی درست آن سرپایی است و کسانی که اصرار دارند راحتی یا سرپایی گویند و کلمه‌ی **پانتوفل** فرانسه را بکار ببرند راستی باید بآنها ایراد گرفت .

پرسش : آیا این ترکیبات **چند نفر معلمان و چند تن وزیران** را استاد درست می‌دانند ؟

پاسخ : نه‌خیر حتماً غلط است زیرا درفارسی همیشه بعد از عدداسم‌را مفرد می‌آورند‌می‌گویند **ده‌جفت کفش** و کسی **ده جفت کفشها** نمی گوید یامی گویند **چهار سیب سرخ** و کسی **چهار سیب‌های سرخ** نمی گوید بهمین جهت باید گفت چند نفر معلم وچند تن وزیر مگر اینکه بخواهیم از میان چند معلم و چند وزیر یك نفر را انتخاب بکنیم در آن مورد باید گفت چند نفر از معلمان وچند تن از وزیران وحتماً حرف **از** را باید آورد واگر از را نیاورند غلط است .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید درباره‌ی یك شعر هم سئوالی بکنم و آن این‌شعر معروفست :

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم
حیف باشدکه تو یار من ومن یار تو باشم

بنظر میرسد در مصرع دوم برای دو فاعل با دو فعل جدا گانه ، یك فعل ذکر کرده‌اند آیا این درستست ؟

پاسخ : البته درست نیست زیرا که در مصرع دوم حیف باشد که تو یار من ومن یار تو باشم‌شاعر می‌بایست دوفعل آورده باشد و گفته باشدتو یارمن‌باشی ومن

---

۱ – قبلا نیز در اینباره بحث شده است لطفاً بصحفه‌ی ۱۷۵مراجعه فرمایید .

یار تو باشم زیرا که اگر فعل اول را نیاورند ودو فاعل را بیك فعل عطف بکنند نتیجه این میشود که تو یار من باشم ومن یار تو باشم هرچند که این تصرفی که من می‌خواهم بکنم شعر را خراب خواهد کرد ولی برای این که مطلب روشن تر بشود باید گفت :

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

حیف باشد تو ز من باشی و من یار تو باشم

لیلی یا لیلا؟

بحث درباره‌ی: کشتی باده، آمار، اوباش و مرادف فارسی مترجم

دچار یا دوچار؟

آیا ضمیر مشترک «خود» قابل اتصال با ضمایر دیگر است؟

پرسش: سئوال اول من اینست که این اسم را **لیلی** باید گفت یا **لیلا**؟

پاسخ: در عربی با یا می‌نویسند و با الف می‌خوانند مثل عیسی و موسی و مصطفی و مرتضی و مجتبی اما درفارسی بیشتر با یا تلفظ می کنند مثلا اسم کتابهایی را که داستان لیلی درآنها آمده همه **لیلی ومجنون** مـی گویند و حتی شاعران بضرورت وزن عیسی را هم عیسی با یا آورده اند و در شعر مکرر عیسی مریم آمده که اگر عیسای مریم بخوانیم وزن شعر خراب می‌شود و همین موسی پیغمبر که موسای پیغمبر وزن شعر را خراب می کند و بعقیده‌ی من بهتر اینست که در فارسی لیلی گفت نه لیلا و ازین گونه اسامی هست که مادر فارسی حرکت آنها را تغییر داده‌ایم مثل اَسدُالله که مردم اَسدالله می گویند و حُسَین که مردم حُسِین تلفظ می کنند وعَذرا که مردم عُذرا می گویند در خیلی از زبانها اسامی خاص را همان طور که در زبان اصلی بوده است تلفظ نمی کنند.

پرسش: استاد اجازه بفرمایید درباره‌ی املای کلمه‌ی **قفس** سئوالی بکنم در بعضی از کتابها دیده‌ام آنرا با صاد می‌نویسند در صورتی که معمولا با سین

می‌نویسیم کدام درست است ؟ [1]

پاسخ : اصل این کلمه عربیست وصادست و اصلا بمعنی **چیز شبکه دار و مشبك** است اما در فارسی بیشتر با سین نوشته‌اند و این ضرر ندارد زیرا در خیلی از زبانها مجازست که املای کلمه‌ای را تغییر می‌دهند وعربها خودشان این کار را کرده‌اند مثلا **شکر** را از فارسی گرفته‌اند و **سکر** می گویند یعنی شین را بسین بدل کرده‌اند یا **کوفته**ی فارسی را **کفته** می گویند و **شوربای** فارسی را **سُربه** تلفظ می کنند واین گونه تصرفات در همه‌ی زبانها هست و بسته بعادت اهل هر زبانیست .

پرسش : استاد آیا کلمه‌ی **کشتی** بجز همین‌معنی معمولی وسیله‌ی حمل و نقل دریایی معنی دیگرهم دارد مثلا حافظ گفته است **کشتی باده** بیاور که مرا بی رخ دوست ـ گشت هر گوشه‌ی چشم از غم دل دریایی درین جا « کشتی » چه معنی می‌دهد ؟

پاسخ : اتفاقا درفرهنگها برای کلمه‌ی کشتی سه معنی دیگر هم آورده‌اند و نوشته‌اند **خوان** و **طبق** و **کاسه‌ی درویشان** و **پیاله شراب خوری** که بشکل زورق باشد پیداست بطبقی که بشکل کشتی می‌ساخته‌اند کشتی گفته‌اند ومقصود از کاسه‌ی درویشان هم همان چیزیست که حالا **کشکول** می گویند و آن‌هم بشکل کشتی‌است‌و درین صورت هرظرفی که بشکل کشتی بسازند می‌توان بآن کشتی گفت ومقصود از کشتی باده‌هم همین است.

پرسش : استاد بفرمایید این کلمه‌ی **اوباش** مفرد است یاجمع واصلا عربیست یا فارسی وآیا اوباشها جمع اوباش درستست ؟

پاسخ : اوباش‌اصلا عربیست و **بَش** بمعنی مردم‌ازهرجنس مردم فرومایه ودراین صورت جمع است واوباشها گفتن درست‌نیست مثل ارباب که‌جمع رب است وهرچند که گاهی درکتابها اربابان نوشته‌اند و بهتر این اینست که جمع نبندیم و

---

۱ ــ در اینمورد قبلا بطور اختصار بحث‌شده است لطفاً بصفحه‌ی ۱۴۹ مراجعه فرمایید.

این را بصورت اسم جمع استعمال کنیم .

پرسش : استاد آیا کلمه‌ی **آمار** فارسیست وجمع است یا مفرد مثلا می‌توان آمارها گفت ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست ودرزبان پهلوی هم استعمال شده ودردوره‌ی ساسانی آمار گربکسی که ممیزی املاك را می کرد ومبلغ مالیات رامعین می کردمیگفتند وحتی این کلمه بشکل اداره هم استعمال شده وازهمان ریشه‌ی **شمار** و **شماره** است ودراین صورت مفردست ومیتوان جمع بست وآمارها گفت.

پرسش : استاد آیا بعقیده‌ی حضرتعالی درزبان ادبی می‌توان ضمیر متصل را بکلمه‌ای که ضمیر مشترك است چسباندو**خودم** و**خودت** و**خودمان** و**خودتان** و**خودشان** گفت؟

پاسخ : خیر ، درزبان ادبی جایز نیست واین منحصر بزبان محاوراتست در زبان ادبی **من خود** و **توخود** و **اوخود** و **ماخود** و **شماخود** و **ایشان خود** گفته‌اند بعدها معمول شده است که درتکلم گفته اند **خودمن** **خودتو** **خوداو** **خود ما** **خود شما** **خودایشان** وبعد خودم و خودت و خودش و خودمان و خودتان و خودشان تنها درمحاوره معمول شده است ودر ادبیات سابقه ندارد برای خود من و خودم وخودتو وخودت وخود او وخودش هم درادبیات **خویشتن** راترجیح داده‌اند مثلا گفته‌اند خویشتن‌را رهاندم یاخویشتن‌را رهاندی یاخویشتن‌را رهاند وحتی در جمع **خویشتن** را رهاندیم وخویشتن‌را رهاندید وخویشتن‌را رهاندند نیز گفته‌اند .

پرسش : استاد سؤال دیگری که من‌دارم اینستکه آیا کلمه‌ی **نویسنده** را می‌توان دردو مورد استعمال کردیکی درمورد کسانی که آثار ادبی دارند، ودیگر در مورد کسی که نامه‌ای یالایحه‌ای می نویسد ؟

پاسخ : البته اگر می‌شد دو کلمه درین دو مورد استعمال کنیم خیلی بهتر می‌شد ولی متأسفانه درفارسی نویسنده لغت عامیست هم برای کسی که مثل سعدی گلستان بنویسندوهم برای کسی که درپیاده رو کنار پستخانه ازقول بیسوادان نامه

بنویسد وعجالةً چاره جزین نیست که این کلمه را در هردومورد بکار ببریم اخیراً معمول شده است که نگارنده‌را بجای نویسنده‌ی آثار ادبی بکار می‌برند اما باید متوجه بود که اصل معنی نگاشتن ونگاریدن نوشتن نیست ومعنی حقیقی آن نقاشی کردنست ونگارخانه ونگارستان یعنی جای نقاشی و نگارگر بمعنی نقاش آمده‌است شاید چون خط هم یکنوع از نقاشیست بتوان نگارنده را بجای نویسنده استعمال کرد اما چون درفارسی کلمه‌ی دیگری برای نقاشی نداریم بهتر اینست که نگارنده را بهمان معنی نقاش استعمال کنیم.

پرسش : استاد حالا که این نکته را فرمودید یادم افتاد بپرسم برای کلمه **مترجم** درفارسی چه داریم؟[1]

پاسخ : فارسی مترجم **گزارنده** است با **زا** چون باز بجز ادا کردن وبجا آوردن مثل گزاردن وام و گزاردن نماز دومعنی دیگر دارد یکی تعبیر کردن خواب که تعبیر را گزارش ومعبر را گزارنده گفته‌اند ویکی هم ترجمه کردن ونقل کردن از زبانی به زبان دیگر و گزارنده باز بمعنی مترجم هم هست چنانکه فردوسی در شاهنامه درجایی که گفتگو از ترجمه‌ی کلیله ودمنه بتوسط رودکی اززبان پهلوی بزبان دری یعنی زبان ادبی امروزی کند می گوید :

گزارنده را پیش بنشاندند   همه نامه بررودکی خواندند

یعنی مترجم را نشاندند ونامه‌ای را که بزبان پهلوی بود برای رودکی خواندند

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران پرسیده است آیا دچار را آیا با واو باید نوشت و یا بی واو؟

پاسخ : **دوچار** بی‌واو غلطست وازقدیم همیشه آنرا باواو نوشته‌اند ریشه‌ی این کلمه معلوم نیست بعضی احتمال میدهند از **دووچار** مخفف چهار ساخته‌شده‌باشد ولی این احتمال بسیار ضعیف است بعضی گفته‌اند دو چار یعنی **مردد در میان دو وچهار** ولی این کلمه معنی مردد ومشکوک ندارد بلکه بمعنی گرفتارست ودلیل ندارد که ازدو وچهار ساخته باشندواگر این طور بود **دو چهار هم می گفتند** چه شده‌است که همیشه دوچار گفته‌اند؟

۱ – قبلا دربارهٔ‌ی تلفظ درست این کلمه ، بحث شده است لطفاً بصفحه‌ی ۱۳۷ مراجعه فرمایید

لولی یعنی چه ؟

بحث دربارهٔ : اناث وذکور، پیرهن، هوی، پیوست، عروس ونوعروس

آیا نور مهتاب یا ماهتاب صحیح است ؟

املای درست «خرسند» ، تأیید وتوضیح دربارهٔ «امید» ونظایر این کلمات

پرسش : سئوال کرده اند که آیا کلمهٔ **امید** را شعرا در شعر هم مشدد و هم بی تشدید میآورند مثلا شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی دریك غزل میفرماید :

چه‌خوش باشد دل امیّدواری — که امیّد دل وجانش تو باشی

و در غزل دیگر بدون تشدید فرموده :

ای امید جان عنایت از عراقی وامگیر
چاره سازانرا که از تو نیستش یك دم گزیر

کدام صحیح تر است ؟

پاسخ : اصل کلمهٔ **اومید** با الف واو بوده و امیدمخفف آنست‌و چون در اصل اومید بوده مخفف آن باید امید باشد مثل افتادن که در اصل اوفتادن بوده و بهترین دلیل که امید تشدید ندارد این است که نفی آن نا امید و نومید است. اما در شعر جایزست که هر وقت وزن شعر شاعر را مجبور میکند میتواند کلمهٔ بی تشدید را تشدید بدهد چنانکه رودکی که یکی از بنیان گذاران شعر امروز ماست درین شعر خز و« بجا » را تشدید داده و گفته است :

خزّ بجّای ملحم و خرگاه — بدل باغ و بوستان آمد

و درین شعر دیگر زر را تشدید داده و گفته است :

زرّ بر آتش کجا بخواهی پالود چو شد لیکن زغم نجوشد چندان

ازین گونه تشدیدها در شعر بسیار آورده‌اند که تنها سبب آن رعایت وزن شعر بوده است و میتوان گفت که در فارسی ما کلمه‌ی مشدد نداریم مگر در موقع ضرورت شعری .

پرسش : سئوال دیگر این است که درین مصرع :

(**سد محکم قدرت سیلاب را کم میکند**) مسلم است که کلمه‌ی « سد » باید مشدد باشد ولی در بعضی اشعار و جملات که تشدید لزومی ندارد بعضی‌ها تشدید بکار می‌برند مثل این جمله در « اثر شکسته شدن **سد** هزاران نفر از بین رفتند» آیا کدام صحیح است ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی سد در عربی تشدید دارد و بهتر این است که همه جا مشدد گفته بشود مثل مد و ضد که همه را باید با تشدید خواند .

پرسش: سئوال آخر این نامه این است که آیا کلمه‌ی **تأیید** با الفی که روی آن همزه بگذارند و دو یا بعد از آن بنویسند درست است یا اینکه روی الف همزه نگذارند و بعد همزه و یا بنویسند و یا اینکه الف بی همزه و دو یا بنویسند کدام درست است ؟

پاسخ : البته باید ت و الف نوشت و روی الف همزه گذاشت و بعد دو یا و دال نوشت (تأیید) زیرا که در عربی همین طور مینویسند و اگر همزه را بیا بچسبانند درست نیست زیرا که در اصل عربی دو یا پشت سرهم قرار دارد و اگر روی الف همزه نگذارند تایید (بروزن ناهید) خوانده میشود در صورتیکه باید تأیید (از باب تفعیل) تلفظ کرد .

پرسش : استاد : آیا کلمه‌ی اِناث با کسر همزه درست است یا **اُناث** بضم آن و اصولا بجای این کلمات سنگین چه کلمات فارسی را باید بکار بریم ؟

پاسخ : اصل کلمه در عربی اناث جمع انثی بمعنی ماده است ودرین صورت اناث درست نیست و در هر صورت چنانکه گفتید اصولا لزومی ندارد که ما این

کلمات ذکور واناث را در فارسی بکار ببریم تا در تلفظ آنها در بمانیم اگر درمورد انسانست که چرا مردوزن نگوییم وبگوییم ذکور واناث و اگر درموردحیوانات ـ است میتوان نر وماده یا نرینه ومادینه گفت ودیگر احتیاجی بذکور واناث نیست وبهتر است این گونه کلمات زاید را ترك بکنیم.

پرسش :استاد بنده سئوال دیگری دارم وآن اینست که دربعضی نامه‌های اداری می‌نویسند **پیوست** ویا بپیوست آیا اصولا درست است و بکدام شکل درست است ؟

پاسخ : اصولا من در بکار بردن این کلمه عیبی نمی بینم زیرا که پیوست از فعل پیوستن بمعنی ضمیمه کردن است مثل گذشت از گذشتن و پرداخت از پرداختن و گرفت از گرفتن اما اینکه بچه صورت بکار ببریم بسته بجای این کلمه در جمله است اگر بخواهیم بگوییم نامه‌ی ضمیمه‌ی‌این نامه بهتراست بگوییم پیوسته‌ی این نامه اگر بخواهیم بگوییم نامه راضمیمه کردیم باید بگوییم پیوست کردیم و یا پیوستیم و اگر بخواهیم بگوییم بضمیمه‌ی این نامه فرستادیم باید بگوییم بپیوست این نامه فرستادیم وعمل ضمیمه کردن را میتوان پیوست گفت چنانکه عمل پرداختن را پرداخت وعمل گذشتن را گذشت میگوییم .

پرسش : سئوال اول من اینست که آیا این ترکیب **نور ماهتاب** یا **نور مهتاب** که برخی از نویسندگان بکار می برند درست است یاَخیر و در اشعار گاهی هم نور ماه یا نور مه آورده‌اند که همان معنی را می دهد درین زمینه چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : البته نور ماهتاب یا نور مهتاب‌درست نیست وباصطلاح ادبی کلمه‌ی **نور** درین جا **حشو قبیح** است زیرا که ماهتاب از دو کلمه‌ی ماه وتاب ومهتاب از دو کلمه‌ی مه که مخفف ماه است ساخته شده‌و تاب از ماده‌ی تابش و تابیدن و تافتن درین جا بمعنی انتشار نورست ودیگر کلمه‌ی نور زائد است در حالیکه باید گفت حتی جمعی از شعرای بزرگ هم گاه نور مهتاب را بکار برده‌اند درین دورد یادم افتاد که ازین حشوهای قبیح هست که باید از آنها خود داری کرد مثلا بعضی ها **سنگ حجرالاسود** می گویند وحال آنکه حجر در عربی بهمان معنی

سنگ است وحجرالاسود یعنی سنگ سیاه ووقتی که حجرالاسود می گویند دیگر گفتن سنگ زائد است .

پرسش : لطفاً بفرمایید پیراهن را برخی **پرهن** با سکون را و برخی **پرهن** با فتح را تلفظ می کنند کدام یك درست است ؟

پاسخ : البته اصل کلمه‌ی پیراهن است ومخفف آن باید پیرهن Pirahan باشد اما چون در فارسی دو حرکت یکسان پشت سر هم تلفظ را مشکل می کند برای اینکه را و ها هر دو مفتوح نباشد ترجیح داده‌اند را را ساکن تلفظ بکنند و پیرهن Pirhan بگویند چنانکه در شعرهم هرجا Pirahan تلفظ بکنند سنگین می شود و وزن شعر را خراب می کند و باید پیرهن خواند مثلا درین شعر معروف حافظ :

زلف آشفته وخوی کرده خندان لب و مست
پیرهن چاك وغزل خوان وصراحی در دست

که اگر پیرهن Pirahan بخوانیم شعر سنگین میشود یا درین شعر معروف دیگر که همین حال را دارد :

فدای پیرهن چاك ماهرویان باد هزار جامهٔ تقوی وخرقهٔ پرهیز

پرسش : استاد اجازه بفرمایید املای این کلمه‌ی **هوی** را بپرسم که بیشتر با هوس ترکیب می کنند و هوی وهوس می گویند آیا باید درین جا هوی را با یا نوشت یا با الف ؟

پاسخ : هوای با یا کلمه‌ی عربیست بمعنی **میل و خواهش** در ضمن بمعنی عشق اصل کلمه، با یاست وباید با یا نوشت مخصوصاً برای اینکه با هوای با الف آن چیزی که انسان استنشاق می کند اشتباه نشود بهمین جهت با الف نوشتن آن درست نیست مگر در موقع اضافه ونسبت که بقاعده‌ی زبان فارسی باید دنبال آن یك یای اضافه آورد مثل هوای فلان چیز یا فلان کس که باید هوا را با الف نوشت ویك یا بآن اضافه کرد واین اصل در همه‌ی کلمات عربی که یا می نویسند والف تلفظ می کنند رعایت می‌شود مثل تمنای فلان چیز یا املای فلان کلمه یا انشای فلان‌مطلب حتی دراسامی خاصی مثل موسای پیغمبر وعیسای روح‌الله

ونظایر آنها اما باید متوجه بود که در کلماتی مثل **هواخواه** و **هوادار** د **هواپرست** که هرچند هوا درین جا بمعنی میل و آرزوست اما از قدیم درین مورد هوی را با یا ننوشته‌اند وبا الف نوشته‌اند وباید رعایت این املای قدیمی کلمه‌ی هوا را درین ترکیبات مخصوص زبان فارسی کرد و من تا کنون درین موارد هوی را با یا ندیده‌ام .

پرسش : این کلمه‌ی **لولی** را که در شعر مخصوصاً در شعر حافظ مکرر آمده چطور باید خواند آیا باید **لولی** Louli تلفظ کرد یا لولی Lovli و اصل این کلمه چیست وچه معنی دارد ؟

پاسخ : لولی کلمه‌ایست که در زبان معمولی حالا **کولی** تلفظ می کنند و مراد از آن مردمان چادر نشین بیابان گردست که در بیشتر از کشور های جهان هستند ودر هر کشوری نام مخصوص دارند در ایران از قدیم بآنها هم **لوری** با « را » می گفتند وهم لولی با «لام » این مردم طایفه‌ای بوده‌اند از نژاد های جنوب آسیا که از راه هندوستان بآسیا و اروپا آمده‌اند ودر زمان ساسانیان وارد ایران شده‌اند ومعروفست که در زمان بهرام گور آمده‌اند وباید این نکته درست باشد و گویا از ایران بکشورهای دیگر ومخصوصاً بافریقا واروپا رفته باشند ایرانیان تا مدتهای مدید بآنها لوری ولولی می گفته‌اند وچنانکه گفتید حافظ چند بار این کلمه را آورده است یك جا می گوید :

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

وجای دیگر می گوید :

صبا زان لولی شنگول سرمست چه داری آگهی ؟ چونست حالش ؟

لوریان یا لولیان در همه جا گذرانشان از زدن و رقصیدن است و حتی در اروپا موسیقی مخصوص دارند در ایران در قدیم بایشان **زنگانه** هم می گفته‌اند و این تسیگان زبانهای اروپایی همان کلمه‌ی زنگانه فارسیست این که حالا در ایران

بآنها کولی می گویند بنظر می‌رسد که همان کلمه‌ی لولی را کولی خوانده باشند یك طایفه از آنها را در ایران **سوزمانی** می گویند واین نام یك قبیله از آنهاست در اروپا اسامی مختلف دارند در فرانسه بآنها **Bohémien** می گویند یعنی اهل **بوهم** زیرا که از سرزمین بوهم که در چکوسلواکی امروزست بفرانسه رفته‌اند در انگلستان بآنها **جیپس** می گویند که اصلا بمعنی مصریست زیرا که از مصر بآنجا رفته‌اند.

پرسش : استاد این که گاهی کلمه‌ی **نوعروس** را در نظم و نثر آورده‌اند آیا درست است وچه تفاوتی در میان عروس ونو عروس هست؟

پاسخ : البته‌عروس بمعنی **زنیست که تازه شوهر کرده باشد** امانوعروس در فارسی بمعنی عروس جوانست ودر حقیقت عروسیست که شوهر نکرده باشد و درین مورد تازه عروس هم می گویند وبنظرمن بزنی که شوهر دوم وسوم می کند نو عروس و تازه عروس نمی‌توان گفت وهمین طور بعروسی که سنی ازو گذشته باشد نمی‌توان نوعروس و تازه عروس گفت درضمن عروس در فارسی بمعنی زن پسر کسی هم هست و عروس فلان کس یعنی زن پسر او و عروس دو معنی دارد یك معنی آن زنیست که تازه بهمسری کسی در آمده باشد و معنی دیگر آن **زن پسر** است وکلمه‌ی فارسی‌اصیل قدیم آن **بیوك** است و**نو بیوك** بمعنی نوعروس و تازه بیوك بمعنی تازه عروس هم درفارسی قدیم بسیار آمده است.

پرسش : استاد آیا این کلمه‌ی **خرسند** را باید با واو نوشت یا بی‌واو؟

پاسخ : حتماً بی واو باید نوشت یعنی خ و ر وسین ونون و دال و با واو نوشتن آن درست نیست وهمین‌طورست کلمه‌ی **خشنود** که آنرا هم باید بی واو نوشت بعضی تصور کرده‌اند که این کلمه‌ی خشنود از **خوش** با واو ساخته شده و این درست نیست واشتباه می کنند و خشنود از ماده‌ی خوش نیست و کلمه‌ی **خرم** را هم که بعضی ها با واو می نویسند غلط فاحش است وباید از آن خود داری کرد حتی این کلمه‌ی **خورشید** را گاهی در کتابهای خطی قدیم بی واو نوشته‌اند اما اکثریت با واو نوشته‌اند ومی نویسند.

شرح چند بیت از :

گلستان سعدی ، دیوان حافظ و خاقانی

بررسی تعدد زوجات ، زوجات ، کبریت، عوض ووجه تسمیه‌ی :

کوه ، رودخانه، درخت ، گاو ، گوسفند و کلاغ

پرسش : سئوال امروز درباره‌ی یك شعر از گلستان سعدیست که برخی درست معنی آنرا نمی‌دانند و آن این است :

یا بتشویش و غصه راضی شو یا جگر بند پیش زاغ بنه

پاسخ: این شعر دوم یك قطعه دو بیتی است که سعدی گفته است :

کس نیاید بخانه‌ی درویش که خراج زمین و باغ بده

یا بتشویش وغصه راضی شو یا جگر بند پیش زاغ بنه

در بیت اول **درویش** بمعنی اصلی کلمه یعنی آدم **تهی دست و بی چیز**، کس بخانه‌ی آدم‌تهی دست نمی آید که بگوید خراج یعنی مالیات و عوارض‌زمین و باغت را بده زیرا که چنین کسی البته زمین و باغ ندارد . بیت دوم دنباله‌ی همین مطلب است یعنی باو نمی گوید که یا بتشویش وغصه راضی بشو یعنی از آن که چیزی نداری خراج زمین و باغ بدهی غصه بخور و مشوش بشو یا اینکه جگر بند پیش زاغ بنه .

جگر بند جگر وشش یعنی جگرسفید و دل انسان یا حیواناتست که بمری و حنجره و حلقوم چسبیده است و با هم درآورده باشند و جگر بند پیش زاغ نهادن

یا گذاشتن بالاترین سختی ها را تحمل کردن است . ظاهراً این مثل ازین جا آمده-
است که باغبانها برای آنکه محصول میوه‌ی خود را از آفت و صدمه‌ی کلاغ و
زاغ نجات بدهند و مانع بشوند که کلاغ و زاغ آنرا از میان ببرند جگر حیوانی
را که جگر سفید و سیاه و دل آن باشد در کنار درختان بسر چوب میکردند تا
کلاغ و زاغ که می آیند بخوردن و ربودن آن پردازند و از ربودن وصدمه رساندن
بمیوه صرف نظر بکنند و درین صورت معنی اصلی جگر بند پیش زاغ نهادن یعنی
کاردشوارتری را کردن تا از کاری که آسان‌تر باشد معاف باشند و خرج سنگین
کردن برای اینکه مجبور نشوند خرج کمتری بکنند .

پرسش : استاد ، اتفاقاً این سئوال هم مربوط بیکی از ابیات گلستان سعدی-
است که میفرماید :

ای دل عشاق بدام تو صید ... ما بتو مشغول و تو با عمرو و زید

لطفاً در اینمورد هم توضیح فرمایید .

پاسخ: دل عشاق بدام تو صید یعنی گرفتار عشق ، عمرو و زید را در دستور
زبانی عربی برای نشان دادن حالت فاعل و مفعول می آورند و عمرو و زید هردو
اسم مردست . در زبان فارسی عمرووزید اصطلاح شده است بجای فلان و بهمان و
وقتی که نمی‌خواهند اسم دو نفر را صریحاً ببرند می گویند عمرو وزید یعنی این و
آن ما بتو مشغول و تو با عمرو وزید یعنی همه‌ی آرزوی ما دیدن تست و تو با
عمرو وزید واین وآن مشغولی و بما توجه نداری .

پرسش : نامه‌ایست از یك دوشیزه‌ی دانش آموز کلاس سوم دبیرستان
شاهدخت گرمسار ، سؤال اولش اینست که موجودات طبیعی از قبیل کوه ،
رودخانه ، درخت ، گاو ، گوسفند ، کلاغ و نظایر آنها بچه کیفیت نام گذاری
شده است آیا این اسماء وجه تسمیه وریشه ای دارند ؟

پاسخ: برخی ازین کلمات از زبانهای خیلی قدیم باقی مانده و بهمین جهت
ریشه‌ی آنها فراموش شده و از میان رفته است . گاهی بکلماتی بر می‌خوریم که

دیرتر ساخته شده و ریشه‌ی آنها در زبانهای امروز هست مثلا در حیوانات کلمه‌ی مادیان پیداست که از کلمه‌ی ماده در مقابل نر ساخته شده و خرگوش از کلمه‌ی خر که بمعنی بزرگست[1] و گوش. اماعده‌ی این کلمات نسبت بکلماتی که‌ریشه‌ی آنها باقی نمانده است و خیلی کم است. برخی ازین کلمات مشترك در میان زبان اوستا و زبان سنسکریت‌هستند، که‌قدیم‌ترین زبانهای ملل آریایی است که‌بمارسیده- است ولی زبان اوستا و سنسکریت هم از زبان دیگری و ریشه‌ی دیگ-ری بیرون آمده‌اند که بکلی محو و فراموش شده و اثری از آن‌نیست.

پرسش: سئوال کرده‌اند **کبریت** چه لغتی‌است‌وازچه‌زبانی گرفته‌شده‌است؟

پاسخ: کبریت کلمه‌ی‌عربیست‌و اصلا بمعنی **گوگرد** است. چون سر کبریت را از گوگرد درست‌می کنندبآن کبریت گفته‌اند امادر افغانستان و درتاجیکستان فارس زبانها همه بآن گوگرد می گویند و گوگرد را بهردومعنی‌استعمال‌میکنند.

پرسش: پرسیده اند **عَوَض**‌یا**عِوض** کدام درستست؟

پاسخ: اصل این‌کلمه در عربی **عَوْض** avz و **عِوَض** evaz است، البته کسانی که می‌خواهند مقید باشند کلمات عربی را مثل عربها تلفظ بکنند **عَوْض** گفتن را درست نمی‌دانند اما بنای ما برینست که رعایت تلفظ اکثریت مردم‌ایران را بکنیم و با حمل‌کلمات کار نداشته باشیم زیرا اگر بخواهیم رعایت اصل‌رابکنیم باید‌کلمات ترکی را مثل‌خود ترکها و انگلیسی را مثل خود انگلیسها وفرانسه را مثل خودفرانسویها تلفظ بکنیم و آن‌وقت ببینید چه‌زبان مضحکی‌از آن درمیآید.

پرسش: یکی از کارمندان اداره‌ی پست و تلگراف و تلفن تویسرکان نوشته‌اند: مکرر دیده و شنیده شد که اشخاص کلمه‌ی **تعدد زُوَجات** را بعضی تعدد **زُوَجات** وبرخی **زَوْجات** تلفظ مینمایند تصادفاً از سه‌نفر از آقایان قضاةاین کلمه را پرسیدم دونفر گفته اند **زَوْجات** ونفرسوم **زَوَجات** تلفظ کرد تمنی‌دارم اصطلاح صحیح این کلمه‌را بیان فرمایید.

---

۱ - لطفاً بصفحه‌ی ۱۳۶ توجه فرمایید.

پاسخ : اصل کلمه در عربی **زَوْج** است بمعنی هرچیزی که **مانند** داشته باشد و در ضمن هم بمعنی **شوهر** آمده وهم بمعنی **زن** وحکم همان کلمه‌ی **همسر** فارسی را دارد که بزن و مرد هر دو گفته می شود در ضمن برای زن **زَوَجَة** هم گفته‌اند که درفارسی **زَوْجه** شده و این کلمه‌ی زوجه را هم **زَوْجات** جمع بسته‌اند و هم **زِوَجات** اما درفارسی‌این شکل‌دوم استعمال نشده و جمع **زَوْجه** را**زَوْجات** باید گفت نه **زَوَجات** که نه در فارسی آمده است و نه درعربی .

پرسش : سئوال کرده‌اند بجای‌لغات **انسان** ، **آدم** ، **بشر** که عربیست‌در فارسی‌چیست و در اغلب نوشته ها و اظهارات کلمه‌ی انسان را با ها جمع‌می کنند اگر انسان لغتی عربی باشد چطور با ها جمع می کنیم ؟ متمنی است درین باره توضیحی بفرمایید .

پاسخ: انسان کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی **اِنْس** و اِنس‌وانسان هر دو را در فارسی باید **مردم** گفت و بشرهم عین همین معنی مردم را دارد ولی آدم اسم عام نیست و اسم خاص اولین کسیست که از نوع مردم در زمین پیدا شده است . لغت نویسان عرب خودشان هم در کلمه‌ی انسان و هم در کلمه‌ی بشر تصریح کرده‌اند که واحد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسانست یعنی جمع نمی توان بست و انسانها یا انسانان و بشرها یا بشران نمی توان گفت زیرا که در عربی هم جمع ندارد اما بالعکس کلمه‌ی **مردم** که عین همین معنی را دارد و از لفظ مرد ساخته شده جمع دارد و مردمان می گویند . درین‌صورت درموقع جمع حتماً مردمان‌باید گفت و نه‌انسانها .

پرسش : نوشته اند لطفاً بفرمایید معنی این شعرچیست :

آن تلخ وش که صوفی ام الخبائثش خواند

اشهی لنا و احلی من قبلة العذرا

پاسخ : بله این نامه را بیادم هست که نویسنده‌ی‌آن **اهلا** را با الف و های هوز و لام والف نوشته اند درصورتی که می‌بایست **باالف‌وهای‌حطی‌ویا** بنویسند .

این شعر ازحافظاست . مراد از ام‌الخبائث شرابست که چون کسی بخورد ومست بکند کارهای زشت می کند صوفیان بآن ام‌الخبائث **یعنی مادر زشت کاریها** گفته‌اند ام بمعنی مادرست وخبائث جمع خبیثه یعنی ناپاکی وبدکاری تلخوش هم بواسطه‌ی اینست که شراب ته مزه‌ی تلخی دارد اشهی‌لنا واحلی من‌قبلة العذارا ، **اشهی** یعنی **گواراتر لنا** یعنی در نظر ما **واحلی** چنانکه گفتم باحای حطی ویا **بمعنی** شیرین‌تر، **من از قبله** بوسه **عذارا** دوشیزگان یعنی آن شراب که صوفی مادر پلیدیها میداند نزدما گواراتر ازبوسه‌ی دوشیزگانست .

پرسش : یکی ازدبیران دبیرستانهای فیروزآباددوسئوال کرده‌اندیکی آنکه نوشته‌اند طرز قرائت و معنی هریك از کلمات و تفسیر این شعر بالاخص مصرع دوم را بیان فرمایید :

اینست همان‌درگه کور از شهان بودی دیلم ملك بابل هند و شه ترکستان

پاسخ : این شعر از قصیده‌ی معروف خاقانیست درباره‌ی ایوان کسری از قدیم که برده فروشی درایران معمول بوده هم دیلمها یعنی مردم دیلمستان را که قسمت جنوبی گیلان امروز باشد وهم هندوها یعنی مردمان هندوستان را خرید و فروش می کردندومردان آنها غلام‌وزنانشان کنیز می‌شدنددرین‌جا خاقانی‌میگوید این همان‌بارگاهیست که از میان پادشاهان ، پادشاه بابل یك غلام دیلمی او و شاه ترکستان یك‌غلام هندو ویاهندی اوبود .

پرسش : دیگر آنکه نوشته‌اند آیا مرغی‌بنام **جغدالحق** وجود دارد و آیا درشعر مشهور خاقانی این کلمه همانطور که نوشته شده قرائت‌می‌شود یااز نوحه‌ی جغد،الحق ماییم بدردسر ؟

پاسخ : مرغی بنام‌جغدالحق هیچ وقت وجود نداشته ودرزبان فارسی‌چنین کلمه‌ای نیست که کلمه‌ی جغد فارسی را با الف و لام بحق عربی بچسبانند این بدعت‌را متاخران گذاشته‌اند مرغی‌هست شبها که‌بخواب می‌رود ازسوراخی که درنوکش هست نفس می کشد وازاین سوراخ مثل دهانه‌ی بوغ وشیپور صدایی‌یك-

نواخت وزبر بیرون می آید و مثل اینست که «حق ، حق» می گوید بهمین جهت عوام نام این مرغ را **مرغ حق** گذاشته‌اند در صورتی که نام آن درزبان فارسی **شباویزست** وتازه جغد نیست ویك نوع پرنده‌ی دیگریست که اندك شباهتی بجغد دارد ودر این صورت جغدالحق تعبیر بسیار نادرست بچگانه ایست ، قطعاً این شعر خاقانی‌را این طور باید خواند :

از نالهٔ جغد،الحق ماییم بدرد سر — ازدیده گلابی کن درد سر ما بنشان

یعنی الحق ازناله‌ی جغد که در خرابه هست ما بدرد سر افتاده‌ایم ودرد سر گرفته‌ایم ازچشم خودت گلابی بکن یعنی‌اشگی که زلال‌و صاف و مانند گلاب باشد ازچشم خود بریز وبحسرت گریه کن ودردسر مارا بنشان یعنی درد سر مارا ازمیان ببر وعلاج کن وشفا بده زیرا که درقدیم‌معتقدبودند که دوای درد سر گلابست‌وهر کس سرش درد بگیرد گلاب بوبکند دردش ساکت می‌شود بعضی هم آنرا گِلاب بکسر اول ومرکب‌از گل‌و آب دانسته‌اند که روی پیشانی میمالیدند و درد ساکت میشد ولی‌البته این تعبیر ، نارساست .

پایان

Issue Date | Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No.

فهرست ها

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فهرست الفبایی پرسشها

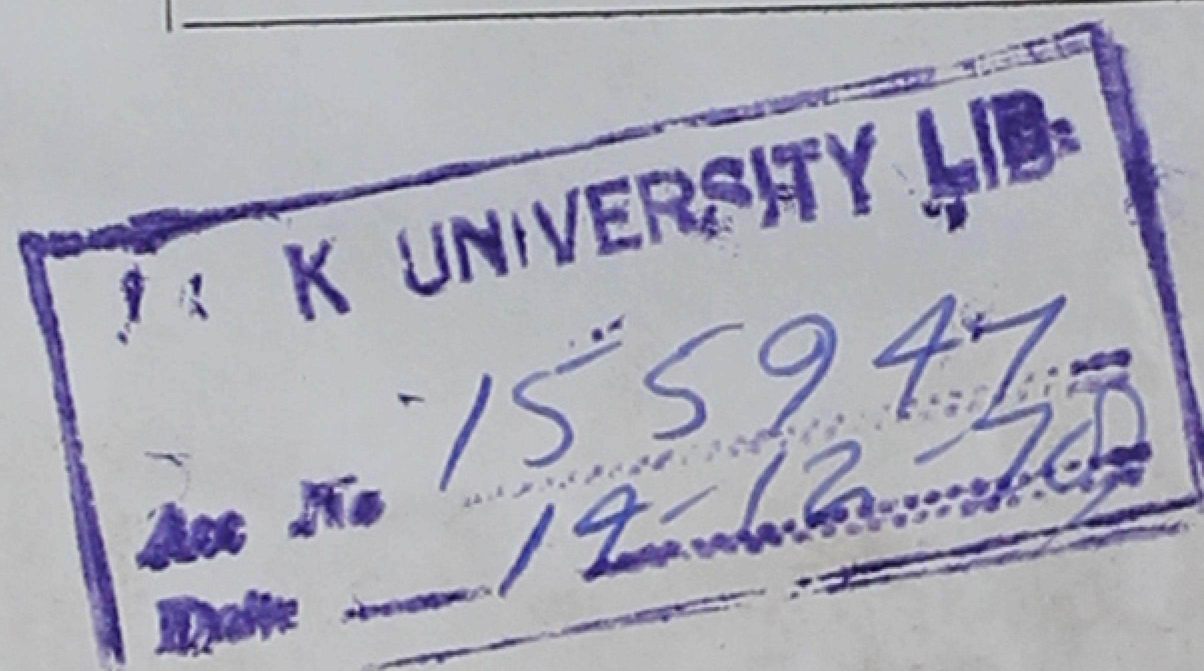
ب :

ن :

و:

ه:

تنظیم واداره‌ی امور فنی از: دکتر حکیمیان


K UNIVERSITY LIB
Acc No 155947
Date 19-12-70

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

*Call No.*________ *Date*________

*Acc. No.*________

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

*Call No.*________ *Date*________

*Acc. No.*________

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.